

سوره انشقاق

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۵ آیه است

تاریخ شروع
١٤٠٧ / ٣ / شعبان المعظم
میلاد امام حسین(علیه السلام)

محتوای سوره انشقاق

این سوره، مانند بسیاری از سوره‌های جزء اخیر قرآن مجید، از مباحث «معد» سخن می‌گوید. در آغاز، اشاراتی به حوادث هولناک و تکان دهنده پایان جهان و شروع قیامت می‌کند. در مرحله بعد، به مسأله رستاخیز و حساب اعمال نیکو کاران و بدکاران، و سرنوشت آنها. در مرحله سوم، به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و کیفر الهی می‌شود. در مرحله چهارم، بعد از ذکر سوگندهایی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره می‌کند.

و سرانجام در مرحله پنجم، باز سخن از اعمال نیک و بد و کیفر و پاداش آنها است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآل‌ه) می‌خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةً «إِنْشَقَّتْ» أَعْاذَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤْتَيْهِ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ: «کسی که سوره انشقاق را بخواند، خداوند او را از این که در قیامت نامه اعمالش به پشت سرشن داده شود، در امان می‌دارد!»(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۸.

و در کتاب «ثواب الاعمال» از امام صادق(علیه السلام) آمده است: «هر کس این دو سوره (سوره انفطار و سوره انشقاق) را بخواند و در نماز فریضه و نافله برابر چشمش قرار دهد، خداوند او را به خواسته هایش می رساند، چیزی میان او و خدا حائل نمی شود و پیوسته او به (لطف) خداوند نظر می کند و خداوند به او، تا از حساب مردم فارغ شود». (۱)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۶.

١	إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ
٢	وَأَذِنْتُ لِرَبِّهَا وَخَفَّتْ
٣	وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ
٤	وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَحَلَّتْ
٥	وَأَذِنْتُ لِرَبِّهَا وَخَفَّتْ
٦	يَا أَيُّهَا الْأَنْسَانُ إِنَّكَ كَادُحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ
٧	فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَعْمِلُهُ
٨	فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا
٩	وَيُقْلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - آنگاه که آسمان شکافته شود.

۲ - و تسلیم فرمان پروردگارش شود - و چنین باشد -

۳ - و آنگاه که زمین گسترده شود.

۴ - و آنچه در درون دارد بیرون افکنده و خالی شود.

۵ - و تسلیم فرمان پروردگارش گردد - و شایسته است که چنین باشد -

- ۶- ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگاری می روی و او را ملاقات خواهی کرد.
- ۷- پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود.
- ۸- به زودی حساب آسانی برای او می شود.
- ۹- و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد.

تفسیر:

تلاشی پر رنج به سوی کمال مطلق همان گونه که در شرح محتوای سوره گفتیم، در آغاز این سوره نیز به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان اشاره شده، می فرماید:

«در آن هنگام که آسمان شکافته شود» (و اجرام و کرات آسمانی متلاشی گردد، و نظام کواكب برهم خورد) (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ). (۱)

نظیر آنچه در سوره «انفطار» آمده که می فرماید: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انتَشَرَتْ:

«در آن زمان که آسمان (و کرات آسمانی) شکافته * و ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند». (۲)

و این، اعلام پایان دنیا و خرابی و فنای آن است.

* * *

پس از آن، می افزاید: «و تسليم فرمان پروردگارش شود و سزاوار است چنین باشد» (و أذِّنْتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ).

مبادا تصور شود آسمان با آن عظمت کمترین مقاومتی در مقابل این فرمان

- ۱- «إِذَا» حرف شرط است و جزای آن محذوف می باشد، و در تقدیر چنین است: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ... لاقَى إِلِّيْسَانُ رَبِّهِ فَحَاسِبَهُ وَ جَازَاهُ».
- ۲- انفطار، آیات ۱ و ۲.

الهی می کند، او همچون بنده مطیع و فرمانبرداری است که در برابر این دستور، کاملاً تسلیم است.

«أَذِّنْتُ» در اصل از «اذن» (بر وزن افق) به معنی «گوش» گرفته شده، و مفهوم آن استماع کردن و شنوا بودن، و در اینجا کنایه از اطاعت فرمان و تسلیم است.
 «حُقّت» از ماده «حق» به معنی شایسته و سزاوار است.

چگونه می تواند تسلیم نباشد، در حالی که فیض وجود، لحظه به لحظه از سوی خداوند به آن می رسد، و اگر یک آن رابطه قطع گردد، متلاشی و نابود خواهد شد.
 آری، آسمان و زمین نه تنها در آغاز آفرینش، طبق آیه ۱۱ سوره «فصلت»: «قَالَتَا أُتَيْنَا طَائِعَيْنَ» مطیع فرمان حق بودند که در پایان عمر نیز چنین اند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از جمله «حُقّت» این است که، وحشت و ترس قیامت، آن چنان است که سزاوار است آسمان ها نیز از هم بشکافند.
 ولی، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

و در مرحله بعد، به وضع زمین اشاره کرده، می فرماید: «و در آن هنگام که زمین کشیده و گستردۀ شود» (وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتٌ).

کوه ها - به شهادت آیات فراوانی از قرآن - به کلی متلاشی و برچیده می شوند، و تمام بلندی ها و پستی ها از میان می رود، زمین صاف و گستردۀ و آماده حضور همه بندگان در صحنه می شود، همان طور که در آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷ سوره «طه» می فرماید: وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قاعًا صَفَصَفًا * لَا تَرِي فِيهَا عِوَاجًا وَ لَا أُمْنًا: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد * سپس زمین را صاف و هموار می سازد *

به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی! و چنان دادگاه بزرگی که خلق اولین و آخرین در آن جمع اند، چنین صحنه ای نیز لازم دارد! بعضی گفته اند: معنی آیه این است: خداوند، زمین کنونی را در قیامت بسیار گسترده تر از آنچه امروز است می کند، تا آمادگی بیشتری برای حشر و نشر خلائق داشته باشد.(۱)

و در سومین مرحله می افزاید: «زمین آنچه را در درون دارد بیرون افکنده و خالی می شود» (وَ
الْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخْلَّتْ).

معروف در میان مفسران این است که: تمام مردگانی که در درون خاک و داخل قبرها آرمیده اند، یک باره همه به بیرون پرتاب می شوند، لباس حیات و زندگی بر تن می کنند، شبیه آنچه در سوره «زلزله» آمده: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أُثْقَالَهَا: «زمین بارهای سنگین خود را خارج می کند».

یا آنچه در سوره «نازعات» آیات ۱۳ و ۱۴ آمده: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاجِدَةٌ * فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ
«تنها یک صیحه زده می شود * و به دنبال آن همگی بر صفحه زمین ظاهر می شوند!» بعضی از مفسران گفته اند: علاوه بر انسان ها، معادن و گنج های نهفته درون زمین نیز همگی بیرون می ریزد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: مواد مذاب درون زمین با زلزله های هولناک و وحشتناک به کلی بیرون می ریزد، و همه پستی ها را پر می کنند و سپس درون زمین خالی و آرام می گردد.

۱ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

جمع میان این معانی نیز بی مانع است.

* * *

باز، به دنبال این سخن، می افراشد: «زمین تسلیم فرمان پروردگارش شود و شایسته است که تسلیم باشد» (وَ أُذِنْتُ لِرَبِّهَا وَ حُقْتُ).

این حوادث عظیم، که با تسلیم کامل همه موجودات توأم است، از یکسو بیانگر فنای این دنیا است، فنای زمین، آسمان، انسان‌ها، گنج‌ها و گنجینه‌ها، و از سوی دیگر، دلیل بر ایجاد نقطه عطفی است در جهان آفرینش، و مرحله نوین و تازه هستی.

و از سوی سوم، نشانه قدرت خداوند بزرگ است، بر همه چیز، مخصوصاً بر مسئله معاد و رستاخیز.

آری، هنگامی که این حوادث واقع شود، انسان، نتیجه اعمال نیک و بد خود را می بیند (و این جمله ای است که در تقدیر است).

* * *

سپس، انسان‌ها را مخاطب ساخته و سرنوشت آنها را در مسیری که در پیش دارند برای آنها روشن می کند، می فرماید: «ای انسان تو با تلاش و رنج و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد» (یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ).

«کَدْحٌ» (بر وزن مدح) به معنی تلاش و کوششی است که با رنج و تعب همراه باشد، و در جسم و جان اثر بگذارد، لذا، به گاو سخت کوشی که آثار کار کردن در جسم او ظاهر شده «شَوْرٌ فِيهِ كُدُوحٌ» می گویند.

در تفسیر «کشاف» و «فخر رازی» و «روح المعانی» آمده است: این کلمه در اصل به معنی خراشی است که بر پوست تن وارد می شود، و به همین مناسبت

به تلاش هائی که در روح انسان اثر می گذارد، اطلاق شده است.

این آیه، اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسان ها است، که همواره زندگی، آمیخته با زحمت و رنج و تعب است، حتی اگر هدف، رسیدن به متعاع دنیا باشد، چه رسید به این که هدف، آخرت، سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیا است، حتی افرادی که در نهایت رفاه، زندگی می کنند، آنها نیز از رنج و زحمت و درد بر کنار نیستند. تعبیر به «ملاقات پروردگار» در اینجا، خواه اشاره به ملاقات صحنه قیامت که صحنه حاکمیت مطلقه او است باشد، یا ملاقات جزا و پاداش و کیفر او، یا ملاقات خود او از طریق شهود باطن، نشان می دهد:

این رنج و تعب تا آن روز ادامه خواهد یافت، و زمانی به پایان می رسید که پرونده این دنیا بسته شود و انسان با عملی پاک خدای خویش را ملاقات کند.
آری، راحتی بی رنج و تعب، تنها در آنجا است.

خطاب به «انسان» که همه نوع انسان را شامل می شود (با توجه به تکیه بر انسانیت انسان)، بیانگر این حقیقت است که: خداوند نیروهای لازم را برای این حرکت مستمر الهی در وجود این اشرف مخلوقات آفریده.

و تکیه بر عنوان «رب» (پروردگار)، اشاره به این است که: این سعی و تلاش، جزئی از برنامه ربویت و تکامل و تربیت انسان است.

آری، ما همه مسافرانی هستیم که از سر حدّ عدم، بار سفر بسته، و به اقلیم وجود گام نهاده ایم، ما همه رهرو منزل عشق او هستیم، و به طلبکاری مهر گیاه رخ دوست آمده ایم.
نظیر این تعبیر، در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، مانند: وَأُنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُتَّهِّى: «و این که همه امور به پروردگارت بازمی گردد و تمام خطوط به او

متهی می شود»^(۱) و نیز می فرماید: وَ إِلَى اللَّهِ الْمُصِيرُ: «بازگشت همه به سوی خداوند است»^(۲).

و آیات دیگر که همه حاکی از این سیر دائمی تکامل موجودات به سوی پروردگار متعال است.

ولی، در اینجا انسان‌ها به دو گروه تقسیم می شوند، همان گونه که می فرماید: «اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده» (فَأَمَا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَبْيَمِنَهُ).

«به زودی حساب آسانی برای او می شود» (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا).

«و مسورو و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد» (وَ يُنَقِّلُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا). اینها کسانی هستند که در مدار اصلی آفرینش، در همان مداری که خداوند برای این انسان، سرمایه‌ها و نیروهای او تعیین کرده، حرکت می کنند، و تلاش و کوشش آنها همواره برای خدا، و سعی و حرکتشان به سوی خدا است، در آنجا نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند که این نشانه پاکی عمل و صحت ایمان و نجات در قیامت است، و مایه سرافرازی و سربلندی در برابر اهل محشر.

هنگامی که در پای میزان عدل قرار می گیرند، میزانی که کمترین وزنها را می سنجد، خداوند حساب را بر آنها آسان می گیرد، از لغزش هایشان می گذرد، و به خاطر ایمان و اعمال صالح، سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند.

۱ - نجم، آیه ۴۲.

۲ - فاطر، آیه ۱۸.

در این که منظور از «حساب یسیر» چیست؟ بعضی گفته اند: منظور حساب سهل و آسان است که سخت گیری و دقت در آن نباشد، از سیئات بگذرد و حسنات را پاداش دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: **ثَلَاثٌ مَّنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبَةً حِسَابًا يَسِيرًا، وَ أَذْخُلُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ.**

قَالُوا: وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَصِلُّ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ:
«سه چیز در هر کس باشد، خداوند حساب او را آسان می کند، و او را به رحمتش در بهشت وارد می سازد.

عرض کردند: آن سه چه چیز کدامند ای رسول خدا؟!

فرمود: عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده، و پیوند برقرار سازی با کسی که از تو بریده، و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است». (۱)

این مطلب نیز از روایات استفاده می شود که: دقت و سخت گیری در حساب در قیامت به میزان عقل و دانش انسان ها بستگی دارد، چنان که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: **إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا:**

«خداوند در قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، دقت و سخت گیری می کند»! (۲)

و برای «أهل» در آیات فوق، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان او است که مؤمنان در بهشت به آنها

می رسند، و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۹۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۷ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱ (با اندکی تفاوت).

علاقه اش را در بهشت ببیند، و در کنار آنها باشد.

بعضی دیگر «أهل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته اند که برای مؤمنان تعیین شده اند. و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند تفسیر کرده اند.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

* * *

نکته ها:

۱ - یک حدیث اعجازآمیز

در حدیثی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در تفسیر «إِذَا السَّمَاءُ اُشْتَقَّتْ» آمده است که فرمود: **إِنَّهَا تَنْسَقُ مِنَ الْمَجَرَّةِ: «آسمان ها از کهکشان جدا می شود»!(۱)**

این حدیث، پرمعنی و قابل دقت است، و از معجزات علمی محسوب می شود، از حقیقتی پرده برmi دارد که در آن زمان هیچ یک از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن این که: دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به وسیله تلسکوپ های عظیم و نیرومند، ثابت کرده اند: عالم مجموعه ای است از کهکشان ها و هر کهکشان مجموعه ای است از منظومه ها و ستارگان، و به همین دلیل آنها را شهرهای ستارگان می نامند، کهکشان «راه شیری» معروف که با چشم قابل مشاهده است، مجموعه عظیم و دایره مانندی از همین منظومه ها و ستارگان است، یک طرف از آن به قدری از ما دور است که ستارگانش را به صورت ابری سفید می بینیم، ولی در واقع مجموعه نقاط نورانی نزدیک به هم است.

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۸۷ - «در المنشور»، جلد ۶، صفحه ۳۲۹.

اما این طرفش که به ما نزدیک است، ستارگانش قابل رؤیت می باشد، و همین ستارگانی است که ما در آسمان شب می بینیم، و به این ترتیب منظومه شمسی ما جزء این «مَجْرَه» (کهکشان) است.

مطابق روایت فوق، علی(علیه السلام) می گوید: در آستانه قیامت این کواكب را که ما مشاهده می کنیم از کهکشان جدا می شود، و نظام همگی به هم می خورد. چه کسی آن زمان می دانست ستارگانی که ما می بینیم در واقع جزء این کهکشان راه شیری (مَجْرَه) است؟ جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد.

۲ - «دنیا» دار رنج‌ها و دردهاست

تعییر به «کادح» در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، با توجه به این که مخاطب در آن همه انسان‌ها می باشند، بیانگر این واقعیت است که: طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله خالی از مشکلات، ناراحتی‌ها، و رنج و مشقت نیست، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، و یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو، و هیچ کس را خالی از آن نمی بینیم.

در حدیث بسیار پرمumentی از امام علی بن الحسین(علیهمما السلام) می خوانیم: **الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَ لَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ التَّعَبُ وَ النَّصَبُ خُلِقَا فِي الدُّنْيَا، وَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا، وَ مَا أُغْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا جَفْنَةً إِلَّا أُغْطِيَ مِنَ الْحِرْصِ مِثْنَيْهَا، وَ مَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ، كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فَقْرًا لِأَنَّهُ يَقْتَرِئُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أُمُوَالِهِ، وَ تَقْتَرِئُ إِلَى كُلِّ آلَّهِ مِنْ آلاتِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ فِي غَنَّى الدُّنْيَا الرَّاحَةُ!**

« Rahati و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است، و برای اهل بهشت! رنج و تعب در دنیا آفریده شده، و برای اهل دنیا، و (به همین دلیل) هر کسی پیمانه ای از آن به دست می آورد، دو برابر آن، حرص نصیب او می شود، و کسانی که از دنیا بیشتر دارند، فقیرترند! زیرا محتاج دیگران در حفظ اموال خویشند، و به وسائل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنابراین در ثروت دنیا راحتی نیز وجود ندارد».

سپس، امام(علیه السلام) در ذیل این حدیث فرمود:

كَلَّا مَا تَعِبَ أُولَئِكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا لِلْدُنْيَا، بَلْ تَعِبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ:

«هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی کشند، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است»!(۱)

* * *

۱ - «خصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۶۴، باب «الدنيا والآخرة ككتفي الميزان»، حدیث ۹۵.

- ۱۰ وَ أَمَا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ
 ۱۱ فَسَوْفَ يَدْعُغُوا ثُبُورًا
 ۱۲ وَ يَصْلَى سَعِيرًا
 ۱۳ إِنَّهُ كَانَ فِي أُهْلِهِ مَسْرُورًا
 ۱۴ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحْمُرَ
 ۱۵ يَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا

ترجمه:

- ۱۰ - و اما کسی که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود.
 ۱۱ - به زودی فریادش می زند ای وای بر من که هلاک شدم!
 ۱۲ - و در شعله های سوزان آتش می سوزد.
 ۱۳ - چرا که او در میان خانواده اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود!
 ۱۴ - او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند.
 ۱۵ - آری، پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد)!

تفسیر:

آنها که از شرم، نامه اعمال را پشت سر می گیرند! به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون «اصحاب اليمين» (مؤمنانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود) گذشت، در این آیات، از کفار، مجرمان و چگونگی نامه اعمال آنها سخن می گوید، نخست می فرماید:

«اما کسی که نامه عملش را به پشت سرشن داده اند» (وَأَمَّا مَنْ أُوتَىٰ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ).

* * *

«به زودی فریاد می زند ای وای بر من که هلاک شدم! (فَسَوْفَ يَدْعُونَا شُبُورًا).

* * *

«و در شعله های سوزان آتش دوزخ می سوزد» (وَيَصْلِي سَعِيرًا).

در این که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرshan می دهن، و چگونه این آیه با آیاتی که می گوید نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهن، جمع می شود؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: دست راست آنها را به گردشان زنجیر می کنند، و نامه اعمالشان را به دست چپ و از پشت سر می دهن، که نشانه ذلت، سرافکندگی و شرمداری است.

بعضی دیگر گفته اند: هر دو دست آنها را مانند اسیران از پشت سر می بندند، و نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهن.

و بعضی دیگر گفته اند: با توجه به آیه ۴۷ سوره «نساء» که می گوید: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَذْبَارِهَا:

«پیش از آن که صورت هائی را محظوظ کنیم و به پشت سر باز گردانیم» این گروه مجرمان صورت هایشان به عقب برگشته، و باید نامه اعمالشان را شخصاً بخوانند، لذا آن را به دست چپ آنها در پشت سر می دهنند.

ولی، مناسب تر این است گفته شود: اصحاب اليمين با سرافرازی و افتخار و مباها نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می زنند: هاؤُمُ افْرَوْا

کتابیه: «ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید». (۱) اما وقتی مجرمان تبهکار نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، آنها از شرم‌ساری و ذلت دست را پشت سر می‌گیرند، تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود، ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست.

جمله «يَدْعُوا ثُبُورًا»، اشاره به تعبیری است که عرب به هنگام بروز یک حادثه خطناک دارد، و فریاد می‌زند: «وا ثبورا!» یعنی: ای وای که هلاک شدم (توجه داشته باشد «ثبور» به معنی هلاکت است).

ولی این آه و ناله، داد و فریاد به جائی نمی‌رسد، و به دنبال آن «وَ يَصْلِي سَعِيرًا» است، یعنی وارد آتش سوزان جهنم می‌شود.

* * *

پس از آن، به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته می‌فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود» (إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا).

سروری آمیخته با غرور، و غروری آمیخته با غفلت و بی‌خبری از خدا، سروری که نشانه دلبستگی سخت به دنیا و بی‌اعتنایی به جهان پس از مرگ بود.

بدیهی است، سرور و خوشحالی ذاتاً مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه‌ور سازد.

* * *

لذا، در آیه بعد می‌افزاید: «این به خاطر آن است که او گمان می‌کرد هرگز بازگشت نمی‌کند و معادی در کار نیست»! (إِنَّهُ طَنَّ أَنْ لَنْ يَحُور).

در حقیقت، مشاً اصلی بدختی او، اعتقاد فاسد و گمان باطلش دائر بر نفی معاد بود، و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیاء را به باد استهزاً گرفت، وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزا و سخريه شاد و خوشحال بود، همین معنی در آیه ۳۱ سوره «مطففين»: «وَ إِذَا أُنْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ أُنْقَلَبُوا فَكَيْهِينَ» نیز آمده.

همچنین در داستان «قارون» آن ثروتمند مغورو و از خدا بی خبر آمده است که: آگاهان «بني اسرائیل» به او می‌گفتند: لَا تُنْفِرْحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ:

«این قدر شادی مغوروانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغورو را دوست نمی‌دارد». (۱) «آنِ یَحُور» (هرگز بازگشت نمی‌کند) از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل، به معنی تردید و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه، و لذا به گردش آب در حوض و استخر این کلمه اطلاق می‌شود، و «محور» به میله‌ای می‌گویند که چرخ بر دور آن گردش می‌کند، «محاوره» به معنی رفت و آمد و رد و بدل کردن بحث است، و «حوار» نیز به همین معنی است، و گاه به معنی داد و فریادی است که به هنگام مباحثه بلند می‌شود.

و «تحیر» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسئله است، که لازمه آن سرگردانی در عمل است. بعضی معتقدند: ریشه این کلمه «حبشی» است، و از «ابن عباس» نقل شده که می‌گوید: من معنی این جمله را در قرآن نمی‌دانستم، تا این که از یک عرب

۱ - قصص، آیه ۷۶

بیابانی شنیدم به دخترک خود گفت: «خُوری»! یعنی بازگرد.^(۱)

تعییر به «حَوارِی» در مورد نزدیکان حضرت مسیح(علیه السلام) یا نزدیکان هر کس، شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند.

بعضی نیز آن را از ماده «حور» به معنی شستن و سفید کردن دانسته اند؛ چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می کردند، و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده اند که سفیدپوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است!.

بعضی نیز گفته اند: اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به خاطر این است که: آنها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می شود.

به هر حال، این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است.

ضمناً، این آیه نشان می دهد: عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آسودگی به انواع گناهان می شود.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث، برای نفی عقائد باطل آنها می فرماید: «آری پروردگارش نسبت به او بینا بود» (بلی إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا).

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود، و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت.

تعییر این آیه، همانند آیه قبل «يَا أَيُّهَا الْأَنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَذِحًا فَمُلَاقِيهِ»، می تواند به منزله دلیلی بر مسأله معاد محسوب شود، به خصوص این که در هر دو آیه روی عنوان «رب» تکیه شده است؛ چرا که سیر تکاملی انسان به سوی پروردگار، هرگز نمی تواند با مرگ متوقف گردد، و زندگی دنیا کمتر از آن

۱ - «مفروقات راغب»، تفسیر «فخر رازی»، «ابوالفتح رازی» و کتب دیگر.

است که هدف چنین سیری باشد.
و نیز، بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی، و ثبت و ضبط آنها حتماً باید مقدمه‌ای برای حساب و جزا باشد، و گرنه بیهوده است.

۱۶ فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّقَقِ
 ۱۷ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ
 ۱۸ وَالْقَمَرِ إِذَا اشْسَقَ
 ۱۹ لَتَرْكَبُنَ طَبَقًا عَنْ طَبَقِ
 ۲۰ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 ۲۱ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ
 ۲۲ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ
 ۲۳ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوَعِّدُونَ
 ۲۴ فَبَشِّرْهُمْ بِعِذَابِ أَلِيمٍ
 ۲۵ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

ترجمه:

- ۱۶ - سوگند به شفق.
- ۱۷ - و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند.
- ۱۸ - و سوگند به ماه آنگاه که بدر کامل می شود.
- ۱۹ - که همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می شوید (تا به کمال برسيد).
- ۲۰ - پس چرا آنان ايمان نمي آورند؟!
- ۲۱ - و هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می شود سجده نمی کنند؟!
- ۲۲ - بلکه کافران پیوسته آيات الهی را انکار می کنند!

- ۲۳ - و خداوند آنچه را در دل پنهان می دارند به خوبی می داند.
- ۲۴ - پس آنها را به عذایی دردناک بشارت ده!
- ۲۵ - مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، که برای آنان پاداشی است قطع نشدنی!

تفسیر:

دائمًا دگرگون می شوید!

به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون سیر تکاملی انسان به سوی خداوند آمد.

در این آیات، برای تأکید این مطلب و توضیح بیشتر می فرماید: «سوگند به شفق» (فَلَا أُفْسِمُ
بِالشَّفَقِ).

* * *

«و سوگند به شب و آنچه را از امور پراکنده جمع می کند» (وَ اللَّيْلٌ وَ مَا وَسَقَ).

* * *

«و سوگند به ماه آنگاه که کامل می شود» و به صورت بدر در می آید (وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ).

* * *

که «همه شما دائمًا از حالی به حال دیگر منتقل می شوید» (لَتَرْكُبُنَ طَبَقًا عَنْ طَبَقِ).

«لا» در جمله «فَلَا أُفْسِمُ» همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، «زاده» و برای تأکید است، هر چند بعضی احتمال داده اند: برای «نفي» باشد.

یعنی سوگند یاد نمی کنم، به خاطر این که: مطلب عیان است و حاجتی به سوگند ندارد. یا این که: مطلب به قدری مهم است که درخور این سوگندها نیست. و یا این که این اموری که به آن سوگند یاد شده است آن قدر اهمیت دارد که سزاوار است به آن قسم یاد نشود.

ولی، معنی اول (زائد و تأکید بودن) از همه مناسب تر است.

«شفق» به گفته «ragab» در «مفردات»، آمیخته شدن روشنائی روز به تاریکی شب است، و لذا واژه «ashfaaq» به معنی توجه و عنایت آمیخته با ترس به کار می رود، فی المثل، هر گاه انسان نسبت به کسی علاقه داشته باشد و در عین حال از حوادثی درباره او بیمناک گردد، به این حالت «ashfaaq» گویند و آن شخص را «مشفق».

اما «فخر رازی» معتقد است: واژه «شفق» در اصل به معنی «رقت» و «نازکی» است، و لذا به لباس بسیار نازک «شفق» می گویند، و حالت «شفقت» به همان حالت رقت قلب اطلاق می شود (ولی گفته «ragab» صحیح تر به نظر می رسد).

به هر حال، منظور از «شفق» در اینجا همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است، و از آنجا که در آغاز شب، نخست سرخی کمرنگی در افق مغرب پیدا می شود، و بعد جای خود را به سفیدی می دهد، اختلاف شده است آیا شفق به آن سرخی اطلاق می شود، یا سفیدی؟ مشهور و معروف در میان علماء و دانشمندان و مفسران همان معنی اول است که در اشعار نیز روی آن تکیه شده است، و شفق را به «دماء الشهداء» (خون شهیدان) تشبيه کرده اند.

گر چه، بعضی معنی دوم را انتخاب کرده اند که بسیار ضعیف به نظر می رسد، به خصوص این که: اگر ریشه لغوی این واژه را «رقت» بدانیم، تناسب با همان سرخی کمرنگ که نور رقیق آفتاب است دارد.

به هر حال، از آنجا که ظهور «شفق» خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می دهد، و اعلام پایان روز و آغاز شب است، به علاوه جلوه و زیبائی خاصی دارد، و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند.

و اما سوگند به شب، به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده و در گذشته مشروحاً از آن سخن گفته ایم.^(۱)

تعییر به «ما وَسَقَ»^(۲) با توجه به این که «وسق» به معنی جمع کردن پراکنده هاست،^(۳) اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسان ها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد، و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود، چنان که در آیه ۶۱ سوره «غافر» می خوانیم: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ إِتَسْكُنُوا فِيهِ: «خداؤند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش و سکون پیدا کنید».

و از اینجا روشن می شود: تعییر به «إِذَا أَتَسَقَ» که از همان ماده است نیز به معنی جمع و جور شدن، و در اینجا به معنی کمال نور ماه در شب چهاردهم است، و می دانیم ماه در این حالت، جلوه فوق العاده ای دارد که تمام چشم ها را به

۱ - به جلد ۱۶، صفحه ۱۴۶، ذیل آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره «قصص» مراجعه کنید.

۲ - «ما» در «ما وَسَقَ» موصوله است و احتمال مصدریه بودن آن ضعیف است، عائد آن نیز محدود ف می باشد و در تقدیر «وَ ما وَسَقَهُ» است.

۳ - «وسق» (بر وزن غضب) به معنی یک بار شتر یا شصت صاع که هر صاع نزدیک به سه کیلو است نیز آمده، که آن هم به خاطر مجتمع بودن آن است.

سوی خود جلب می کند، نور و فروغ آن، صفحه زمین را روشن می کند، روشنائی کمرنگی که مزاحم آرامش شب نیست، و در عین حال، راه را برای رهروان شب می گشاید، لذا آیتی از آیات بزرگ خداوند است، و به همین دلیل به آن سوگند یاد فرموده.

قابل توجه این که: هر چهار موضوعی که در این آیات به آن سوگند یاد شده است (شفق - شب - موجوداتی که شب آنها را گردآوری می کند - ماه در حالت بدر کامل) همه موضوعاتی است مربوط به هم، و مکمل یکدیگر، و مجموعه ای زیبا و منسجم را تشکیل می دهد که اندیشه انسان را تحریک می کند، تا در قدرت عظیم آفرینش بیندیشد، و از این دگرگونی های سریع به مسئله معاد و قدرت خداوند بر آن آشناز شود.

و جالب این که: این قسمت ها اشاره به حالات و دگرگونی هایی است که پشت سر هم در عالم آفرینش رخ می دهد، (خورشید سر در نقاب فرو می برد، شفق که بقایای نور آن است ظاهر می شود، موجودات زنده به سرعت به لانه های خود باز می گردند، ماه در صورت بدر کامل طلوع می کند) توجه داشته باشید: ماه شب چهارده در همان آغاز شب طلوع می کند، و این سوگندها را مقدمه ای قرار می دهد برای جمله «لتَّرْكُبُنَ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» که بیانگر حالات مختلفی است که انسان در مسیر زندگی خود یکی پس از دیگری پیدا می کند.

و برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند از جمله:

۱ - منظور، حالات گوناگونی است که انسان در طریق پر رنج و مشقت خود به سوی خداوند و کمال مطلق پیدا می کند: نخست عالم دنیا، بعد جهان بزرخ و سپس رستاخیز و حالات مختلف آن (توجه داشته باشید که «طَبَقٍ» از ماده «مطابقه» به معنی قرار دادن چیزی فوق چیز دیگر است، و به معنی منازلی که

انسان در سیر صعودی خود طی می کند نیز آمده است).

۲ - منظور، حالاتی است که انسان از هنگام نطفه تا موقع مرگ می پیماید، که بعضی آن را به سی و هفت حالت شماره کرده اند!

۳ - منظور، حالات مختلفی است که انسان در زندگی دنیا از سلامت و بیماری اندوه و سرور، غم و شادی، سختی و آسایش، صلح و جنگ می پیماید.

۴ - منظور، حالات و شدائید مختلفی است که انسان در روز قیامت با آن رو به رو می شود، تا از حساب فارغ گردد، و هر کس به سوی نتیجه کار خویش از بهشت و دوزخ برود.

۵ - منظور، حالاتی است که در اقوام پیشین واقع شده، یعنی همان حوادث تلخ و شیرین، و انواع تکذیب ها و انکارهای مخالفان در این امت نیز واقع می شود، این معنی در روایتی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است.

البته، جمع میان این تفسیرها مانعی ندارد و ممکن است آیه ناظر به همه این دگرگونی ها، تحولات و مراحلی باشد که انسان در مسیر زندگی خود، آن را می پیماید.

بعضی، مخاطب در این آیه را شخص پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) دانسته، و آیه را اشاره به آسمان هائی می دانند که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) در شب معراج از آنها گذشت، اما با توجه به این که «ب» در «لَتَرْكَبْنَ» ضممه دارد و معنی جمعی را می رساند، این تفسیر مناسب نیست، به خصوص این که در آیات سابق نیز مخاطب کل انسان ها بودند.

به هر حال، حدوث این حالات، و عدم استقرار آدمی بر یک حالت، از یکسو دلیل مخلوق بودن او، و نیاز داشتن به خالق است؛ چرا که هر متغیری حادث، و هر حادثی خالقی می خواهد.

و از سوی دیگر، دلیلی است بر عدم پایداری این جهان.

و از سوی سوم، نشانه‌ای است بر حرکت مستمر انسان به سوی ذات پروردگار و مسأله معاد، همان گونه که در آیات قبل آمده بود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدِحًا فَمُلَاقِيهِ».

پس از آن، به عنوان یک نتیجه گیری کلی از بحث‌های گذشته می‌فرماید: «چرا آنها ایمان نمی‌آورند؟! (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)».

با این که دلائل حق روشن و آشکار است، هم دلائل توحید و خداشناسی، و هم دلائل معاد، هم آیات آفاقی که در آفرینش شب و روز و ماه و خورشید و نور و ظلمت و طلوع و غروب آفتاب و شفق، و تاریکی شب، و تکامل روشنی ماه نهفته است و هم آیات انفسی از لحظه‌ای که نطفه در قرارگاه رحم جای می‌گیرد، و مراحل گوناگونی را یکی بعد از دیگری طی کرده تا به اوج کمال خود در عالم جنین می‌رسد، سپس از لحظه تولد تا مرگ مراحل دیگری را می‌پیماید، با این نشانه‌های روشن چرا آنها ایمان نمی‌آورند؟!

آنگاه، از کتاب «تکوین» به سراغ کتاب «تدوین» می‌رود، و می‌افزاید: «چرا هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می‌شود در برابر آن خضوع نمی‌کنند؟ (وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ)».

قرآنی که همچون آفتاب، خود دلیل خویشتن است، نور اعجاز از جوانب مختلف آن می‌درخشد، و محتوای آن دلیل روشنی است بر این که از سرچشمه وحی گرفته شده. قرآنی که هر ناظر بی طرف می‌داند، ممکن نیست زائیده مغز بشری باشد، آن هم بشری که هرگز درس نخوانده بود، و در یک محیط تاریک و ظلمانی و

مملوّ از خرافات پرورش یافته بود.

منظور از «سجده» در اینجا خضوع و تسليم و اطاعت است^(۱) و سجده معروف که پیشانی را در آن بر زمین می گذارند یکی از مصدقه های این مفهوم کلی است، و شاید به همین دلیل، در بعضی از روایات آمده است: وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) این آیات را تلاوت فرمود سجده کرد.

البته، طبق فتاویٰ معروف فقهای اهل بیت(علیهم السلام) این سجده از سجده های مستحب قرآن است، و مذاهب چهارگانه اهل تسنن، همه آنها سجده را به هنگام تلاوت این آیه واجب می دانند، جز «مالک» که معتقد است بعد از پایان سوره باید سجده کرد.^(۲)

* * *

در آیه بعد، می افزاید: «بلکه کافران پیوسته آیات الهی و معاد و رستاخیز را تکذیب می کنند» (بِلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ).

به کار بردن «فعل مضارع» در اینجا که معمولاً برای استمرار می آید، گواه برای معنی است که آنها در تکذیب های خود اصرار داشتند، اصراری که از روح لجاج و عناد سرچشمه می گرفت، تکذیبی که از نارسانی دلائل حق نبود، بلکه به خاطر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان و حفظ منافع مادی و کسب آزادی برای اشیاع هوس های شیطانی بود.

* * *

سپس، با لحنی تهدیدآمیز می فرماید: «خداوند آنچه را آنها در درون دل

۱ - از جمله شواهد برای این معنی، علاوه بر شهادت آیات گذشته و آینده، این است که «سجده» به معنی گذاشتن پیشانی بر زمین به هنگام تلاوت قرآن جز در آیات محدودی نه واجب است و نه مستحب، لذا این که می گوید: چرا آنها به هنگام قرائت قرآن سجده نمی کنند؟ گواه بر این است که منظور سجده به معنی تسليم در برابر کل قرآن است.

۲ - «روح البيان»، جلد ۱، صفحه ۱۳۸۲.

پنهان می دارند به خوبی می داند» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوَعِّدُونَ).

خداوند از نیات و اهداف آنها، و انگیزه هایی که سبب این تکذیب های مستمر می گردد، با خبر است هر قدر آنها بر آن پرده پوشی کنند، و سرانجام کیفر همه آن را به آنها حواهد داد. «يُوَعِّدونَ» از ماده «وعاء» به معنی ظرف است، همان گونه که در عبارت معروف «نهج البلاغه» از علی(علیه السلام) نقل شده که فرمود: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أُوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أُوْعَاهَا: «این دل ها ظرف هایی است، و بهترین آنها دلی است که حفظ، نگهداری و ظرفیت بیشتر باشد!»^(۱)

* * *

و در ادامه، می فرماید: «پس آنها را به عذاب دردنگاک بشارت ده» (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ). تعبیر به «بشارت» که معمولاً در خبرهای خوش به کار می رود، در اینجا نوعی طعن و سرزنش است، این در حالی است که: مؤمنان را حقیقتاً بشارت به نعمت های گسترده بهشتی می دهد، تا تکذیب کنندگان دوزخی در حسرت و اندوه فرو روند.

* * *

در آخرین آیه این سوره، به صورت یک استثناء، بار دیگر به سرنوشت مؤمنان صالح العمل اشاره کرده، می فرماید: «مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، که برای آنها پاداشی است ثابت و لا ینقطع و خالی از هرگونه نقصان و منت» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونَ).

«ممُّونُونَ» از ماده «مَنْ» هم به معنی «قطع» و «نقصان» آمده است، و هم

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۴۷.

«منت» (واژه «منون» به معنی مرگ نیز از همین ماده است) و ممکن است همه این معانی در اینجا جمع باشد؛ زیرا نعمت‌های آخرت بر عکس نعمت‌های دنیا که نایاب‌دار و هم نقصان پذیر، و غالباً آمیخته با عوارض نامطلوب، و یا منت این و آن است، هیچ گونه منت، نقصان، فنا و عوارض نامطلوب در آن راه ندارد، جاودانی است، نقصان ناپذیر است، حالی از هرگونه ناملایمات و هرگونه منت است.

آیا این «استثناء متصل» است یا «منقطع»، در میان مفسران بحث است: بعضی احتمال داده اند: منقطع باشد، یعنی شرح حال کفار را که در آیات قبل بود رها کرده و به سراغ پاداش جاویدان مؤمنان می‌رود.

ولی، مناسب‌تر این است که: استثناء متصل باشد، و هدف این است که راه بازگشت را به روی کفار بگشاید، و بفرماید: این عذاب الیم از کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و اعمال صالح انجام دهند قطعاً برداشته می‌شود، و پاداش دائم و نقصان ناپذیر به آنها می‌دهد.

نکته:

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البيان» از آیات اخیر این سوره، اولاً، اصل اختیار و آزادی اراده را استفاده می‌کند؛ چرا که ملامت بر ترک سجده، و ترک ایمان، در مورد افراد مجبور، از خداوند حکیم قبیح است، و این که می‌فرماید: «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ» دلیل روشنی است بر مسأله اختیار.

و ثانیاً، ملامت بر ترک سجده دلیل بر این است که کفار همان گونه که مکلف به اصول دین هستند، مکلف به فروع نیز می‌باشند (این سخن بنابراین

است که سجده در آیه فوق به معنی همان سجده معهود نماز باشد، و یا لااقل معنی گسترده ای داشته باشد که آن را شامل شود).

خداوند! در آن روز که همگی در دادگاه عدل تو حضور می یابند، حساب را بر ما آسان گردان!

پروردگار!! در این مسیری که همه بندگان به سوی تو حرکت می کنند، ما را در پیمودن صراط مستقیم یاری فرما!

بارالها! ما در برابر قرآن کریمت سر تعظیم فرود آورده ایم، توفیق عمل به آن را نیز به همه ما مرحمت نما!

آمِینَ يا رَبُّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره انشقاق(۱)

سوره بروج

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

محتوای سوره بروج

مؤمنان در «مکه» مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)، سخت در رنج و فشار بودند، و دائماً از طرف دشمنان شکنجه های روحی و جسمی می شدند تا از ایمان خود بازگرددند، گروهی مقاومت کرده، و بعضی از افراد ضعیف تسليم می شدند، و بازمی گشتند. با توجه به این که این سوره از سوره های «مکه» است، چنین به نظر می رسد: هدف اصلی تقویت روحیه مؤمنان در برابر این جریان و تشویق آنان به پایمردی و استقامت است. و در همین رابطه در این سوره، داستان «اصحاب اخدود» را نقل می کند، همانها که خندق ها کنند و آتش های عظیمی در آن افروختند، و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده زنده در آتش سوزانندند، اما آنها از ایمانشان بازنگشتند. در قسمت دیگری از این سوره، کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار می دهند سخت مورد حمله قرار داده، و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می کند، در حالی که مؤمنان را بشرط به باغ های پرنعمت بپشتی می دهد.

در مقطع بعد، آنها را به گذشته تاریخ بازمی گرداند، و داستان «فرعون» و «ثمود» و اقوام زورمند و گردنکش را در برابر دیدگانشان مجسم می سازد، که چگونه در مقابل فرمان عذاب الهی به زانو درآمدند و نابود شدند، تا کفار «مکه» که نسبت به آنها قدرت ناچیزی داشتند حساب خود را بکنند، و هم مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و مؤمنان بوده باشد.

و در آخرین مقطع سوره، اشاره به عظمت قرآن مجید و اهمیت فوق العاده این وحی الهی می‌کند، و سوره را با آن پایان می‌دهد.

روی هم رفته، این سوره، سوره استقامت، پایمردی و شکیبائی در برابر فشارهایی است که از ظالمان و مستکبران بر مؤمنان وارد می‌شود، و در لابلای آیات آن وعده نصرت الهی نهفته است.

نام گذاری این سوره به سوره «بروج» به تناسب سوگندی است که در آیه اول آمده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت این سوره، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: **مَنْ قَرَا هَذِهِ السُّورَةَ أُغْطِهَ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ كُلِّ مَنِ اجْتَمَعَ فِي جُمْعَةٍ وَ كُلِّ مَنِ اجْتَمَعَ يَوْمَ عَرَفَةِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَ قَرَأَتُهَا تُنْجِي مِنَ الْمَخَاوِفِ وَ الشَّدَائِدِ**: «هر کس این سوره را بخواند، خداوند به تعداد تمام کسانی که در نماز جمعه اجتماع می‌کند، و تمام کسانی که روز عرفه (در عرفات) جمع می‌شوند، ده حسنہ به او می‌دهد، و تلاوت آن انسان را از ترس‌ها و شدائد رهایی می‌بخشد». (۱)

با توجه به این که: یکی از تفسیرهای آیه «و شاهد و مشهود» روز «جمعه» و روز «عرفه» است، و نیز با توجه به این که سوره حکایت از مقاومت شدید مؤمنان پیشین در برابر شدائد و فشارها می‌کند، تناسب این پاداش‌ها با محتوای سوره روشن می‌شود، و در ضمن نشان می‌دهد: این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که آن را بخوانند، در آن بیندیشند و سپس عمل کنند.

* * *

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۴۵.

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ	۱
وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ	۲
وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ	۳
فُتْلَ أَصْحَابُ الْأُخْذُودِ	۴
النَّارِ ذَاتِ الْوُثُودِ	۵
إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ	۶
وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ	۷
وَ مَا تَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أُنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ	۸
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ	۹

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است.

۲ - و به آن روز موعود.

۳ - و به «شاهد» (پیامبر) و «مشهود»! (روز قیامت).

۴ - مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش).

۵ - آتشی عظیم و شعلهور!

- ۶ - هنگامی که در کنار آن نشسته بودند.
- ۷ - و آنچه را با مؤمنان انجام می دادند (با خونسردی و قساوت) تماسا می کردند!
- ۸ - آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند، جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.
- ۹ - همان کسی که حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است!

تفسیر:

مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی!

می دانیم مسلمانان «مکه» در آغاز سخت در فشار بودند، دشمنان هر گونه شکنجه را درباره آنان روا می داشتند، و همان گونه که در شرح محتوای سوره گفتیم، هدف از نزول این سوره هشداری است به این شکنجه گران که سرنوشت اقوام مشابه خود را در گذشته تاریخ به خاطر بیاورند.

و از سوی دیگر، تسلی، دلداری و تقویت روحیه مؤمنان نخستین است و درسی است برای همه مسلمانان در طول تاریخ.

نخست، می فرماید: «سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است» (وَ السَّمَاءُ ذَاتٌ الْبُرُوجُ). «بُرُوج» جمع «برج» در اصل، به معنی قصر است، و بعضی آن را به معنی «شیء ظاهر و آشکار» می دانند، نام گذاری قصرها و عمارت های بلند و مرتفع را به این نام، به خاطر وضوح و ظهرشان دانسته اند، به همین جهت، قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهر خاصی دارد «برج» نامیده می شود، و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد (تَبَرَّجَتِ

الْمَرْأَةُ» می گویند.(۱)

برج های آسمانی، یا به معنی ستارگان درخشان و روشن آسمان است، یا به معنی «صورت های فلکی»، یعنی مجموعه ای از ستارگان است که در نظر ما شباهت به یکی از موجودات زمینی دارد.

و برج های دوازدهگانه، دوازده صورت فلکی است که خورشید در مسیر سالانه خود در هر ماه محاذی یکی از آنها قرار می گیرد (البته خورشید حرکت نمی کند بلکه زمین به دور آن می گردد، ولی به نظر می رسد خورشید جا به جا می شود و محاذی یکی از این صورت های فلکی می گردد).(۲)

سوگند به هر یک از این معانی باشد، حکایت از عظمت آن می کند، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود، ولی امروز برای ما کاملاً شناخته شده است، هر چند بیشتر به نظر می رسد: منظور همان ستارگان درخشان آسمانی باشد.

لذا، در حدیثی آمده است: از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) تفسیر این آیه را خواستند فرمود: «منظور کواكب و ستارگان است». (۳)

* * *

آنگاه، می افزاید: «و سوگند به آن روز موعود» (روز رستاخیز) (وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ). همان روزی که تمام انبیاء و پیامبران الهی آن را وعده داده اند و صدھا آیه

۱ - بعضی از محققین معتقدند: این کلمه از واژه فارسی «برز» که معنی بلندی، بزرگی و شکوه است گرفته شده (به برھان قاطع و حاشیه آن مراجعه شود).

۲ - این صورت های دوازده گانه عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، و حوت، که به ترتیب صورت های گوسفند، گاو، دو پسر بچه که مشغول گردو بازی هستن، خرچنگ، شیر، خوشة، ترازو، عقرب، کمان، بز، دلو، و ماهی است.

۳ - «در المثلور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۱

قرآن مجید از آن خبر می دهد، همان روزی که میعاد و وعده گاه همه اولین و آخرین است، و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

و در سومین و چهارمین سوگند، می فرماید: «و قسم به شاهد و مشهود» (و شاهد و مشهود). در این که، منظور از «شاهد» و «مشهود» چیست؟ تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر کرده اند که بالغ بر سی تفسیر می شود، و مهم ترین آنها تفسیرهای زیر است:

۱ - «شاهد»، شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است چنان که قرآن می گوید: یا أَيُّهَا الْبَيْنِ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا: «ای پیغمبر ما تو را (به عنوان) شاهد، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم». (۱)

و «مشهود» همان روز قیامت است، چنان که قرآن می گوید ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ: «روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است کاملاً مشهود و آشکار». (۲)

۲ - «شاهد»، گواهان عمل انسانند، مانند اعضاي پیکر او، چنان که در آیه ۲۴ سوره «نور» می خوانیم: يَوْمَ تَشَهَّدُ عَلَيْهِمُ الْسِّتْهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهنند». و «مشهود» انسان ها و اعمال آنها هستند.

۳ - «شاهد»، به معنی روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمین در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است. و «مشهود» روز «عرفه» است که زائران بیت الله الحرام شاهد و ناظر آن

۱ - احزاب، آیه ۴۵.

۲ - هود، آیه ۱۰۳.

روزنده، در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) این تفسیر نقل شده است.^(۱)

۴ - «شاهد»، روز عید قربان و «مشهود» روز عرفه (روز ما قبل آن) می باشد.

در حدیثی آمده است: «مردی وارد مسجد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شد، کسی را دید که نشسته و از رسول الله (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل می کند، می گوید: تفسیر این آیه را از او خواستم.

گفت: آری «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه است.

از او گذشتم، به دیگری رسیدم که از رسول الله (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید، تفسیر همین آیه را از او خواستم، گفت: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عید قربان است.

از او نیز گذشتم، به نوجوانی رسیدم خوشرو که او نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حدیث می گفت.

گفتم: از تفسیر این آیه برایم سخن بگو.

گفت: «شاهد» محمد (صلی الله علیه و آله) است و «مشهود» روز قیامت، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» و نیز نشنیده ای که می گوید: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعُ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ».

من سؤال کردم: نخستین نفر که بود، گفتند: «ابن عباس»، دومین نفر را پرسیدم، گفتند: «عبدالله بن عمر»، و از سومین نفر سؤال کردم گفتند: «حسن بن علی» (علیهمما السلام) است!^(۲)

۵ - منظور از «شاهد»، شب ها و روزها است، و «مشهود» بنی آدم است که

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۶۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۳، همین مضمون را «ابوالفتح رازی» و «طبرسی» در تفسیرهایشان آورده اند.

به اعمال او گواهی می دهند، همان گونه که در دعای امام زین العابدین(علیه السلام) در دعای صبح و مسأء می خوانیم: هذا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنْ أَحْسَنَّا وَدَعَنَا بِحَمْدٍ، وَ إِنْ أَسْأَنَا فَارْقَنَا بِذُنْبٍ:

«این روز تازه ای است که شاهد آمده بر اعمال ما است، اگر نیکی کنیم با حمد و سپاس ما را وداع می گویید، و اگر بدی کنیم با نکوهش و مذمت از ما جدا می شود».(۱)

۶ - منظور از «شاهد»، ملائکه و «مشهود» قرآن است.

۷ - منظور از «شاهد»، حجر الاسود و «مشهود» حاجیانند که در کنار آن می آیند و دست بر آن می نهند.

۸ - «شاهد»، خلق است و «مشهود» حق است.

۹ - منظور از «شاهد»، امت اسلامی است و «مشهود» امت های دیگر، همان گونه که در آیه ۱۴۳ سوره «بقره» آمده است: لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ: «هدف این است که شما گواه بر دیگر امت ها باشید».

۱۰ - «شاهد»، پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) و «مشهود» سایر انبیاء هستند، به گواهی آیه ۴۱ سوره «نساء»: وَ جَنْنَا بَكَ عَلَى هُؤُلَاءِ شَهِيدًا: «در آن روز ما تو را به عنوان گواه بر آنها (بر پیامبران دیگر) می آوریم».

۱۱ - یا این که «شاهد»، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و «مشهود» امیر مؤمنان علی(علیه السلام) است.

البته، تناسب این آیه، با آیات قبل، ایجاب می کند: اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) یا سایر پیامبران نسبت به امت های خود، و ملائکه، فرشتگان و اعضاء پیکر آدمی و شب و روز، و مانند آنها، و «مشهود» انسان ها یا اعمال آنها است.

۱ - «صحیفه سجادیه»، دعای ششم.

و به این ترتیب، بسیاری از تفاسیر فوق در هم ادغام می شود و در یک مجموعه با یک مفهوم وسیع خلاصه می گردد.

ولی، تفسیرهایی مانند روز «جمعه»، روز «عرفه» و روز «عید» از این معنی جدا است، هر چند آنها نیز از شهود روز محسن و گواهان اعمال انسان‌ها هستند، بلکه هر یک از این ایام پر اجتماع، خود صحنه‌ای از رستاخیز در این دنیا محسوب می‌شود.

با توجه به این بیان، روشن می‌شود: میان تفاسیر فوق تضادی وجود ندارد، و ممکن است در مفهوم گسترده «شاهد» و «مشهود» جمع باشد، و این از نشانه‌های عظمت قرآن است که مفاهیمی چنان گسترده دارد که تفسیرهای زیادی را در خود جای می‌دهد؛ چرا که «شاهد» هرگونه گواه را شامل می‌شود، و «مشهود» هر چیزی را که بر آن گواهی می‌دهند، و این که هر دو به صورت «نکره» ذکر شده است، اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است که در تمام تفسیرهای بالا به خوبی منعکس می‌باشد.

نکته قابل توجه این که: پیوند ظریفی در میان این قسمت‌های چهارگانه از یکسو، و مطلبی که برای آن سوگند یاد شده از سوی دیگر وجود دارد:

آسمان و ستارگان درخشنan و برجهای موزونش همگی نشانه نظم و حساب است و «یوم موعود» صحنه روشنی از حساب و کتاب، و شاهد و مشهود نیز وسیله‌ای است برای رسیدگی دقیق به این حساب، وانگهی همه این سوگندها برای آن است که به شکنجه گران ظالم هشدار دهد، اعمال آنها در برابر مؤمنان راستین همگی ثبت و ضبط، و برای روز موعود نگهداری می‌شود، و شهودی که گردآگرد وجود شما را فرا گرفته‌اند، اعم از فرشتگان، و اعضای پیکر، شب‌ها و روزها، و مانند آن، همه این کارها را زیر نظر دارند و در آن روز گواهی

می دهند.(۱)

* * *

لذا، بعد از این سوکندها می فرماید: «مرگ و عذاب بر صاحبان گودال شکنجه باد»! (قتل أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ).

* * *

«همان گودال پرآتش و پرهیزم که شعله های عظیم داشت» (النَّارِ ذَاتِ الْوَقْدِ).

* * *

«در آن هنگام که در کنار آن گودال آتش (با خونسردی) نشسته بودند» (إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قَعُودٌ).

* * *

«و آنچه را که نسبت به مؤمنان انجام می دادند تماشا می کردند! (وَ هُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شَهُودٌ).

«أَخْذُود» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شکاف وسیع، عمیق و گسترده در زمین است، یا به تعبیر دیگر گودال ها و خندق های بزرگ را گویند، و جمع آن «اخادید» و در اصل از «خَد» انسان گرفته شده که به معنی دو فرورفتگی است که در دو طرف بینی انسان در سمت راست و چپ قرار دارد (و به هنگام گریه اشک بر آن جاری می شود)، و سپس کنایتاً بر گودالی که بر صورت زمین ظاهر می شود اطلاق شده (و بعداً به صورت یک معنی حقیقی درآمده است).

در این که این گروه شکنجه گر، چه اشخاصی بودند؟ و در چه زمانی

۱ - بنابراین، جواب قسم در اینجا محفوظ است، و جمله «قتل أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ» یا «إِنَّ الَّذِينَ فَتَّنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» بر آن دلالت دارد، و در تقدیر چنین است: «أُقْسِمُ بِهِذِهِ الْأُمُورِ إِنَّ الَّذِينَ فَتَّنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مُعَذَّبُونَ مَلْعُونُونَ كَمَا لُعِنَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ».

می زیستند؟ مفسران و ارباب تواریخ نظرات مختلفی دارند که شرح آن به خواست خدا در نکات ذیل آیات می آید، ولی قدر مسلم این است که آنها خندق های بزرگی از آتش فراهم ساخته بودند، و مؤمنان را وادار می کردند که دست از ایمان خود بردارند، هنگامی که با مقاومت آنان روپرور می شدند، آنها را در این کوره های آدم سوزی اندخته، به آتش می کشیدند!

«وَقُود» در اصل به معنی ماده ای است که آتش با آن می افروزند، (مانند هیزم)، و تعبیر به «ذاتِ الْوَقُود» با این که همه آتش ها احتیاج به هیزم و مانند آن دارد، اشاره به کثرت مواد آتش زائی است که آنها به کار می گرفتند، و طبعاً آتش بسیار دامنه دار و پر شعله ای به وجود می آمد، و اگر بعضی «ذاتِ الْوَقُود» را در اینجا به معنی آتش شعلهور تفسیر کرده اند، ظاهراً به همین دلیل است، نه آنچه بعضی پنداشته اند که «وَقُود» دارای دو معنی است؛ یکی «هیزم» و دیگری «شعله»، و تأسف خورده اند که چرا مفسران و مترجمان به این نکته توجه نکرده اند! منظور از آیه «إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» و آیه بعد، این است که: گروهی با کمال خونسردی نشسته بودند، صحنه های شکنجه را تماشا می کردند و لذت می بردن، که این خود نشانه نهایت قساوت آنها بود.

بعضی نیز گفته اند: این گروه مأمور بازجوئی و اجبار مؤمنان به ترک مذهب حق بودند. بعضی نیز آنها را دو گروه دانسته اند: گروهی «شکنجه گر» و گروهی «تماشاچی» و از آنجا که تماشاچیان راضی به اعمال شکنجه گران بودند، این فعل به همه آنها نسبت داده شده است، و این طبیعی است که در یک چنین برنامه ای همیشه گروهی عاملند، و گروهی تماشاگر، به علاوه سران آنها معمولاً

دستور می دهنده و عمال از قشرهای پائین ترند.
 این نیز گفته شده است: گروهی نشسته و مراقب عمال شکنجه بودند تا از برنامه خود تخلف نکنند، و نزد سلطان شهادت دهنده که آنها وظائف خود را به خوبی انجام می دادند!
 ترکیب آن جمعیت از همه این گروه های مختلف نیز بعيد به نظر نمی رسد، بنابراین، جمع میان همه این تفسیرها نیز ممکن است.
 به هر حال، جمله «يَقْعُلُون» به صورت فعل مضارع، دلیل بر این است که: این عمل مدتی استمرار داشت و یک حادثه زودگذر نبود.

سپس، می افزاید: «آنها (شکنجه گران) هیچ ایرادی بر آنان (مؤمنان) نداشتند، جز این که به خداوند عزیز حمید ایمان آورده بودند»!! (وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ).
 آری، تنها جرم و گناهشان همان ایمان به خداوند یگانه یکتا بود، خداوند قادر که شایسته هر گونه ستایش و جامع هر گونه کمال است.
 آیا ایمان به چنین خداوندی گناه بود؟

یا ایمان به بت های فاقد عقل و شعور و خالی از هر گونه شایستگی؟!
 «نَقَمُوا» از ماده «نقم» (بر وزن قلم)، به معنی انکار و عیب گرفتن چیزی است، یا به زبان و یا به عمل از طریق مجازات، و «انتقام» نیز از همین ماده است.
 مسلماً چنین کاری در مقابل یک جرم بزرگ و گناه آشکار، انجام می گیرد، نه در مقابل ایمان به خداوند توانا و شایسته هر گونه حمد و ستایش، و این نشان می دهد: تا چه حد فرهنگ آن قوم، منحط و تحریف یافته بود، که بزرگ ترین افتخارات نزد آنها بزرگترین جرم و گناه بود.

به هر حال، این شبیه چیزی است که در آیه ۱۲۶ سوره «اعراف» آمده که: ساحران بعد از ایمان به موسی و تهدید به شکنجه و قتل از ناحیه «فرعون»، به او گفتند: وَ مَا تَنْقِيمُ مِنَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا: «تو انتقامی از ما نمی‌گیری مگر از این جهت که به آیات پروردگارمان ایمان آورده ایم».

تعییر به «عَزِيزٌ» (قدرتمند شکست ناپذیر) و «حَمِيدٌ» (شایسته هر گونه ستایش و دارای هر گونه کمال)، در حقیقت پاسخی است به جنایت‌های آنها، و دلیلی است بر ضد آنان، یعنی: مگر ایمان به چنین خدائی جرم و گناه است؟! و در ضمن تهدید و هشداری نیز به این شکنجه گران در طول تاریخ محسوب می‌شود که: خداوند عزیز و حمید در کمین آنها است.

آنگاه، به بیان دو وصف دیگر از اوصاف این معبد بزرگ پرداخته می‌افزاید: «همان خدائی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن او است و بر همه چیز شاهد و گواه و حاضر است» (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

در حقیقت، این چهار وصف، از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می‌کند، قدرت و توانائی، واجد هر گونه کمال بودن، مالکیت آسمان‌ها و زمین، و آگاهی از همه چیز. در ضمن، بشارتی است به مؤمنان که خدا حاضر و ناظر است، صبر و شکریائی و استقامت‌شان را در راه حفظ ایمان می‌بیند، و ناظر ایثارگری و فداکاری‌های آنها است، و البته توجه به این حقیقت به آنها نیرو و نشاط می‌دهد.

از سوی دیگر، تهدیدی است برای دشمنان آنها، و هشداری است که اگر خدا مانع کار آنها نمی‌شود، نه به خاطر ناتوانی است، بلکه، به خاطر آزمون و

امتحان است، و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید.

* * *

نکته ها:

۱ - «اصحاب اخدود» چه کسانی بودند؟

گفته‌یم «اخدود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است، و منظور در اینجا خندق‌های عظیمی است که مملو از آتش بود، تا شکنجه گران مؤمنان را در آنها بیفکتند و بسوزانند. در این که این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجراهای خاص و معین بوده؟ و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟ در میان مفسران و مورخان گفتگو است.

معروف‌تر از همه، آن است که: مربوط به «ذونواس» آخرین پادشاه «حمیر»^(۱) در سرزمین «یمن» است.

توضیح این که: «ذونواس» که آخرین نفر از سلسله قبیله «حمیر» بود به آئین یهود درآمد، قبیله «حمیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد، مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند: در سرزمین «نجران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آئین نصرانیت اند، هم مسلکان «ذونواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آئین یهود کند، او به سوی «نجران» حرکت کرد، ساکنان آنجا را جمع نمود، و آئین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند؛ حاضر به قبول شهادت شدند، اما حاضر به صرف نظر از آئین خود نشدند.

«ذونواس» دستور داد خندق عظیمی کنندند، هیزم در آن ریختند و آتش

۱ - «حمیر» قبیله‌ای بود از قبایل معروف «یمن».

زدند، گروهی را زنده، زنده در آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید! (۱)

بعضی افزوده اند: در این گیر و دار یک تن از نصارای «نجران» فرار کرد و به سوی «روم» و دربار «قیصر» شتافت، و از «ذونواس» شکایت کرد و یاری طلبید.

«قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه ای به پادشاه «حبشه» می نویسم: او مسیحی و همسایه شما است، از او می خواهم شما را یاری دهد، سپس نامه ای نوشتم و از پادشاه «حبشه» انتقام خون مسیحیان «نجران» را خواست، مرد نجرانی نزد سلطان «حبشه»، نجاشی آمد، و «نجاشی» از شنیدن این داستان سخت متأثر گشت، و از خاموشی شعله آئین مسیح(علیه السلام) در سرزمین نجران افسوس خورد، و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت.

لشکریان «حبشه» به جانب «یمن» تاختند، در یک پیکار سخت سپاه «ذونواس» را شکست دادند، گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت «یمن» به دست «نجاشی» افتاد و به صورت ایالتی از ایالات «حبشه» درآمد. (۲)

بعضی از مفسران نقل کرده اند: طول آن خندق چهل ذراع، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم متر است و گاه به معنی «گز» که بیش از یک متر است به کار می رود). و بعضی نقل کرده اند: هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

۲ - «قصص قرآن بلاغی»، صفحه ۲۸۸.

در بالا ذکر شده بوده است.^(۱)

ماجرای فوق به صورت های متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است، از جمله مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان»، «ابوالفتح رازی» در تفسیر خود، «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود، ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «ابن هشام» در «سیره» خود (جلد اول، صفحه ۳۵) و جمعی دیگر آورده اند.

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می شود: این شکنجه گران بيرحم، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خون هائی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است.

این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد، احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب این که این بدعتِ قساوت بار ضد انسانی، سرانجام دامان خود یهود را گرفت، و چنان که می دانیم، گروه زیادی از آنها در ماجرا «آلمان هیتلری» در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصدق «عذاب الحریق» این جهان نیز درباره آنها تحقق یافت.

علاوه بر این، «ذنواس یهودی» بنیانگذار اصلی این بنای شوم، نیز از شرّ اعمال خود بر کنار نماند.

آنچه در بالا در مورد «اصحاب اخدود» گفته شد، موافق نظریه معروف و مشهور است، ولی روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که نشان می دهد «اصحاب اخدود» تنها در «یمن»، و در عصر «ذنواس» نبودند، تا آنجا که بعضی از مفسران ده قول درباره «اصحاب اخدود» نقل کرده اند!

در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مجوس اهل کتاب

۱ - تفسیر «روح المعانی» و «ابوالفتح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

بودند و به کتاب آسمانی خود عمل می کردند، یکی از پادشاهان آنها با خواهر خود هم بستر شد، و آن زن از پادشاه خواست که ازدواج با خواهر را مجاز بشمرد، ولی مردم نپذیرفتند و زیر بار نرفتند، و پادشاه عده ای از مؤمنان را که سخن او را قبول نکردند در خندقی از آتش افکند».(۱)

و این در مورد «اصحاب الْاخْدُودَ فَارِسٌ» است، و در مورد «اصحاب الْاخْدُودَ شَامٌ» نیز نوشته اند: «در آنجا مردم مؤمنی می زیستند، آنتیاخوس آنها را در خندق آتش افکند».(۲) بعضی نیز این ماجرا را مربوط به اصحاب «دانیال»، پیامبر معروف «بنی اسرائیل» و یارانش دانسته اند که در کتاب «دانیال» از «تورات» به آنها اشاره شده، و «علبی» هم «الْاخْدُودَ فَارِسٌ» را بر آنها منطبق ساخته است.(۳)

هیچ بعید نیست که «اصحاب الْاخْدُودَ» شامل همه اینها و مانند آن بشود، هر چند مصداق معروف و مشهور آن، همان داستان «ذونواس» در سرزمین «یمن» است.

* * *

۲ - استقامت در طریق حفظ ایمان

فداکاری در حفظ ایمان در گذشته و حال، جلوه های باشکوهی داشته، و تاریخ، افراد زیادی را نشان می دهد که عاشقانه جام بلا را در این راه نوشیدند، بر طناب دار، یا بر لبه شمشیر دژخیمان، بوسه زدن، و پروانهوار در آتش شکنجه گران سوختند، که نام و نشان گروهی از آنها در تاریخ ثبت شده است.

داستان همسر فرعون، «آسیه»، که به خاطر ایمان به «موسى بن عمران» مورد آن همه شکنجه قرار گرفت، و سرانجام جان خود را در این راه باخت همه

۱ و ۲ و ۳ - «اعلام القرآن»، صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸.

شنیده ایم.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) آمده است: خداوند پیامبری از میان مردم «حبشه» بر آنها مبعوث کرد، آنها به تکذیب شرخاستند، در میان آنان جنگی واقع شد، سرانجام گروهی از یاران آن پیامبر را کشتند، و گروه دیگری را با خود آن پیامبر اسیر کردند، سپس محلی آمده کردند، آن را پر از آتش ساختند، و مردم را به کنار آن دعوت کرده گفتند:

هر کس بر آئین ما است به کناری رود، و هر کس دین این گروه را دارد باید خودش را در آتش بیفکند، یاران آن پیامبر (چون دیدند هیچ راهی نیست شجاعانه خود را در آتش افکندند و) بر یکدیگر سبقت می گرفتند، در این هنگام زنی آمد که فرزند خردسال یک ماهه ای در آغوش داشت، هنگامی که می خواست خود را در آتش بیفکند، عطوفت مادری به هیجان آمد و مانع شد، کودک شیرخوار صدا زد:

مادرم نترس! هم خود را بیفکن و هم مرا!! به خدا سوگند این در راه خدا چیز اندکی است: (إنَّ هذَا وَ اللَّهُ فِي اللَّهِ قَلِيلٌ...) و این کودک از کسانی بود که در گاهواره سخن گفت^(۱).

از این داستان استفاده می شود: گروه چهارمی از «اصحاب الاخدود» در «حبشه» بودند. داستان پدر و مادر «عمار یاسر» و افراد دیگری مانند او، و از آن بالاتر داستان یاران امام حسین(علیه السلام) در میدان جانبازی «کربلا» و سبقت گرفتن بر یکدیگر برای نوشیدن شربت شهادت، در تاریخ اسلام معروف است.

در عصر ما نیز نمونه های بسیار زیادی از این موضوع را با چشم خود دیده

۱ - تفسیر «عیاشی»، مطابق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷۷ (با تلخیص).

یا شنیده ایم، که پیر و جوان در طریق حفظ دین و ایمان جان بر کف نهاده و آگاهانه و عاشقانه به سوی شهادت گام برداشتند، و باید گفت: بقاء آئین های الهی در گذشته و امروز بدون چنین ایشارگری هائی امکان پذیر نبوده و نیست.(۱)

۱ - اشاره به جنگ تحمیلی «عراق» بر ضد «جمهوری اسلامی ایران» است که برای دفاع از حریم ایمان و مملکت، رزمندگان اسلام از یکدیگر سبقت می جستند: در خوابیدن بر روی مین برای عبور رزمندگان، در عملیات استشهادی، در حمله به تانک های دشمن یک تن و رویارو، در ایجاد سنگر برای رزمندگان در وسط رگبارها، در خوابیدن روی سیم های خاردار برای گذر نیروها، در هدایت جنگنده ها برای در هم شکستن کنفرانس ها در دل «بغداد»، و زدن جنگنده به محل کنفرانس و خشی سازی توطنه های جهانی، در همه جا بر یکدیگر سبقت می گرفتند.

- ۱۰ إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لَمْ يُتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ
جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَحَرِيقِ
- ۱۱ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ
- ۱۲ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ
- ۱۳ إِنَّهُ هُوَ يُبَدِّئُ وَيُعِيدُ
- ۱۴ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ
- ۱۵ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ
- ۱۶ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ

ترجمه:

- ۱۰ - کسانی که مردان و زنان با ایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است!
- ۱۱ - و برای کسانی که ایمان آوردنده و اعمال شایسته انجام دادند، باغ هائی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است؛ و این نجات و پیروزی بزرگی است.
- ۱۲ - گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است!
- ۱۳ - اوست که آفرینش را آغاز می کند و باز می گرداند.
- ۱۴ - و او آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است.
- ۱۵ - صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است.
- ۱۶ - و آنچه را می خواهد انجام می دهد.

تفسیر:

شکنجه گران در برابر مجازات الهی

بعد از بیان جنایت عظیم شکنجه گران اقوام پیشین، که مؤمنان با استقامت را زنده، زنده در آتش می سوزانندند، در این آیات، به کیفر سخت الهی نسبت به آن شکنجه گران و پاداش های عظیم مؤمنان اشاره می کند.

نخست، می فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و عذاب و شکنجه قرار دادند، سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ برای آنها است، و همچنین عذاب آتش سوزان» (إنَّ الَّذِينَ فَتَّنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِيقِ).

«فتّنوا» از ماده «فتن» (بر وزن متن)، و «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود، سپس این ماده (فتنه) هم به معنی «آزمایش»، هم به معنی «عذاب و مجازات» و هم به معنی «گمراهی و شرک» به کار رفته است و در آیه مورد بحث، به معنی عذاب و آزار و شکنجه است، نظیر آن در آیات ۱۳ و ۱۴ «ذاریات» نیز آمده: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَكُمْ هَذَا الَّذِي كُوْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ: «همان روزی که آنها بر آتش سوزانده می شوند * و به آنها می گویند: بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که درباره آن عجله داشتید!»

جمله «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا» نشان می دهد: راه توبه حتی برای چنین شکنجه گران ستمگری باز است، و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می دهد، و ضمناً هشداری است به مردم «مگه» که تا دیر نشده است، دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند، و به سوی خدا بازگردند.

اصولاً، قرآن راه بازگشت را به روی کسی نمی بندد، و این نشان می دهد

قرار دادن مجازات های سخت و دردناک نیز، برای اصلاح فاسدان و مفسدان و به منظور بازگشت آنها به سوی حق است.

قابل توجه این که: در این آیه، دو گونه عذاب برای آنها ذکر کرده: یکی «عذاب جهنم» و دیگری «عذاب حریق» (عذاب آتش سوزان)، ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که در جهنم انواعی از مجازات ها وجود دارد که یکی از آنها آتش سوزان است، و ذکر آن بالخصوص به خاطر این است که شکنجه گران مزبور، مؤمنان را با آتش می سوزانند و باید در آنجا با آتش مجازات شوند، اما این آتش کجا؟ و آن آتش کجا؟

این آتش، از شعله های قهر و غضب خدا افروخته شده، آتشی است جاویدان و همیشگی، آتشی است توأم با ذلت و خواری، ولی آتش دنیا، آتش ناپایداری است که به دست خلق ضعیف افروخته شده است، و مؤمنانی که با آن می سوزند سربلند و مفتخرند، و در صفر اول شهیدان راه خدا جای دارند.

بعضی نیز گفته اند: عذاب جهنم در برابر کفر آنها بوده، و عذاب حریق در مقابل اعمال شکنجه آنها است.

* * *

پس از آن، به پاداش مؤمنان پرداخته، می فرماید: «کسانی که ایمان آورند و اعمال صالح انجام دادند، برای آنها باغ هائی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است، و این پیروزی و نجات بزرگی است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ).

چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قرب پروردگار و در میان انواع نعمت های پایدار، با سربلندی و افتخار جای گیرند، ولی نباید فراموش کرد، کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر، «ایمان و عمل صالح» است، این است سرمایه اصلی این راه، و بقیه، هر چه هست شاخ و برگ است.

تعییر به «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (با توجه به این که صالحات جمع صالح است) نشان می دهد: تنها یک یا چند عمل صالح کافی نیست، باید برنامه در همه جا بر محور عمل صالح دور زند.

تعییر به «ذِلِكَ» که در لغت عرب برای اشاره به دور است، در این گونه مقامات، بیانگر اهمیت و علو مقام است، یعنی پیروزی و نجات و افتخارات آنها به قدری است که از دسترس فکر ما بیرون است.

آنگاه، بار دیگر به تهدید کفار و شکنجه گران پرداخته، می افزاید: «مسلمًاً گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت بسیار شدید است!» (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ).

و بعد، اضافه می کند: گمان نکنید قیامتی در کار نیست و یا بازگشت شما مشکل است «او است که آفرینش را آغاز می کند، و او است که باز می گرداند» (إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَ يَعِيْدُ). «بَطْش» به معنی گرفتن توأم با قهر و قدرت است، و از آنجا که این کار غالباً مقدمه مجازات می باشد، این واژه به معنی مجازات و کیفر نیز آمده.

تعییر به: رَبِّكَ «پروردگار تو» برای تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و تأکید بر حمایت خداوند از او است.

قابل توجه این که: آیه فوق، با انواع تأکیدها همراه است.
از یکسو واژه «بَطْش» خود، به معنی گرفتن قهرآمیز است، و شدت در آن نهفته شده.
از سوی دیگر «جمله اسمیه» معمولاً برای تأکید می آید.
از سوی سوم، تعییر به «شَدِيدٌ».

از سوی چهارم، کلمه «إنَّ». و از سوی پنجم، «لام» که در این گونه موارد نیز برای تأکید می‌باشد، در این یک آیه جمع است.

بنابراین، قرآن مجید می‌خواهد آنها را با نهایت قاطعیت، تهدید به مجازات کند، و جمله «إِنَّهُ يُنذِّرُ وَ يُعِيدُ» که دلیل اجمالی معاد در آن نهفته است نیز، تأکید دیگری بر آن می‌افزاید.(۱)

* * *

سپس، به بیان پنج وصف از اوصاف خداوند بزرگ پرداخته، می‌گوید: «او آمرزنده بندگان توبه کار، و دوستدار مؤمنان است» (وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ).

* * *

«او دارای تخت قدرت، و حکومت مطلقه بر عالم هستی و صاحب مجد و عظمت است» (ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدِ).

* * *

«او هر کاری را اراده کند انجام می‌دهد» (فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ). «عَفُور» و «وَدُود» که هر دو صیغه مبالغه هستند، اشاره به نهایت بخشنده‌گی و محبت او است، بخشنده و آمرزنده نسبت به گنهکاران توبه کار، و پر محبت نسبت به بندگان صالح. در حقیقت، ذکر این اوصاف در برابر تهدیدی که در آیات قبل آمده، برای بیان این حقیقت است که راه بازگشت به روی گنهکاران باز است، و خداوند در

۱ - دلیل زیبای فوق، درباره «معداد» همان است که در آخر سوره «یس»، آیه ۷۹ نیز آمده است:
 قُلْ يُحَمِّلُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أُولَئِكَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ:
 «بگو همان کس که او را در آغاز آفرید بار دیگر زنده می‌کند، و او از تمام مخلوقات خود آگاه است».

می‌گویند: «فارابی» آرزو می‌کرد: ای کاش! «ارسطو» فیلسوف معروف یونانی زنده بود تا این دلیل محکم و زیبا درباره معاد را از قرآن مجید بشنود!

عین شدید العقاب بودن، غفور و ودود و رحیم و مهربان است.

از آنچه گفته شد: روشن می شود که «وَذُود» در اینجا معنی فاعلی دارد نه مفعولی، و این که بعضی صیغه «وَذُود» را به معنی «اسم مفعول» دانسته اند، یعنی خداوند بسیار دوست داشتنی است، مانند «رکوب» به معنی «مرکوب»، تناسب با وصف «غَفُور» که قبل از آن آمده، ندارد؛ زیرا هدف بیان محبت پروردگار نسبت به بندگان است، نه علاقه و محبت بندگان نسبت به او. وصف سوم یعنی «ذُو الْعَرْش»، با توجه به این که «عرش» که به معنی تخت بلند سلطنتی است، در این گونه موارد کنایه از قدرت و حاکمیت می باشد، و بیانگر این واقعیت است که حکومت جهان هستی از آن او است، و هر چه اراده کند انجام می گیرد، بنابراین، در حقیقت جمله «فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ» از لوازم این حاکمیت مطلقه است، و در مجموع قدرت او را بر مسأله معاد و زنده کردن مردگان بعد از مرگ و کیفر و مجازات جباران و شکنجه گران نشان می دهد.

«مجید» از ماده «مجد» به معنی گستردگی کرم و شرافت و جلال است، و این از صفاتی است که مخصوص خداوند می باشد، و در مورد دیگران کمتر به کار می رود.^(۱) این پنج وصف انسجام روشنی دارد؛ زیرا «غَفُور» و «وَذُود» بودن، آنگاه مفید است که شخص دارای «قدرت» باشد، و کرمش وسیع و نعمتش بی پایان، تا هر چه را اراده کند انجام دهد، نه چیزی مانع کار او گردد، نه کسی قدرت بر مقابله داشته باشد، و نه در اراده اش ضعف، فتور، تردید و فسخ حاصل گردد.

* * *

۱ - باید توجه داشت: «مجید» در آیه فوق، طبق قرائت مشهور مرفوع است، و از اوصاف خدا است، نه مجرور و از اوصاف عرش.

۱۷ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ

۱۸ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ

۱۹ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبِ

۲۰ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ

۲۱ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ

۲۲ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

ترجمه:

۱۷ - آيا داستان لشکرها به تو رسیده است.

۱۸ - لشکريان فرعون و ثمود؟!

۱۹ - ولی کافران پيوسته در تکذيب حقند.

۲۰ - و خداوند به همه آنها احاطه دارد.

۲۱ - (این آيات، سحر و دروغ نیست)، بلکه قرآن با عظمت است.

۲۲ - که در لوح محفوظ جای دارد!

تفسیر:

دیدی خدا با لشکر «فرعون» و «ثمود» چه کرد؟

آيات قبل، بیان قدرت مطلقه خداوند، حاکمیت بلا منازع او، و تهدید کفار و شکنجه گران بود، برای این که معلوم شود این تهدیدها عملی است و تنها سخن و شعار نمی باشد، در آیات مورد بحث، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) کرده

می فرماید: «آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟» (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُوْدِ). لشکریان عظیمی که در برابر پیامبران الهی صفاتی کردند و به مبارزه برخاستند، به گمان این که می توانند در مقابل قدرت خدا عرض اندام کنند؟

و بعد از آن، به دو نمونه آشکار از آنها که یکی در قدیم الایام، و دیگری در عصر نزدیک تر واقع شد، اشاره کرده می افراشد: «همان لشکریان فرعون و قوم ثمود» (فِرْعَوْنَ وَ ثَمُوْدَ). همانها که بعضی شرق و غرب جهان را زیر سلطه خود قرار دادند. و بعضی دل کوه ها را شکافتند و سنگ های عظیم آن را برکنندند، و از آن خانه ها و قصرهای عظیم ساختند، و کسی را یارای مقابله با آنها نبود. اما، خداوند گروه اول را با «آب»، و گروه دوم را با «باد» که هر دو وسیله های حیات آدمی هستند، و از لطیف ترین و ظریف ترین موجودات محسوب می شوند، در هم کویید! امواج «نیل»، «فرعون» و لشکرش را در کام خود فرو بلعید، و باد سرد و کوبنده، قوم «ثمود» را همچون پر کاه از مقابل خود برمی داشت و بعد از مدتی جسم بی جانشان را بر صفحه زمین می افکند.

تا مشرکان عرب، بدانند کاری از آنها ساخته نیست، جائی که خدا از آن لشکرهای عظیم و قدرتمند چنین انتقام گرفت، وضع کسانی که از آنها ضعیف تر و ناتوان ترند روشن است، هر چند ضعیف و قوی در برابر قدرت او یکسان است.

انتخاب قوم «فرعون» و «ثمود» از میان همه اقوام پیشین به عنوان دو نمونه از اقوام سرکش، به خاطر این است که: هر دو در نهایت قدرت بودند، یکی مربوط به گذشته های دور است (قوم ثمود) و دیگری به گذشته نزدیک تر (قوم فرعون)، به علاوه اقوام عرب با نام آنها آشنا بودند و از تاریخشان اجمالاً با خبر.

پس از آن، می افزاید:

«بلکه کسانی که کافر شدند پیوسته گرفتار تکذیب و انکار حقند» (بِلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ).

چنان نیست که نشانه های حق بر کسی مخفی و پنهان باشد، لجاجت و عناد اجازه نمی دهد: بعضی راه را پیدا کنند، و در طریق حق گام بگذارند.

تعییر به «بل» که به اصطلاح برای «اضراب» (عدول از چیزی به چیز دیگر است)، گوئی اشاره به این است که: این گروه مشرک از قوم «فرعون» و «ثمود» هم، بدتر و لجوج ترند، دائمًا مشغول تکذیب و انکار قرآنند، و از هر وسیله برای این مقصود بهره می گیرند.

* * *

ولی، آنها باید بدانند: «خداؤند به همه آنها احاطه دارد» و همه در دست قدرت او هستند (وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُّحِيطٌ).

اگر خدا به آنها مهلت می دهد، نه به خاطر عجز و ناتوانی است، و اگر آنها را سریعاً مجازات نمی کند، نه به خاطر این است که از قلمرو قدرتش بیرونند.

تعییر به: وَرَائِهِمْ «پشت سر آنها»، اشاره به این است که آنها از هر جهت در قبضه قدرت الهی هستند، و خداوند از تمام جهات، به آنها احاطه دارد، بنابراین ممکن نیست از چنگال عدالت و کیفر او فرار کنند.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور احاطه علمی خداوند به اعمال آنها در جمیع جهات است، به گونه ای که هیچ گفتار و کردار و نیات آنها از وی مخفی نمی ماند.

* * *

و در ادامه می افزاید: اصرار آنها در تکذیب قرآن و نسبت آن به سحر و کهانت و شعر بیهوده است «بلکه آن قرآن مجید و با عظمت و بلند مقام است»

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ).

* * *

«کلامی است که در لوح محفوظ ثبت است» و دست ناالهان، شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد، و از هر گونه تغییر، تبدیل و زیاده و نقصان بر کنار می‌باشد (فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ). بنابراین، اگر نسبت‌های ناروا به تو می‌دهند، شاعر، ساحر، کاهن و مجنونت می‌خوانند، هرگز غمگین مباش، تکیه گاه تو محکم، راهت روشن، و پشتیبان قدرتمند و توانا است. «مجید» چنان که گفتیم: از ماده «مجد» به معنی گسترده‌گی شرافت و جلالت است، و این معنی درباره قرآن کاملاً صادق می‌باشد؛ چرا که محتواش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و سنن. «لَوْحٌ» (به فتح لام) به معنی صفحه عریضی است که چیزی بر آن می‌نویسند، و «الْأُوحَدُ» (به ضم لام) به معنی عطش، و همچنین هوائی است که بین آسمان و زمین قرار دارد. فعلی که از اولی مشتق می‌شود، به معنی آشکار شدن و درخشیدن است.

به هر حال، در اینجا منظور صفحه‌ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است، ولی نه صفحه‌ای همچون الواح متداول در میان ما، بلکه در تفسیری از «ابن عباس» آمده است: «لوح محفوظ» طولش به اندازه فاصله زمین و آسمان! و عرضش به اندازه فاصله مغرب و مشرق است!

و اینجا است که به نظر می‌رسد: لوح محفوظ همان صفحه علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته، و از هر گونه دگرگونی و تحریف مصون و محفوظ است.

آری، قرآن از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته، نه زائیده فکر بشر است و نه القاء شیاطین، و محتواش شاهد بر این مدعی است.

احتمالاً، این، همان چیزی است که در قرآن مجید، گاه از آن به «کتاب مبین» و گاه به «ام الكتاب» تعبیر شده، چنان که در آیه ۳۹ «رعد» می خوانیم: *يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُلْكِتَابٌ*: «خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت می دارد، و ام الكتاب (کتاب اصلی و مادر) نزد او است».

و در آیه ۵۹ «انعام» آمده است: *وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ*: «و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب آشکار ثبت است».

ضمناً، باید توجه داشت: تعبیر به «لوح محفوظ» در «قرآن مجید» تنها در همینجا آمده است.

* * *

خداوند! ما را به حقیقت این کتاب بزرگ آسمانیت آشناتر بفرما!
پروردگار! در آن روز که مؤمنان صالح به فوز کبیر و کافران مجرم به عذاب حریق می رستند،
ما را در کنف حمایت قرار ده!

بار الها! تو غفور و ودود و رحیم و مهربانی، با ما آن کن که این اسماء و صفات ایجاب
می کند، نه آنچه اعمال ما اقتضا دارد!

آمینَ يا رب العالمينَ

پایان سوره بروج (۱)

سوره طارق

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۷ آیه است

محتوای سوره طارق

مطلوب این سوره عمدتاً بر دو محور دور می زند:

۱ - محور معاد و رستاخیز.

۲ - محور قرآن مجید، ارزش و اهمیت آن.

ولی، در آغاز بعد از سوگنهای اندیشه آفرین، اشاره به وجود مراقبین الهی بر انسان می کند. بعد از آن، برای اثبات امکان معاد، به زندگی نخستین، و بدو پیدایش انسان از آب نطفه، اشاره فرموده، نتیجه گیری می کند: خداوندی که قادر است او را از چنین آب بی ارزش و ناچیزی بیافریند، توانائی بر بازگشت مجدد او دارد.

در مرحله بعد، به بعضی از ویژگی های روز رستاخیز اشاره کرده، سپس با ذکر سوگنهای متعدد و پرمعنایی، اهمیت قرآن را گوشزد می نماید، و سرانجام سوره را با تهدید کفار به مجازات الهی پایان می دهد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِعْدَهِ كُلَّ نَجْمٍ فِي السَّمَاوَاتِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ! «هر کس آن را تلاوت کند، خداوند به تعداد هر ستاره ای که در آسمان وجود دارد ده حسنه به او می بخشد»!(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۶۹ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۴۹، حدیث ۷۵۸۶ (چاپ آل البت).

و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده: مَنْ كَانَ قَرَائِئُهُ فِي الْفَرِيضَةِ بِوَالسَّمَاءِ وَالْطَّارِقِ
كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاهَ وَمَنْزَلَةُ، وَكَانَ مِنْ رُّفَقاءِ النَّبِيِّينَ وَأَصْحَابِهِمْ فِي الْجَنَّةِ: «هر کس
در نماز فریضه سوره و السماء و الطارق را تلاوت کند، در قیامت نزد خداوند مقام و منزلت
عظیمی خواهد داشت، و از دوستان پیامبران و یاران آنها در بهشت خواهد بود». (۱)
بدیهی است، محتوای سوره و عمل به آن است که این همه پاداش عظیم را به بار می آورد، نه
تلاوت حالی از عمل.

* * *

۱ - «ثواب الاعمال»، مطابق «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۹.

- | | |
|--|----|
| وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ | ١ |
| وَ مَا أُدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ | ٢ |
| النَّجْمُ الثَّاقِبُ | ٣ |
| إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ | ٤ |
| فَلَيَنْتَرِ الْأَنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ | ٥ |
| خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ | ٦ |
| يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ | ٧ |
| إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ | ٨ |
| يَوْمَ تُبَلَّى السَّرَّائِرُ | ٩ |
| فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ | ١٠ |

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
- ١ - سوگند به آسمان و کوبنده شب!
 - ٢ - و تو چه می دانی کوبنده شب چیست؟!
 - ٣ - همان ستاره درخشنan و شکافنده تاریکی هاست!
 - ٤ - مسلمانًا که هر کس مراقب و محافظی دارد!

- ۵ - انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟!
- ۶ - از یک آب جهنده آفریده شده است.
- ۷ - آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود!
- ۸ - مسلماً او (خدائی) که انسان را در آغاز آفرید) می تواند او را باز گرداند.
- ۹ - در آن روز که اسرار نهان آشکار می شود.
- ۱۰ - و برای او هیچ نیرو و یاوری نیست.

تفسیر:

ای انسان بنگر از چه آفریده شده ای؟!

این سوره نیز، همچون بسیاری از سوره های دیگر جزء آخر قرآن، با سوگنهای زیبا و اندیشه برانگیزی، آغاز می شود، سوگنهایی که مقدمه ای است برای بیان یک واقعیت بزرگ.
«سوگند به آسمان و کوبنده شب»! (وَ السَّمَاءُ وَ الطَّارِقُ).

* * *

«و تو نمی دانی کوبنده شب چیست»؟! (وَ مَا أُذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ).

* * *

«ستاره ای است بلند و درخشان و شکافنده تاریکی ها» (الْتَّجْمُ الْثَّاقِبُ).

«طارق» از ماده «طرق» (بر وزن برق) به معنی کوبیدن است، و راه را از این جهت «طريق» گویند که با پای رهروان کوبیده می شود، و «مطْرَقَه» به معنی پتک و چکش است که برای کوبیدن فلزات و مانند آن به کار می رود.

و از آنجا که درهای خانه ها به هنگام شب می بندند، و کسی شب وارد می شود، ناچار است در را بکوبد، به اشخاصی که در شب وارد می شوند «طارق»

گویند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره «اشعت بن قیس» منافق، که شب هنگام به در خانه آن حضرت آمد، و حلوای شیرینی با خود آورده بود که به پندار خام خویش قلب علی (علیه السلام) را به خود متوجه سازد، تا در ماجرائی به نفع او حکم کند، می فرماید: وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وِعَائِهَا:

«و از این شگفت انگیزتر داستان کسی است که شب هنگام، در خانه را کویید و بر ما وارد شد، در حالی که ظرف سرپوشیده پر از حلوای لذیذ با خود آورده بود...». (۱)

اما، قرآن خودش در اینجا «طارق» را تفسیر کرده، می گوید: «این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می شود، و به قدری بلند است که گوئی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند، و نورش به قدری خیره کننده است که تاریکی ها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند» (توجه داشته باشید، «ثاقب» از ماده «ثقب» به معنی سوراخ کردن است).

در این که: آیا منظور ستاره معینی است مانند ستاره «ثریا» (از نظر بلندی و دوری در آسمان) یا ستاره «زلزله»، یا «زهره» یا «شهب» (از نظر روشنائی خیره کننده)، یا اشاره به همه ستارگان آسمان است؟ تفسیرهای متعددی گفته شده، ولی با توجه به این که در آیات بعد آن را به «نجم ثاقب» (ستاره نفوذ کننده) تفسیر کرده است، معلوم می شود: منظور هر ستاره ای نیست، بلکه ستارگان درخشانی است که نور آنها پرده های ظلمت را می شکافد و در چشم آدمی نفوذ می کند.

در بعضی از روایات «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» به ستاره «زلزله» تفسیر شده است، که

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۴.

از سیارات منظومه شمسی و بسیار پر فروغ و نورانی است.

این معنی از حدیثی استفاده می شود که از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است: در آنجا که منجمی از آن حضرت سؤال کرد: منظور از «ثاقب» در کلام خدا «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» چیست؟ فرمود: ستاره «زحل» است که طلوعش در آسمان هفتم است، نورش آسمان ها را می شکافد، و به آسمان پائین می رسد، لذا خداوند آن را «نجم ثاقب» نامیده است.^(۱)

قابل توجه این که: «زحل»، آخرین و دورترین ستاره منظومه شمسی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود، و از آنجا که از نظر ترتیب بندی کواكب منظومه شمسی نسبت به خورشید در هفتمنی مدار قرار گرفته (با محاسبه مدار ماه)، امام(علیه السلام) در این حدیث مدار آن را آسمان هفتم شمرده است.

این ستاره ویژگی هایی دارد که آن را شایسته سوگند می کند، از یک سو، دورترین ستارگان قابل مشاهده منظومه شمسی است، و به همین جهت در ادبیات عرب، هر چیز بلند را بدان مثال می زند، و گاه آن را «شيخ النجوم» گفته اند.^(۲)

ستاره «زحل» که نام فارسی اش «کیوان» است، دارای حلقه های نورانی متعددی است که آن را احاطه کرده، و هشت «قمر» دارد، حلقه های نورانی «زحل» که گردآگرد آن را گرفته، از عجیب ترین پدیده های آسمانی است، که دانشمندان فلکی درباره آن، نظرات گوناگونی دارند، و هنوز هم پدیده اسرارآمیزی است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۵۰، حدیث ۴.

۲ - «دائرة المعارف دهخدا»، ماده «زحل».

بعضی معتقدند: «زحل» ده قمر دارد که هشت عدد آن را می‌توان با دوربین‌های معمولی نجومی مشاهده کرد، و دو عدد دیگر تنها با دوربین‌های بسیار عظیم قابل رؤیت است.^(۱) البته، این اسرار در آن روز که قرآن نازل شد بر کسی روشن نبود، بعدها با گذشت قرن‌ها آشکار گشت.

اما به هر حال، تفسیر «نجم ثاقب» به خصوص ستاره «زحل» ممکن است از قبیل بیان یک مصدق روشن باشد، و منافاتی با تفسیر آن به دیگر ستارگان بلند و درخشان آسمان ندارد، و می‌دانیم، تفسیر مصدقی در روایات ما بسیار است.

در آیه ۱۰ سوره «صفات» می‌خوانیم: إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْحَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثاقِبٌ: «مگر کسی که در لحظه‌ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شود که شهاب ثاقب او را تعقیب می‌کند» در این آیه «شهاب»، توصیف به «ثاقب» شده است، و از آنجا که این پدیده آسمانی از عجائب عالم آفرینش است، ممکن است یکی از تفسیرهای آیه مورد بحث باشد.

شأن نزولی که در بعضی از کتب تفسیر، برای آیه فوق آمده نیز، این معنی را تأیید می‌کند.^(۲)

* * *

اکنون ببینیم این سوگندها برای چیست؟ در آیه بعد، می‌فرماید: «مسلمًا هر کس مراقب و حافظی دارد» (إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ)!^(۳) که اعمال او را ثبت، ضبط و حفظ می‌کند، و برای حساب و جزا نگهداری

۱ - «دائرة المعارف دهخدا»، ماده «زحل».

۲ - «روح البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۷.

۳ - «إِنْ» در این آیه «نافیه» است و «لَمَّا» به معنی «إِلَّا» می‌باشد.

می نماید.

همان گونه که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره «انفطار» می خوانیم؛ و **إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ***
كَرَامًاً كَاتِبِينَ* **يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ**: «و بر شما مراقبانی گمارده شده * نویسنده و بزرگوار که
 پیوسته اعمال شما را می نویسند * و آنچه را انجام می دهید می دانند».

به این ترتیب، شما هرگز تنها نیستید، و هر که باشید، و هر کجا باشد، تحت مراقبت فرشتگان
 الهی و مأموران پروردگار خواهید بود، این مطلبی است که توجه به آن در اصلاح و تربیت
 انسان فوق العاده مؤثر است.

قابل توجه این که: در آیه تبیین نشده است: این «حافظ» چه کسی است؟ و چه اموری را حفظ
 می کند؟ ولی آیات دیگر قرآن به خوبی گواهی می دهد که: حافظان ملاٹکه اند، و آنچه را
 حفظ می کنند اعمال آدمی اعم از طاعات و معاصی است.

این احتمال نیز داده شده که: منظور، حفظ انسان از حوادث و مهالک است، که به راستی اگر
 مراقبت الهی از انسان ها به عمل نیاید، کمتر کسی به مرگ طبیعی از دنیا می رود؛ چرا که
 حجم حوادث آن قدر زیاد است که احتمال از آن سالم به در نمی رود، مخصوصاً کودکان در
 سنین پائین.

و یا این که: منظور حفظ انسان در برابر وسوسه های شیاطین است، که اگر این محافظت الهی
 نیز نباشد، وساوس شیاطین جن و انسان آن قدر زیاد است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند.
 ولی، با توجه به این که آیات بعد، سخن از مسئله معاد و حساب اعمال می گوید، تفسیر اول
 از همه مناسب تر است، هر چند جمع میان هر سه تفسیر در آیه شریفه نیز بعید به نظر
 نمی رسد.

جالب این که: میان سوگندهای که قبلاً یاد شده، با مسأله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی که جواب قسم محسوب می‌شود، رابطه زنده‌ای است؛ چرا که آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره می‌پیمایند، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگند، پس چگونه ممکن است اعمال انسان‌ها بی‌حساب و کتاب باشد، و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند.

آنگاه، به عنوان یک استدلال بر مسأله معاد در برابر کسانی که آن را غیر ممکن می‌شمردند می‌فرماید: «انسان باید نگاه کند از چه چیز آفریده شده است؟! (فَلَيُنْظِرِ الْأَنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ). و به این ترتیب، قرآن دست همه انسان‌ها را گرفته و به خلقت نخستین باز می‌گرداند، و با یک جمله استفهمیه از آنها می‌پرسد: «آفرینش شما از چه بوده است؟»؟

و بی‌آن که منتظر پاسخ آنها باشد، جواب این سؤال را که روشن است خودش می‌دهد، و می‌افزاید: «او از یک آب جهنده آفریده شد! (خُلِقَ مِنْ ماءِ دافق). که این توصیفی است برای نطفه مرد که در آب منی شناور است، و به هنگام بیرون آمدن جهش دارد.

پس از آن، در توصیف دیگری از این آب می‌گوید: «خارج می‌شود از میان صلب و ترائب» (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ). «صلب» به معنی پشت است، و اما «ترائب» جمع «تریبه» بنا بر مشهور میان

علمای لغت استخوان های بالای سینه است، همانجا که گردن بند روی آن قرار می گیرد، چنان که «ابن منظور» در «لسان العرب» می گوید: «قَالَ أَهْلُ الْلُّغَةِ أُجْمَعُونَ مَوْضِعُ الْقِلَادَةِ مِنَ الصَّدْرِ». در عین حال، معانی متعدد دیگری نیز برای آن ذکر کرده است، از جمله این که: «ترائب» به معنی قسمت پیش روی انسان است (در مقابل صلب که پشت انسان است)، یا این که «ترائب» به معنی دست ها، پaha و چشم ها است، یا این که مجموعه استخوان های سینه، و یا چهار دنده از طرف راست و چهار دنده از طرف چپ است.

به هر حال، در این که منظور از «صلب» و «ترائب» در این آیه شریفه چیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است و تفسیرهای فراوانی برای آن گفته اند از جمله:

۱ - «صلب» اشاره به خود مردان و «ترائب» اشاره به زنان است؛ چرا که مردان مظهر صلابت، و زنان مظهر لطافت و زیستند، بنابراین، آیه اشاره به ترکیب نطفه انسان از نطفه مرد و زن می کند، که در اصطلاح امروز «اسپرم» و «اوول» نامیده می شود.

۲ - «صلب» اشاره به پشت مرد، و «ترائب» اشاره به سینه و قسمت های جلو بدن او است، بنابراین، منظور نطفه مرد است که از قسمت های درون شکم که در میان پشت و قسمت جلو قرار دارد خارج می شود.

۳ - منظور خروج جنین است از رحم زن، که میان پشت و قسمت های جلو بدن او قرار گرفته است.

۴ - بعضی گفته اند: این آیه، اشاره به یک نکته دقیق علمی است که اکتشافات اخیر از روی آن پرده برداشته، و در عصر نزول قرآن مسلمان از همه

پنهان بود، و آن این که: نطفه از «بیضه» مرد و «تخمدان» زن گرفته می‌شود، و مطالعات دانشمندان جنین شناسی نشان می‌دهد: این دو در ابتدای امر که در جنین ظاهر می‌شوند، در مجاورت کلیه‌ها قرار دارد، و تقریباً مقابل وسط ستون فقرات در میان صلب (پشت) و ترائب (پائین ترین دندوهای انسان) قرار گرفته، سپس با گذشت زمان و نمو این دو عضو تدریجیاً از آن محل پائین می‌آیند، و هر کدام در موضع فعلی خود جای می‌گیرد، و از آنجا که پیدایش انسان از ترکیب نطفه زن و مرد است، و محل اصلی این دو در آغاز در میان «صلب» و «ترائب» قرار دارد، قرآن چنین تعبیری را انتخاب کرده، تعبیری که در آن روز برای هیچ کس شناخته شده نبود، و علم جنین شناسی جدید پرده از روی آن برداشته است.^(۱)

به تعبیر روشن تر، بیضه مرد و تخمدان زن در آغاز پیدایش، یعنی در آن هنگام که مرد و زن خود در عالم جنین بودند در پشت آنها، تقریباً محاذی وسط ستون فقرات بود، به طوری که می‌توان گفت: دستگاه نطفه ساز مرد و دستگاه نطفه ساز زن هر دو بین صلب و ترائب بودند، ولی تدریجیاً که خلقت مرد و زن در شکم مادر کامل می‌شود، از آنجا جدا شده و تدریجیاً به پائین می‌آیند، به طوری که هنگام تولد، بیضه مرد به خارج از شکم و در کنار آلت تناسلی قرار می‌گیرد، و تخمدان زن در مجاورت رحم.

ولی، اشکال مهم این تفسیر این است که: قرآن می‌گوید: آن آب جهnde از میان صلب و ترائب خارج می‌شود، یعنی به هنگام خروج، آب از میان این دو می‌گذرد، در حالی که طبق این تفسیر، در حال خروج، آب نطفه چنین نیست، بلکه دستگاه نطفه ساز در آن موقعی که خود در شکم مادر بود میان صلب و

۱ - تفسیر «مرااغی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۳.

ترائب قرار داشت، از این گذشته، تفسیر «ترائب» به آخرین دنده پائین، خود خالی از بحث و گفتگو نیست.

۵ - منظور از این جمله این است که: «منی» در حقیقت از تمام اجزای بدن انسان گرفته می‌شود، و لذا به هنگام خروج توأم با هیجان کلی بدن، و بعد از آن همراه با سستی تمام بدن است، بنابراین، «صلب» و «ترائب» اشاره به تمام پشت و تمام پیش روی انسان می‌باشد.

۶ - بعضی نیز گفته اند: عمدۀ ترین عامل پیدایش منی «نخاع شوکی» است که در پشت مرد و سپس قلب و کبد است، که یکی زیر استخوان‌های سینه و دیگری در میان این دو قرار دارد، و همین سبب شده که تعبیر ما بین «صلب» و «ترائب» برای آن انتخاب گردد.

ولی، قبل از هر چیز، باید به این نکته مهم برای حل مشکل توجه داشت که: در آیات فوق، تنها سخن از نطفه مرد در میان است؛ زیرا تعبیر به «ماء دافق» (آب جهنده) درباره نطفه مرد صادق است نه زن، و همان است که ضمیر «یَخْرُجُ» در آیه بعد به آن باز می‌گردد، و می‌گوید: «این آب جهنده از میان صلب و ترائب بیرون می‌آید».

روی این حساب، شرکت دادن زن در این بحث قرآنی مناسب به نظر نمی‌رسد، بلکه مناسب ترین تعبیر، همان است که گفته شود: قرآن به یکی از دو جزء اصلی نطفه که همان نطفه مرد است، و برای همه محسوس می‌باشد، اشاره کرده، و منظور از «صلب» و «ترائب» قسمت پشت و پیش روی انسان است؛ چرا که آب نطفه مرد از میان این دو خارج می‌شود. (۱)

۱ - در آیات دیگر قرآن نیز، هنگامی که سخن از آفرینش انسان از نطفه، به میان می‌آید، بیشتر روی نطفه مرد که امری محسوس است تکیه شده (به آیات ۴۶ نجم، و ۳۷ قیامت مراجعه شود).

این، تفسیری است روشن، خالی از هرگونه پیچیدگی و هماهنگ با آنچه در کتب لغت در معنی این دو واژه آمده است، در عین حال ممکن است حقیقت مهم تری در این آیه نیز نهفته باشد، که در حد علم امروز برای ما کشف نشده و اکتشافات دانشمندان در آینده پرده از روی آن برخواهد داشت.

سپس، از این بیان نتیجه گیری کرده می گوید: «کسی که انسان را در آغاز از آب نطفه آفرید، قادر است بار دیگر او را به زندگی بازگرداند» (إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ أَقَادِرٌ). در آغاز خاک بود، و بعد از آن، طی مراحلی به صورت نطفه درآمد، و نطفه نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت انگیزی، تبدیل به انسان کاملی شد، بنابراین، بازگشت او به حیات و زندگی مجدد، هیچ مشکلی ایجاد نمی کند.

نظیر این بیان، در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود، از جمله در آیه ۵ سوره «حج» می فرماید: يا أُيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ: «ای مردم! اگر در رستاخیز تردید دارید، ما شما را از خاک آفریدیم و سپس از نطفه». و نیز در آیه ۶۷ سوره «مریم» می خوانیم: أَ وَ لَا يَذُكُّرُ الْأَنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلٍ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا: «آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما قبلًا او را آفریدیم و چیزی نبود»؟!

در آیه بعد، به توصیف آن روز بزرگ پرداخته، می فرماید: «این بازگشت روزی تحقق می یابد که اسرار پنهان، آشکار می شود» (يَوْمَ تُبَيَّنَ السَّرَّاًئِرُ). (۱)

۱ - «یوم» در اینجا «ظرف» است و متعلق به «رجوع» که در آیه قبل آمده، و فاصله میان مصدر و معمولش در این گونه موارد ضرری ندارد؛ چرا که فاصله به اجنبی نیست.

«تبَّئِي» از ماده «بلوی» به معنی آزمایش و امتحان است، و از آنجا که به هنگام آزمایش حقیقت اشیاء ظاهر و آشکار می شود، این ماده در اینجا به معنی ظهور و بروز آمده است.

«سَرَائِر» جمع «سریره» به معنی حالات، صفات و نیات درونی و پنهانی است.

آری، در آن روز که «یوم البروز» و «یوم الظہور» است، اسرار درون آشکار می شود ، اعم از ایمان و کفر و نفاق، یا نیت خیر و شر، یا ریا و اخلاص، و این ظهور و بروز، برای مؤمنان مایه افتخار و مزید بر نعمت است، و برای مجرمان مایه سرافکنندگی و منشأ خواری و خفت، و چه دردناک است که انسان عمری زشتی های درونی خود را از خلق خدا مخفی کرده باشد، و با آبرو در میان مردم زندگی کند، ولی در آن روز که همه اسرار نهانی آشکار می گردد، در برابر همه خلائق شرمسار و سرافکنده شود، که گاه درد و رنج این عذاب از آتش دوزخ دردناک تر است.

در آیه ۴۱ «الرحمن» نیز آمده است: **يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهمِ**: «در قیامت گنهکاران از چهره هایشان شناخته می شوند».

و نیز، در آیات دیگر آمده است که: در قیامت «گروهی چهره های سفید و روشن دارند و گروهی چهره هایشان تاریک و غبارآلود است». (۱) آری، همان گونه که «طارق» و ستارگان به هنگام شب در آسمان ظاهر می شوند، و از خفا و پنهانی بیرون می آیند، حافظان و مراقبانی که مأمور حفظ و ضبط اعمال آدمی هستند نیز در آنجا همه را آشکار می سازند.

۱ - عبس، آیات ۳۸ تا ۴۱

طبق روایتی «معاذ بن جبل» می‌گوید: نقل شده است که: از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تفسیر «سرائر» در این آیه شریفه را سؤال کردم، و گفتمن: چه اسرار نهانی است که خداوند بندگان را در آخرت با آن می‌آزماید؟ فرمود: سرائِرُكُمْ هِيَ أَعْمَالُكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْوُضُوءِ وَ الْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ كُلُّ مَفْرُوضٍ، لَأَنَّ الْأَعْمَالَ كُلُّها سرائِرٌ حَقِيقَةٌ، فَإِنْ شَاءَ الرَّجُلُ قَالَ صَلَائِتُ وَ لَمْ يُصِلْ، وَ إِنْ شَاءَ قَالَ تَوَضَّأَتُ وَ لَمْ يَتَوَضَّأْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ يَوْمَ تُبَيَّنَ السَّرَّايرُ: «سرائر شما، همان اعمال شما است، همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر عمل واجبی؛ زیرا همه اعمال در حقیقت پنهان است، اگر انسان بخواهد می‌گوید: نماز خوانده ام، در حالی که نخوانده، و می‌گوید: وضو گرفته ام در حالی که وضو نگرفته، و این است تفسیر کلام خداوند *يَوْمَ تُبَيَّنَ السَّرَّايرُ*.^(۱)

* * *

اما، مشکل مهم در آن روز، اینجا است که: «برای انسان هیچ نیروئی از درون، و یاوری از برون وجود ندارد» (*فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ*).^(۲)

نیروئی که بر زشتهای اعمال و نیات او پرده بیفکند، و یاوری که او را از عذاب الهی رهائی بخشد.

این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده است که: در آن روز، نه یار و یاوری وجود دارد، نه فدیه و فدائی پذیرفته می‌شود، نه راه فرار و بازگشتی در برابر انسان قرار دارد، و نه طریقی برای فرار از چنگال عدالت پروردگار، تنها و تنها وسیله نجات، ایمان و عمل صالح است، آری، مایه نجات فقط همین است.

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۲، شبیه این معنی در تفسیر «در المتصور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۶ نیز آمده است.

- ١١ وَ السَّمَاءُ ذَاتُ الرَّجْعِ
 ١٢ وَ الْأَرْضُ ذَاتُ الصَّدَعِ
 ١٣ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصِيلٌ
 ١٤ وَ مَا هُوَ بِالْهَبْلٍ
 ١٥ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا
 ١٦ وَ أَكِيدُ كَيْدًا
 ١٧ فَمَهْلِكُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلْهُمْ رُؤَيْدًا

ترجمه:

- ۱۱ - سوگند به آسمان پرباران.
 ۱۲ - و سوگند به زمین پرشکاف (keh گیاهان از آن سر بر می آورند).
 ۱۳ - که این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند.
 ۱۴ - و هرگز شوخی نیست!
 ۱۵ - آنها پیوسته حیله می کنند.
 ۱۶ - و من در برابر آنها چاره می کنم!
 ۱۷ - حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)!

تفسیر:

نقشه های دشمنان را نقش بر آب می کنم!

در تعقیب آیات گذشته که استدلال بر مسأله معاد از طریق توجه به آفرینش نخستین انسان از نطفه داشت، در این آیات، باز برای تأکید در امر معاد و اشاره به بعضی از دلائل دیگر بحث را ادامه داده، می فرماید: «سوگند به آسمان پر باران» (وَ السَّمَاءُ ذَاتُ الرَّجْعَ).

* * *

«و سوگند به زمین که شکافته می شود و گیاهان از آن سر بر می آورند» (وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ).

* * *

«که این یک سخن حق است» که شما زنده می شوید (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ).

* * *

سخنی است جدی «و هیچ گونه شوخی در آن نیست!» (وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ).

«رجُع» از ماده «رجوع» به معنی بازگشت است، و عرب به باران، «رجع» می گوید، به خاطر این که آبی که از زمین و دریاها برخاسته، از طریق ابرها و باران به سوی زمین بر می گردد، یا این که در فواصل مختلف بارش باران تکرار می شود.

به گودال هائی که آب باران در آن جمع می شود نیز، «رجع» می گویند، یا به خاطر جمع آب باران در آن، و یا به خاطر امواجی که بر اثر وزش نسیم بر سطح آن آشکار می گردد.(۱)

«صدع» به معنی شکاف در اجسام صلب و سخت است، و با توجه به آنچه

۱ - «مفہادات راغب»، مادہ «رجع».

در معنی «رَجْعٍ» گفته شد، آن را اشاره به شکافتن زمین‌های خشک و سخت، بعد از نزول باران، و رشد و نمو گیاهان دانسته اند.

در حقیقت، این دو سوگند اشاره‌ای است به احیای زمین‌های مرده به وسیله باران، که قرآن بارها آن را به عنوان دلیلی بر مسائله رستاخیز ذکر کرده است، مانند آیه ۱۱ سوره «ق»: وَ أَحْيِيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتَةً كَذِلِكَ الْخُرُوجُ: «ما به وسیله باران سرزمین مرده ای را زنده کردیم، خروج و قیام شما در قیامت نیز همین گونه است!»

به این ترتیب، تناسب روشنی در میان این سوگندها و آنچه سوگند به خاطر آن یاد شده وجود دارد، و این یکی از لطائف بلاغت قرآن است، که در میان سوگندها و آنچه برای آن سوگند یاد می‌کند، تناسب جالبی دیده می‌شود.

یا به تعبیر دیگر: همان گونه که در آیه ۵ سوره «حج»، به هنگام استدلال بر مسائله معاد، هم استدلال به مسائله آفرینش انسان از نطفه و تطورات جنین می‌کند، و هم استدلال به زنده شدن زمین‌های مرده بر اثر نزول باران، در این سوره (سوره طارق) نیز روی هر دو مسائله تکیه شده است.

بعضی، برای جمله «وَ السَّمَاءُ ذَاتِ الرَّجْعِ» تفسیر دیگری نیز ذکر کرده اند، و آن تکرار گردش کواكب آسمان و بازگشت آنها به حالت نخستین در طی دوران‌های مختلف است، گردش زمین به دور خود و به دور خورشید، و حرکت سیارات منظومه شمسی، و حرکت طلوع و غروب حسی ماه و خورشید و ستارگان، همه حرکاتی است دارای بازگشت.

وجود این بازگشت‌ها نشانه‌ای است از بازگشت عمومی انسان‌ها به حیات، البته معنی اول تناسب بیشتری با مسائله شکافته شدن زمین و همچنین دلائل معاد دارد.
«قَوْلٌ فَصْلٌ» به معنی سخنی است که میان حق و باطل جدائی می‌افکند، و

در اینجا به قرینه آیات گذشته:
جمعی آن را اشاره به معاد دانسته اند.

در حالی که جمع دیگری آن را اشاره به قرآن می دانند، و در بعضی از روایات معصومین(علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است.

البته، تعبیر از قیامت، به «یَوْمُ الْفَصْلِ» در آیات زیادی از قرآن به چشم می خورد.
این احتمال نیز وجود دارد که: این تعبیر را اشاره به آیات قرآن بدانیم که در ضمن از معاد خبر می دهد، و به این ترتیب، جمع میان هر دو تفسیر می شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) از پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآلہ) چنین نقل شده: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً! قُلْتُ فَمَا الْمَحْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قالَ كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأٌ مَنْ قَبْلَكُمْ، وَ خَبَرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَ حُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ، هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ مَنْ تَرَكَهُ مِنْ جَبَارٍ قَصَمَةُ اللَّهِ وَ مَنْ إِنْتَغَى الْهَدِيَ فِي غَيْرِهِ أُضْلَلَ اللَّهُ:

«به زودی فتنه ای در میان شما ظاهر می شود، عرض کردم: ای رسول خدا! راه نجات از آن چیست؟

فرمود: قرآن است که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری میان شما در آن است، آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند، جدی است و شوخی نیست، هر جباری آن را ترک کند خداوند او را درهم می شکند، و هر کس هدایت را در غیر آن جستجو کند، خداوند گمراهاش می سازد!»^(۱)

* * *

۱ - «صحیح ترمذی» و «سنن دارمی»، طبق نقل «روح المعانی»، جلد ۳، صفحه ۱۰۰ و تفسیر «مراغی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۸.

سپس، برای تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و مؤمنان از یکسو، و تهدید دشمنان اسلام از سوی دیگر می افزاید: «آنها پیوسته حیله می کنند و نقشه ها می ریزنند» (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا).

«و من نیز در برابر آنها چاره می کنم» و نقشه هاشان را نقش بر آب می نمایم (و أُكِيدُ كَيْدًا).

«حال که چنین است کافران را اندکی مهلت ده» تا عاقبت کار خویش را ببینند! (فَمَهَلْ لِكَافِرِينَ أُمْهَلُهُمْ رُؤَيْدًا).

آری، آنها پیوسته نقشه های شومی برای مبارزه با تو طرح می کنند:
گاه، از طریق استهzae وارد می شوند.

گاه، به محاصره اقتصادی دست می زند.
گاه، مؤمنان را شکنجه و آزار می کنند.

گاه، می گویند: به این قرآن گوش فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن قال و غوغای می کنند تا پیروز شوند.

گاه، ساحرت می خوانند.

گاه، کاهنت می گویند.

گاه، دیوانه ات می شمرند.

گاه، در آغاز صبح ایمان می آورند و عصر گاهان کافر می شوند، تا گروهی را به دنبال خود بکشند.

گاه، می گویند: کسانی که دور تو را گرفته اند فقرا و بیخایانند، آنها را دور کن تا ما با تو باشیم.

گاه، می گویند: لاقل بعضی از خدایان ما را به رسمیت بشناس تا با تو همراه شویم.
و گاه، نقشه تبعید یا قتل تو را می کشند.

خلاصه، هر لمحه به شکلی و هر دم به لباسی درمی آیند، تا جمع تو را متفرق سازند، و
یارانت را در فشار بگذارند، و یا تو را از میان بردارند و نور خدا را خاموش کنند.
ولی، اینها باید بدانند خدا اراده کرده است این نور عالمگیر شود، این نور الهی است که با پف
کردن این و آن خاموش نمی شود.

این خورشید فروزان آسمان است، با چشم پوشی خفاشان از میان نمی رود، آنها نقشه
می کشند و ما هم نقشه می کشیم.

«کَيْد» به گفته «راغب» در «مفردات»، نوعی چاره جوئی است (که پنهانی و از طریق آماده
ساختن مقدمات بوده باشد)، و آن دو گونه است: «نکوهیده» و «پسندیده»، هر چند استعمال آن
در مذموم بیشتر است، ولی در عین حال در ممدوح نیز به کار می رود، مانند: کَذِلَكَ كِدْنَا
لِيُوسُفَ: «ما این گونه برای یوسفچاره جوئی کردیم». (۱)

منظور از «کید دشمنان» در آیه مورد بحث، روشن است که نمونه های آن را در بالا اشاره
کردیم، و قرآن پر است از نقل توطئه های موذیانه و نقشه های شرورانه آنها، و اما در این که
منظور از کید الهی در اینجا چیست؟

بعضی گفته اند: همان مهلت دادنی است که سرانجام متنه به عذاب دردناک می شود.
و بعضی آن را به معنی خود عذاب دانسته اند.

ولی، مناسب تر این است که گفته شود: منظور همان الطافی است که شامل حال پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) و مؤمنان می شد، و دشمنان اسلام را غافلگیر می ساخت، کوشش های آنها را از میان می برد، و توطئه های آنان را در هم می شکست، که نمونه هایش در تاریخ اسلام فراوان است.

در این آیات، مخصوصاً به پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) دستور می دهد: با آنها مدارا کن و به آنها مهلت ده و برای نابودیشان عجله مکن، بگذار به قدر کافی اتمام حجت شود، بگذار آنها که مختصر آمادگی دارند سرانجام به اسلام بپونددند.

اصولاً، عجله کار کسی است که از فوت فرصت ها و از دست رفتن امکانات می ترسد، و این درباره خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد.

قابل توجه این که: نخست می فرماید: **فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ** «کافران را مهلت ده» و بار دیگر تأکید کرده، می گوید: **أَمْهَلْهُمْ** «آنها را مهلت ده» که یکی از باب «تفعیل» است و دیگری از باب «افعال»، و تکرار آن برای تأکید است، بی آن که لفظ عیناً تکرار شده باشد، تا بر گوش ها سنگین نیاید.

«رُوَيْدًا» از ماده «رود» (بر وزن عود) به معنی رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است.

و در اینجا معنی مصدری دارد، و توأم با «تصغیر» است یعنی، مختصر مهلتی به آنها ده.^(۱) و به این ترتیب، خداوند در این جمله کوتاه، سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آنها می دهد، و این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در

۱ - بنابراین، «رُوَيْدًا» در اینجا جانشین مفعول مطلق است، و در حقیقت مثل آن است که گفته شود: **«أَمْهَلْهُمْ إِمْهَالًا قَلِيلًا»**.

و این که بعضی احتمال داده اند: «رُوَيْدًا» در اینجا معنی امر دارد، و بنابراین، سه امر پی در پی آمده است، بعيد به نظر می رسد؛ البته «روید» به معنی امر و به صورت اسم فعل آمده، ولی مناسب آیه مورد بحث با منصوب بودن این کلمه، همان است که مفعول مطلق باشد.

کارهای خود، مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطروناک قرار می‌گیرند، با حوصله، صبر و شکیباتی و دقت رفتار کنند، و از هر گونه شتابزدگی و کارهای بی نقشه یا بی موقع بپرهیزنند.

به علاوه، در راه تبلیغ آئین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد، تا تمام کسانی که احتمال هدایتشان می‌رود ایمان بیاورند، و نسبت به همه اتمام حجت شود.

این که: چرا این مهلت، کم و کوتاه شمرده شده است؟ یا به خاطر این است که: اسلام در مدت کوتاهی بر دشمنان پیروز شد، و نقشه‌های آنها را برهم زد که اولین ضربه را در میدان «بدر» چشیدند، سپس به زودی در میدان «احزاب»، «خیبر» و «صفین» و غیر آن نقشه‌های آنها منجر به شکست شد، و پایه‌های کاخ قدرتشان فرو ریخت، و در پایان عمر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نور اسلام تمام «جزیره العرب» را فرا گرفت، و قبل از گذشتن یک قرن، بر قسمت عمده جهان آن روز سایه افکند.

و یا به خاطر آن است که: عذاب قیامت نیز نزدیک است، و اصولاً آنچه قطعی و تخلف ناپذیر است، نزدیک محسوب می‌شود.

به هر حال، این سوره از سوگند به آسمان و ستارگان آغاز می‌شود، و با تهدید کافران توطئه گر و دشمنان حق و حقیقت پایان می‌یابد، و در لابلای آن دلائلی بر معاد به طرزی زیبا و مؤثر، و بیانی لطیف پیرامون نظارت مراقبین الهی بر انسان‌ها، و تسلی و دلداری مؤمنان آمده که همگی با عباراتی بسیار کوتاه که در عین لطافت قاطعیت مخصوصی دارد، منعکس شده است.

* * *

خداوند! کید و مکر دشمنان را که در عصر و زمان ما فزونی گرفته، متوجه خودشان کن و نقشه های شومشان را نقش بر آب فرما!
پروردگار! در آن روزی که سرائر و پنهانی ها آشکار می گردد، ما را شرمنده مساز!
بار الها! ما قوه و ناصری جز تو نداریم، ما را به غیر خودت واگذار مکن!

آمِینَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره طارق (۱)

سوره أعلیٰ

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

تاریخ شروع
۲۴ / شعبان المعظم / ۱۴۰۷

محتوای سوره أعلى

این سوره، در حقیقت از دو بخش تشکیل یافته: بخشی که در آن روی سخن به شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) است و دستوراتی را در زمینه تسبیح پروردگار، و ادای رسالت، به او می دهد، و اوصاف هفتگانه ای از خداوند بزرگ در این رابطه می شمرد. و بخش دیگری که از مؤمنان خاشع، و کافران شقی، سخن به میان می آورد، و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه را به طور فشرده در این بخش بیان می کند. و در پایان سوره، اعلام می دارد: این مطالب تنها در قرآن مجید نیامده است، بلکه حقایقی است که در کتب و صحف پیشین، صحف «ابراهیم و موسی»، نیز بر آن تأکید شده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره روایات فراوانی رسیده:

از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می خوانیم: **مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِاهُ اللَّهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ): «هُرَّ كُسْيٌ سُورَةُ الْأَعْلَى رَأَى بِخَوَانِدَ، خَدَاؤِنَدَ بِهِ عَدْدُ هُرَّ حُرْفٍ كَهْ بَرَ ابْرَاهِيمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ مُحَمَّدَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نَازِلَ كَرْدَهْ، دَهْ حَسَنَهْ بِهِ او عَطَا مِي فَرْمَادِي». (۱)**
و در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: **مَنْ قَرَأَ سَبْعَ اسْمَ رَبِّكَ**

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳.

الْأَعْلَىٰ فِي فَرَائِصِهِ أُوْنَافِلِهِ قِيلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَذْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ! «کسی که سوره اعلی را در فرائض یا نوافل خود بخواند، روز قیامت به او گفته می شود: از هر یک از درهای بهشت می خواهی وارد شو، ان شاء الله».(۱)

در روایات متعددی نیز آمده است: هنگامی که پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) یا ائمه هدی(علیهم السلام) آیه «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ» را می خوانند، بعد از آن به این دستور عمل کرده می فرمودند: «سُبْحَانَ رَبِّيِ الْأَعْلَىٰ».(۲)

و در روایت دیگری آمده: یکی از یاران علی(علیهم السلام) می گوید: بیست شب پشت سر آن حضرت نماز خواندم، جز سوره «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ» را در نماز نمی خواند، و می فرمود: اگر می دانستید چه برکاتی در آن است، هر یک از شما در هر روز ده بار آن را تلاوت می کردید، و هر کس آن را بخواند گوئی کتب و صحف موسی و ابراهیم(علیهم السلام) را تلاوت کرده است».(۳)

خلاصه، از مجموعه روایاتی که در این زمینه رسیده استفاده می شود: این سوره از اهمیت خاصی برخوردار است، تا آنجا که در حدیثی از علی(علیهم السلام) می خوانیم: این سوره محبوب پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) بود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآلہ) يُحِبُّ هَذِهِ السُّورَةَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ».(۴)

در این که: آیا این سوره در «مکه» نازل شده یا در «مدینه»؟ در میان مفسران گفتگو است: مشهور آن است که: این سوره در «مکه» نازل شده است، در حالی که بعضی معتقدند: «مدنی» است.

علامه «طباطبائی» (رحمه الله علیه) ترجیح می دهد: قسمت اول سوره

۱ و ۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۴.

۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۲.

«مَكَّى» باشد، و ذیل سوره «مدنی»؛ چرا که در آن سخن از نماز و زکات است، و طبق تفسیری که از ائمه اهل بیت(علیهم السلام) رسیده، منظور «نماز عید فطر» و «زکات فطره» است، و می دانیم روزه ماه مبارک و نماز عید و زکات فطره در «مدینه» نازل شده است.^(۱) ولی، این احتمال وجود دارد که: دستور به نماز و زکات در بخش آخر این سوره، یک دستور عام باشد، هر چند نماز عید فطر و زکات فطره، یکی از مصادیق روشن آن محسوب می شود، و می دانیم: تفسیر به مصدق روشن، در روایات اهل بیت(علیهم السلام) بسیار فراوان است. بنابراین، نظر مشهور که می گویند: تمام سوره «مَكَّى» است بعيد به نظر نمی رسد، به خصوص این که آیات آغاز و پایان سوره کاملاً از نظر مقاطع حروف هماهنگ است، و مشکل بتوان گفت قسمتی در «مَكَّه» و قسمتی در «مدینه» نازل شده، در روایتی نیز آمده است: هر گروهی از مسلمانان وارد «مدینه» می شدند این سوره را برای مردم «مدینه» می خوانندند.^(۲) و این احتمال که فقط صدر آن خوانده می شد، و ذیل آن در «مدینه» نازل شده بسیار بعيد است.

۱ - «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۸۶.

۲ - تفسیر «در المنشور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۷ - این حدیث مفصل است که ما به مفهوم اجمالی آن اشاره کردیم.

- | | |
|---|----------------------------------|
| ١ | سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى |
| ٢ | الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى |
| ٣ | وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى |
| ٤ | وَالَّذِي أُخْرَجَ الْمَرْعِى |
| ٥ | فَاجْعَلْهُ غُثَاءً أَحْوَى |

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - منزله شمار نام پروردگار بلند مرتبه ات را!

۲ - همان که آفرید و منظم کرد.

۳ - و همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود.

۴ - و آن کس که چراگاه را به وجود آورد.

۵ - سپس آن را خشک و تیره قرار داد.

تفسیر:

خداوند بزرگ را تسبیح گوی

این سوره، که در حقیقت عصاره مکتب انبیاء و دعوت پیامبران است از تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود، در آغاز، روی سخن را به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)

کرده می فرماید: «نام پروردگار بلند مرتبه ات را از هر عیب و نقص پاک بشمر» (سنج اسم ریک الأعلی).

جمعی از مفسران معتقدند: منظور از «إِسْمٌ» در اینجا «مسمنی» است. در حالی که جمعی گفته اند: منظور خود نام پروردگار است، البته نامی که دلالت بر مسمی می کند، و میان این دو تفسیر تفاوت چندانی نیست.

منظور این است که نام خداوند در ردیف نام بت ها قرار داده نشود، و ذات پاک او را از هر گونه عیب و نقص، و صفات مخلوق و عوارض جسم و جسمانیت، و هر گونه محدودیت و نقصان متره، بشمریم، نه همچون بت پرستان که نام او را در کتاب نام بت های خود قرار می دهند، یا کسانی که او را جسم و جسمانی می شمرند.

تعییر به «أَعْلَى» بیانگر این حقیقت است که: او از هر کس و هر چیز و هر چه تصور کنیم، و هر خیال و قیاس و گمان و وهم، و هر گونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است.

تعییر به: ریک «پروردگارت» اشاره به این است: پروردگاری که تو مردم را به سوی او می خوانی، از پروردگار بت پرستان جدا است.

* * *

و بعد از این دو توصیف (رب و أَعْلَى) در توضیح آن، پنج وصف دیگر را بیان می کند که همگی شرح ربویت اعلای پروردگار است، می فرماید: «همان خداوندی که آفرید و مرتب و منظم کرد» (الَّذِي خَلَقَ سَوَّى).

«سوی» از ماده «تسویه» به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظمات جهان را شامل می شود، اعم از نظماتی که بر منظمه ها و کواكب آسمان حاکم است، و یا آنچه بر مخلوقات زمینی،

مخصوصاً انسان از نظر جسم و جان، و این که بعضی از مفسران آن را تنها به نظام خاص دست و پا و چشم‌های انسان، و یا راست قامت بودن او تفسیر کرده‌اند، در حقیقت بیان مصدقه محدودی از این مفهوم وسیع است.

به هر حال، نظام عالم آفرینش که بزرگترین منظومه‌های آسمانی را شامل می‌شود، تا موضوعات ساده‌ای همچون خطوط سر انگشت‌های انسان که در سوره «قيامت» به آن اشاره شده: «بَلِّيْ قَادِرِيْنَ عَلَىْ أَنْ سُوَّيْ بَنَائَةَ»^(۱) شاهد گویائی بر ربویت، و اثبات وجود پروردگار است، و در این تعبیر کوتاه یک دنیا مطلب نهفته است.

بعد از مسئله آفرینش و نظم بندی خلقت، به موضوع برنامه‌ریزی برای حرکت کمالی، و هدایت موجودات در این مسیر، پرداخته، می‌افزاید: «همان کسی که تقدیر کرد و هدایت فرمود» (وَالَّذِي قَدَرَ فَهَدَى).

منظور از «تقدیر»، همان اندازه‌گیری و تعیین برنامه‌های حرکت به سوی اهدافی است که، موجودات به خاطر آن آفریده شده‌اند.

منظور از «هدایت»، همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه‌ها و قوانین بر موجودات حاکم ساخته (اعم از انگیزه‌های درونی و برونی) می‌باشد.

فی المثل، از یکسو، پستان مادر و شیر آن را برای تغذیه طفل آفریده و به مادر عاطفه شدید مادری داده.

و از سوی دیگر، در طفل انگیزه‌ای آفریده که او را به سوی پستان مادر می‌کشاند، و این آمادگی و جاذبه دو جانبی در مسیر هدف، در همه موجودات دیده می‌شود.

۱ - قیامت، آیه ۴.

خلاصه این که: دقت در ساختمان هر موجود، و مسیری را که در طول عمر خود طی می کند، به وضوح این حقیقت را نشان می دهد: برنامه ریزی دقیقی دارد، و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است، که آن را برای اجرای این برنامه ها کمک می کند، و این نشانه دیگری از ربویت پروردگار است.

البته، در مورد انسان غیر از برنامه هدایت تکوینی، نوع هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می گیرد، و هدایت تشریعی نام دارد، و جالب این که: هدایت تشریعی انسان نیز در تمام زمینه ها مکمل هدایت تکوینی او است.

نظیر این معنی در آیات ۴۹ و ۵۰ «طه» نیز آمده است، آنجا که موسی(علیه السلام) در مقابل این سؤال «فرعون» که می گوید: «پروردگار شما کیست؟» (فَمَنْ رُبِّكُمَا يَا مُوسَى؟) جواب می دهد: رَبُّنَا الَّذِي أَغْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، سپس رهبریش کرد».

مفهوم این سخن، در زمان «موسی بن عمران» یا نزول قرآن، گر چه اجمالاً معلوم بود، ولی امروز با پیشرفت علوم و دانش بشری در زمینه شناخت انواع موجودات، مخصوصاً جانداران و گیاهان، از هر زمان آشکارتر شده است، و هزاران هزار کتاب در زمینه این «تقدیر» و «هدایت تکوینی» نوشته شده، و در عین حال اعتراف می کنند، آنچه هنوز ناگفته مانده به مراتب بیشتر است.

* * *

در مرحله بعد، اشاره به گیاهان و مخصوصاً مواد غذائی چهار پایان کرده، می افزاید: «آن کسی که چراگاه را به وجود آورد و از دل زمین بیرون فرستاد» (وَ الَّذِي أُخْرَجَ الْمَرْعَى).

تعییر به «آخرَج» از ماده «اخراج»، اشاره به این است که: گوئی همه اینها در دل زمین وجود داشته، و خداوند آنها را بیرون فرستاده، بدیهی است تغذیه حیوانات، مقدمه ای است برای تغذیه انسان، و فایده آن سرانجام به انسان‌ها باز می‌گردد.

و بعد می‌افزاید: «سپس خداوند آن را خشک و سیاه قرار داد» (فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَخْوَى). «غُثَاء» در اصل، به معنی گیاهان خشکی است که روی سیلاپ قرار می‌گیرد، همچنین به کف‌هائی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می‌شود «غُثَاء» می‌گویند، و این تعییر به عنوان کنایه از هر چیزی که ضایع می‌شود و بیهوده از دست می‌رود استعمال می‌شود، و در آیه مورد بحث به معنی گیاهان خشکیده و در هم ریخته است.
 «أَخْوَى» از ماده «خُوَّه» (بر وزن قُوَّه) به معنی رنگ سبز سیر، و گاه به معنی رنگ سیاه آمده است.

و هر دو به یک معنی باز می‌گردد؛ چرا که رنگ سبز سیر همواره متمایل به سیاهی است، و این تعییر به خاطر آن است که گیاهان خشک، هنگامی که روی هم متراکم می‌شوند، تدریجاً میل به سیاهی پیدا می‌کنند.
 انتخاب این تعییر با این که در مقام بیان نعمت‌های الهی است، ممکن است به یکی از این سه علت بوده باشد:

۱ - نخست این که: این وضع گیاهان، بازگو کننده فناهی دنیا است، و همیشه درس عبرتی برای انسان‌ها محسوب می‌شود، همان گیاهی که در فصل بهار سرسبز و خرم، با طراوت و نشاط آفرین بود، با گذشت چند ماه خشک،

بی فروغ، مرده و سیاه رنگ می شود، و با زبان حال بیانگر ناپایداری دنیا و گذشت سریع روزگار است.

۲ - دیگر این که: گیاهان خشکیده هنگامی که روی هم متراکم می شوند و می پوسند، تبدیل به نوعی کود طبیعی می شوند که به زمین قدرت کافی برای پرورش گیاهان تازه می دهد.

۳ - سوم این که: بعضی گفته اند: در این آیه اشاره ای است به مسأله پیدایش زغال سنگ از گیاهان و درختان؛ زیرا می دانیم زغال سنگ که یکی از مهم ترین منابع انرژی در کره زمین است، و بشر در زندگی روزمره و صنایع خود از آن استفاده فراوان کرده و می کند، باقیمانده گیاهان و درختانی است که میلیون ها سال قبل خشکیده و در زمین دفن شده، و با گذشت زمان متحجر و سیاه رنگ گشته است .

بعضی از دانشمندان معتقدند: مراتعی که امروز به صورت زغال سنگ مشاهده می شوند، حدود دویست و پنجاه میلیون سال قبل روئیده، سپس در دل زمین مدفون شده است! این مراتع به قدری زیادند که اگر مصرف فعلی زغال سنگ دنیا را در نظر بگیریم، نیاز بیش از چهار هزار سال مردم دنیا را تأمین می کند.(۱)

البته، تفسیر آیه به خصوص معنی اخیر، بعيد به نظر می رسد، ولی آیه می تواند معنی جامعی داشته باشد که هر سه تفسیر در آن جمع گردد.

به هر حال، «غُثاءً أَحْوَى» (گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی در بر دارد، هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات، هم وسیله ای است برای

۱ - تفسیر اخیر در کتاب «قرآن بر فراز اعصار»، نوشته «ع - نوبل»، ترجمه «بهرام پور» آمده است (صفحه ۱۲۳).

سوخت و سوز انسان، و هم کود مناسبی است برای زمین ها. قابل توجه این که: در هفت توصیفی که در آیات فوق آمده (ربویت - علوّ - خلقت - تسویه - تقدیر - هدایت - رویاندن گیاهان) در حقیقت، مسأله ربویت عالی پروردگار با پنج وصف اخیر به نحو احسن تشریح شده است، که مطالعه آنها انسان را به خوبی به مقام ربویت والای خداوند آشنا می سازد، و نور ایمان را در دل او می افکند، مهم ترین نعمت های الهی را به طور اجمال بازگو می کند، و حس شکرگزاری را در آدمی برمی انگیزد.

نکته:

مسأله «تقدیر» (اندازه گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربویت پروردگار شمرده شده، از مسائلی است که هر قدر زمان بر آن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند، حقایق بیشتری از آن بروز می کند.

اکتشافات علمی به ما امکان می دهد: چهره های تازه، شگفت آور و شوق انگیزتری از این تقدیر و هدایت را در تمام ذرات جهان بنگریم.

بعضی از مفسران در اینجا با استناد به نوشته های دانشمند معروف «کریسی موریسن» در کتاب «راز آفرینش انسان»، نمونه هائی از این راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است، که ذیلاً به قسمتی از آن با مختصراً تغییر و تکمیل اشاره می شود:

۱ - پرندگان مهاجر، که گاهی در سال هزاران کیلومتر راه بر فراز اقیانوس ها و جنگل ها و بیابان ها می پیمایند، هرگز آشیانه خود را گم نمی کنند، و بعد از بازگشت درست به وطن اصلی باز می گردند، و همچنین زنبوران عسل هر قدر از کندوی خود دور شوند، و باد آنها را این طرف و آن طرف ببرد، باز دقیقاً به

آشیانه خود بر می گردند، در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه ها و آدرس های دقیق و راهنمای دارد.

۲ - حشرات، چشم های میکروسکوپی (ذره بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن انسان را به حیرت و می دارد، در حالی که بازهای شکاری دارای چشم های تلسکوپی (دوربین) هستند.

۳ - انسان، برای پیدا کردن راه خویش در شب، باید از منبع نور استفاده کند، ولی بسیاری از پرندگان در نهایت ظلمت و تاریکی شب، اهداف خود را می بینند، و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعه «مادون قرمز» حساسیت دارد، و همچنین دستگاه رادار مانندی است که در وجود بعضی از آنها به ودیعه گذاشته شده است.

۴ - سگ ها، به خاطر داشتن شامه اضافی می توانند هر حیوانی که در مسیر آنها باشد را از طریق بو بشناسند، در حالی که انسان حتی با وسائلی که در دست دارد قادر به چنین مطلبی نیست.

۵ - تمام حیوانات، صدایهای را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است درک می کنند، و شنواری آنها به مراتب از شنواری ما دقیق تر است، هر چند انسان توانسته است این مطلب را با وسائل و ابزار علمی جبران کند، و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر از او دور است آن چنان بشنود که گوئی روی لاله گوش او قرار گرفته! و شاید این تفاوت قدرتی را که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده، به خاطر همین است که انسان از طریق علم و عقل، قادر بر جبران ضعف هایش می باشد، ولی حیوانات چنین نیستند.

۶ - نوعی ماهی کوچک است که سال ها در دریا زندگی می کند، سپس برای تخم ریزی به همان نهری که در آن متولد شده است باز می گردد، و بر ضد امواج

پیش می رود، موطن اصلی را که مناسب پرورش او است، بعد از سال ها در فاصله دوردستی پیدا می کند!

۷ - و از این عجیب تر، داستان بعضی از حیوانات آبی است که آنها عکس این مسیر را طی می کنند.

* * *

٦ سُفَرْئِنْكَ فَلَا تَنْسِي

٧ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِلَّا يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفِي

٨ وَ نُيَسِّرُكَ لِلنِّيَسْرِي

٩ فَذَكْرٌ إِنْ تَنْعَطِ الذِّكْرَى

١٠ سَيَذَّكَرُ مَنْ يَخْشِي

١١ وَ يَتَجَبَّهَا الْأَشْفَى

١٢ الَّذِي يَصْنَلِ النَّارَ الْكَبِيرِ

١٣ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيِي

ترجمه:

٦ - ما به زودی (قرآن را) بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.

٧ - مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می داند.

٨ - و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم.

٩ - پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد!

١٠ - به زودی آن که از خدا می ترسد متذکر می شود.

١١ - اما بدینخت ترین افراد از آن دوری می گریند.

١٢ - همان که در آتش بزرگ وارد می شود.

١٣ - سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود!

تفسیر:

ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم

در آیات گذشته، سخن از «ربوبیت» و «توحید» پروردگار بود، و به دنبال آن در آیات مورد بحث، سخن از قرآن و «نبوت» پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) است، در آیات گذشته سخن از «هدایت عمومی» موجودات بود، و در آیات مورد بحث، سخن از «هدایت نوع انسان» است، وبالاخره، در آیات گذشته تسبیح پروردگارِ علیٰ اعلیٰ آمده بود، و در این آیات، از قرآن که بیانگر این تسبیح است سخن به میان می آورد.

می فرماید: «ما به زودی (قرآن را) بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد» (سَنْفُرُّئِكَ فَلَا تَنْسِي).

بنابراین، هنگام نزول وحی، عجله مکن، و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش! آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان ها بر تو فرستاده، هم او حافظ و نگاهبان آنها است. آری، او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می دارد، به طوری که هرگز گرد و غبار نسیان بر آن نخواهد نشست.

این، نظیر مطلبی است که در آیه ۱۱۴ سوره «طه» آمده است: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضِي إِلَيْكَ وَحْيِهِ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «برای خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود عجله مکن، و بگو پروردگارا علم مرا افروزن کن».

و در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره «قیامت» می خوانیم: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَه: «زبان خود را به قرآن حرکت مده پیش از آن که وحی بر تو تمام شود * بر ما است که آن را جمع آوری کنیم و بر تو بخوانیم».

* * *

پس از آن، برای اثبات قدرت خداوند و این که هر خیر و برکتی است از ناحیه او است می افراید: (تو چیزی از آیات الهی را فراموش نمی کنی) «مگر آنچه را خدا بخواهد که او آشکار و پنهان را می داند» (إِلَّا مَا شاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفِي).

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) چیزی از آیات الهی را فراموش می کند، و الا از گفتار او سلب اطمینان خواهد شد، بلکه هدف، بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خدا است، و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامرش بگیرد، و یا به تعبیر دیگر: هدف، بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامرش(صلی الله علیه وآلہ) است.

این آیه، در حقیقت شبیه چیزی است که درباره خلود بهشتیان در آیه ۱۰۸ سوره «هود» آمده است: وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ حَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٌ:

«سعادتمدان همیشه در بهشت خواهند بود، مادام که آسمان ها و زمین بر پا است، مگر آنچه را پروردگار تو بخواهد، این عطائی است که هرگز قطع نمی شود».

مسلم است که: بهشتیان هرگز از بهشت بیرون نمی روند، و ذیل آیه، خود گواه این موضوع است، بنابراین، جمله «إِلَّا مَا شاءَ رَبُّكَ» اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند، و ارتباط همه چیز به مشیت و خواست او است، هم در آغاز پیدایش و هم در بقاء.

از جمله اموری که بر این معنی گواهی می دهد، این است که: حفظ بعضی از مسائل و فراموشی بعضی دیگر در همه انسان ها وجود دارد، و این امتیازی نیست که خداوند آن را به عنوان یک موهبت برای پیامرش بیان کند، بنابراین،

منظور حفظ تمامی آیات قرآن و احکام و معارف اسلام است. بعضی نیز گفته اند: منظور از این استثناء، آیاتی است که هم محتوا و هم تلاوت آن هر دو نسخ شده است.^(۱)

ولی، این تفسیر بسیار بعيد به نظر می رسد، اصولاً وجود چنین آیاتی ثابت نیست. بعضی نیز احتمال داده اند: استثناء از مسئله قرائت باشد، بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «ما به زودی بر تو قرائت می کنیم و آیات خود را بیان می داریم، مگر آیاتی که پروردگارت اراده کرده که در علم مخزون او مکثوم باشد» این تفسیر نیز با توجه به سیاق آیه، بعيد به نظر می رسد.

جمله «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفِي»، در حقیقت بیان علت مطلبی است که در جمله «سَتُنَفِّرُنَّكَ» آمده است، اشاره به این که: خداوندی که از تمام حقایق آشکار و پنهان با خبر است، آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست، از طریق وحی به تو القا می کند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نخواهد کرد.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور این است که: پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) در گرفتن وحی عجله نکند، و از نسیان و فراموشکاری بیم نداشته باشد؛ چرا که خداوند عالم به حقایق آشکار و پنهان، و عده داده است او چیزی را فراموش نکند.

به هر حال، این یکی از معجزات پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) است که آیات و سوره های طولانی را با یک بار تلاوت جبرئیل به خاطر می سپرد، و همیشه به خاطر داشت، و چیزی را فراموش نمی کرد.

* * *

۱ - توضیح این که: آیاتی از قرآن که به طور موقت احکامی را بر مسلمانان الزام می فرمود، پس از پایان مدت حکم، گاه حکم آن نسخ می شد، ولی اصل آیه و تلاوت آن منسوخ نمی شد، ولی گاه، هم حکم و هم تلاوت، هر دو نسخ می گردید، یعنی نمی بایست جزء قرآن به حساب آید.

سپس، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) را دلداری داده، می افراید: «ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم» (وَنِسْرُكَ لِتُبَشِّرَنِی).^(۱)

و به تعبیر دیگر: هدف، بیان این حقیقت است: در راهی که تو در پیش داری مشکلات و سختی ها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن، هم در تبلیغ رسالت و ادای آن، و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن، ما در تمام این امور (دریافت وحی و ابلاغ و نشر و تعلیم و عمل کردن به آن) به تو یاری می دهیم و مشکلات را بر تو آسان می سازیم.

این جمله، ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)، تکالیف و برنامه های الهی نیز باشد، یعنی محتوای آن آسان، و شریعت او شریعت سمحه سهله است، و تکالیف شاق و کمرشکن در این آئین الهی وجود ندارد.

بنابراین، آیه فوق مفهوم بسیار وسیعی دارد، هر چند بسیاری از مفسران آن را در یکی از ابعادش محدود کرده اند.

و به راستی، اگر یاری، توفیق و نصرت الهی نبود، پیروزی پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) بر آن همه مشکلات غیر ممکن بود.

زندگانی خود پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نیز نمونه کاملی از تعلیم این حقیقت بود. او، در هیچ چیز، اعم از لباس، خوراک، مرکب و وسائل زندگی، سخت گیر نبود، هر غذای مناسبی را تناول می فرمود، هر گونه لباسی را که زندگی نداشت می پوشید، گاه در بستر می آرمید، گاه روی فرش، و گاه حتی روی شن های بیابان، و از هر گونه تعلق و تقیدی آزاد بود.

* * *

۱ - بعضی گفته اند: مفهوم آیه در واقع «نیسّرُ الْيُسْرَى لَكَ» می باشد که به عنوان تأکید تقدیم و تأخیری در آن انجام گردیده، «وَنِسْرُكَ لِتُبَشِّرَنِی» شده، البته در صورتی که «نیسّرُكَ» به معنی «نوَفَّكَ» نباشد، و الا نیازی به تقدیم و تأخیر ندارد (دقت کنید).

بعد از بیان موهبت وحی آسمانی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ)، و وعده توفیق و تسهیل امور برای او، به ذکر مهم ترین وظیفه او پرداخته، می فرماید: «پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد» (فَذَكْرٌ إِنْ نَفْعَتِ الذَّكْرَى).

بعضی گفته اند: منظور این است: تذکر به هر حال سودمند است، و افرادی که به هیچ وجه از آن متنفع نشوند کم اند، به علاوه حداقل موجب اتمام حجت بر منکران می شوند، که این خود منفعت بزرگی است.(۱)

در حالی که بعضی عقیده دارند: آیه محدودی دارد و مفهومش این است تذکر ده، خواه مفید باشد یا نباشد، «فَذَكْرٌ إِنْ نَفْعَتِ الذَّكْرَى أُولَئِنَّ تَفْعَلُ» و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۸۱ سوره «نحل» آمده است: وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيُّكُمُ الْحَرَّ: «خداؤند برای شما پیراهن هائی قرار داد که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کنند» در این آیه، فقط «گرما» ذکر شده و «سرما» به قرینه مقابله معلوم می شود.

ولی، بعضی از مفسران اصرار دارند که «جمله شرطیه» در اینجا مفهوم دارد، و منظور این است که در آن جائی باید تذکر دهی که مفید است، و در آنجا که هیچ فایده ای ندارد، لازم نیست. این احتمال نیز داده شده که: «إنْ» در اینجا «شرطیه» نباشد، بلکه به معنی «قد»، و برای تأکید و تحقیق است، و مفهوم جمله این است: تذکر ده که تذکر مفید و سودمند است. از میان این چهار تفسیر، تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

۱ - و این که قرآن می گوید: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذَرُتَهُمْ أُمْ لَمْ تُنذِرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: «برای آنها یکسان است چه انذارشان کنی یا نکنی» (بقره، آیه ۶)، تنها در مورد اقلیتی از مردم است، و گرنم اکثریت خواه، ناخواه تحت تأثیر سخنان بلیغ و رسا واقع می شوند، متنها بعضی زیادتر، بعضی کمتر، و بعضی بسیار کمتر، ولی به هر حال، سخنان سنجیده غالباً اثر دارد، بنابراین، جمله شرطیه در اینجا از قبیل قید غالبی است که مفهوم ندارد.

برنامه عملی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) نیز گواه بر این است که: او برای تبلیغات و تذکرات خود هیچ قید و شرطی قائل نبود، و همگان را وعظ می کرد و انذار می نمود.

در آیات بعد، به عکس العمل مردم در برابر تذکر، وعظ و انذار پرداخته، و آنها را به دو گروه تقسیم می کند: می فرماید: «به زودی آنها که از خدا می ترسند و احساس مسئولیت می کنند، متذکر می شوند» (سَيَذَّكُرُ مَنْ يَخْشِي).

آری، تا روح «خشیت» و ترس، و یا به تعبیر دیگر روح «حق طلبی» و «حق جوئی» که مرتبه ای از تقوای است در انسان وجود نداشته باشد، از مواضع الهی و تذکرات پیامبران نفعی نمی برد، لذا در آغاز سوره «بقره»، قرآن را مایه هدایت برای پرهیزگاران شمرده، می گوید: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ».

و در آیه بعد، به گروه دوم پرداخته می افزاید: «اما بدیخت ترین افراد از آن دوری می گزیند» (وَيَتَجَبَّهَا الْأَشْقَى).^(۱)

در بعضی از روایات آمده است: «ابن عباس» می گوید: آیه «سَيَذَّكُرُ مَنْ يَخْشِي» درباره «عبدالله بن ام مكتوم» آن مرد نابینای پاکدل حق طلب نازل شده.^(۲) و بعضی گفته اند: آیه «وَيَتَجَبَّهَا الْأَشْقَى» درباره «ولید بن مغیره» و «عتبه بن ربيعه» است که از سران شرك و كفر بودند.^(۳)

۱ - ضمیر در «يَتَجَبَّهَا» به «ذکری» برمی گردد که در آیات قبل آمده است (دقیقت کنید).

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۰ (جلد ۲۰، صفحه ۲۰، چاپ مؤسسه التاریخ العربي بیروت).

۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۰ (جلد ۲۰، صفحه ۲۰، چاپ مؤسسه التاریخ العربي بیروت) - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۲۴۳، ذیل آیه مورد بحث.

بعضی گفته اند: منظور از «اشقی» در اینجا معاندین و دشمنان حق است؛ چرا که مردم سه گروهند: گروهی عارف و آگاه، گروهی متوقف و شاک، و گروهی معاند، و طبیعی است که گروه اول و دوم از تذکرات متفق می‌شوند، تنها گروه سوم اند که بهره مثبتی نمی‌گیرند، و تنها تأثیر تذکر در مورد آنها همان اتمام حجت است.

ضمناً، از این آیه استفاده می‌شود: پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) گروه سوم را هم نیز مشمول تذکرات خود قرار می‌داد، ولی آنها دوری می‌کردند و چهره بر می‌تافتند.

قابل توجه این است که: در این دو آیه «شقاوّت» نقطه مقابل «خشیّت» قرار داده شده، در حالی که قاعده‌تاً باید در مقابل سعادت قرار گیرد، و این به خاطر آن است که: ریشه اصلی سعادت و خوشبختی انسان، همان احساس مسئولیت و خشیت است.

و در آیه بعد، سرنوشت گروه اخیر را چنین بیان می‌کند: «همان شقاوتمندی که در آتش بزرگ دوزخ وارد می‌شود، و در آن جای می‌گیرد» (الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى).

«سپس در آن آتش برای همیشه می‌ماند، نه می‌میرد، و نه زنده می‌شود» (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيِي).

يعنى، نه می‌میرد که آسوده گردد، و نه حالتی را که در آن است می‌توان زندگی نام نهاد، بلکه، دائمًا در میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند، و این بدترین بلا و مصیبت برای آنها است.

در این که: منظور از: النَّارَ الْكُبْرَى «آتش بزرگ» چیست؟ جمعی گفته اند:

منظور، پائین ترین طبقه جهنم و اسفل السافلین است؛ چرا چنین نباشد که آنها شقی ترین و معاندترین مردم بودند، و عذاب آنها نیز باید سخت ترین و هولناک ترین عذاب باشد.

ولی، بعضی گفته اند: توصیف این آتش به «گُبری» در مقابل آتش «صُغری» است، یعنی آتش های این دنیا می باشد، همان گونه که در حدیثی آمده: امام صادق(علیه السلام) فرمود: إنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِّنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِّنْ نَارِ جَهَنَّمَ، وَ قَدْ أُطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ أُتْهِيَتْ وَ كَوَلَّا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيٌّ أَنْ يُطِيقَهَا:

«این آتش شما جزئی از هفتاد جزء، از آتش دوزخ است، که هفتاد مرتبه با آب خاموش شده، باز شعلهور گردیده و اگر چنین نبود، هیچ انسانی قادر تتحمل آن را نداشت و نمی توانست در کنار آن قرار گیرد». (۱)

در دعای معروف «کمیل» که از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) منقول است درباره مقایسه آتش دنیا و آخرت می خوانیم: علی أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْثُثٌ يَسِيرٌ بَقَائِهُ قَصِيرٌ مُدْتَهُ: «این بلا و مکروهی است که توقف آن کم و بقايش مختصر و مدتتش کوتاه است».

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۲۸۸، حدیث ۲۱.

- ١٤ فَدَأْفَلَحَ مَنْ تَزَكَّى
 ١٥ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى
 ١٦ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
 ١٧ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى
 ١٨ إِنَّ هَذَا لَفْلِي الصُّحْفِ الْأُولَى
 ١٩ صُحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

ترجمه:

- ۱۴ - به يقين آن که پاکی جست، رستگار شد.
 ۱۵ - و نام خدايش را ياد کرد سپس نماز خواند!
 ۱۶ - ولی شما زندگی دنيا را مقدم می داريد.
 ۱۷ - در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است!
 ۱۸ - اين دستورها در کتب آسماني پيشين (نيز) آمده است.
 ۱۹ - در کتب ابراهيم و موسى.

تفسیر:

برنامه اي که در همه کتب آسماني آمده در آيات قبل، اشاره اي به مجازات سخت کفار معاند، و دشمنان حق شده بود، و در آيات مورد بحث، به نجات اهل ايمان و عوامل اين نجات اشاره می کند، نخست، می فرماید: «مسلمان رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند»

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى).

* * *

«وَنَامَ پُروردگارش را بِه ياد آورد و به دنبال آن نماز بخواند» (وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَّلَى).
به این ترتیب، عامل فلاحت و رستگاری و پیروزی و نجات را سه چیز می‌شمرد: «تزرکیه»، «ذکر
نام خداوند» سپس «به جا آوردن نماز».

در این که منظور از «تزرکیه» چیست؟ تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:
نخست این که: منظور پاکسازی روح از شرک است، به قرینه آیات قبل، و نیز به قرینه این که
مهم ترین پاکسازی همان پاکسازی از شرک است.

دیگر این که: منظور، پاکسازی دل از رذائل اخلاقی و انجام اعمال صالح است، به قرینه آیات
فلاحت در قرآن مجید از جمله آیات آغاز سوره «مؤمنون» که فلاحت را در گرو اعمال صالح
می‌شمرد، و به قرینه آیه ۹ سوره «شمس» که بعد از ذکر مسئله تقوا و فجور می‌فرماید: قَدْ
أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا: «rstگار شد کسی که نفس خود را از فجور و اعمال رشت پاک کرد و به
زینت تقوا بیاراست».

دیگر این که: منظور «زکات فطره» در روز عید فطر است، که نخست باید زکات را پرداخت و
بعد نماز عید را به جا آورد، چنان که در روایات متعددی از امام صادق(علیه السلام) این معنی
نقل شده است.(۱)

همین معنی، در منابع اهل سنت از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) روایت شده.(۲)
در اینجا این سؤال مطرح است که: سوره «اعلیٰ» سوره «مکّیٰ» است، و در «مکّه» نه زکات
فطره مقرر شده بود، و نه روزه ماه مبارک، و نه مراسم نماز عید

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۵۶، احادیث ۱۹ و ۲۰.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۰ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۴۰.

فطر؟

در پاسخ این سؤال، بعضی گفته اند: هیچ مانعی ندارد آغاز این سوره در «مکه» نازل شده باشد و پایانش در «مدینه».

این احتمال نیز قویاً وجود دارد که: تفسیر فوق از قبیل بیان یک مصدق روش و تطبیق آیه بر فرد واضح باشد.

بعضی نیز «ترکیه» را در اینجا به معنی دادن صدقه مالی دانسته اند.

مهم این است که: «ترکیه» معنی وسیعی دارد که همه این مفاهیم را در بر می گیرد، هم پاکسازی روح از آلودگی شرک، هم پاکسازی از اخلاق رذیله، هم پاکسازی عمل از محramات، و هر گونه ریا، و هم پاکسازی مال و جان به وسیله دادن زکات در راه خدا؛ زیرا طبق آیه: **حُذْ[ٰ]ٰ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُنْزَكِيْهُمْ**[ٰ] بها: «از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر تا آنها را به وسیله آن پاکسازی و ترکیه کنی»^(۱) دادن زکات سبب پاکی روح و جان است. بنابراین، تمام تفسیرها ممکن است در معنی گسترده آیه، جمع باشد.

قابل توجه این که: در آیات فوق، نخست سخن از ترکیه و بعد ذکر پروردگار و سپس نماز است.

به گفته بعضی از مفسران، مراحل عملی مکلف سه مرحله است: نخست، «ازاله عقائد فاسد از قلب»، سپس «حضور معرفه الله و صفات و اسماء او در دل»، و سوم «اشتغال به خدمت»، آیات فوق در سه جمله کوتاه به این سه مرحله اشاره کرده است.^(۲) این نکته نیز قابل توجه است که: «نماز» را فرع بر «ذکر پروردگار» می شمرد، این به خاطر آن است که: تا به یاد او نیفتند و نور ایمان در دل او

۱ - توبه، آیه ۱۰۳.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۴۷.

پرتوافقن نشود، به نماز نمی ایستد، به علاوه، نمازی ارزشمند است که توأم با ذکر او و ناشی از یاد او باشد، و این که بعضی ذکر پروردگار را تنها به معنی «الله اکبر» یا «بسم الله الرحمن الرحيم» که در آغاز نماز گفته می شود، تفسیر کرده اند، در حقیقت بیان مصدقه هائی از آن است.

سپس، به عامل اصلی انحراف از این برنامه فلاح و رستگاری اشاره کرده، می افزاید: «بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید» (بَلْ تُؤثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

«در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است» (وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى). و این، در حقیقت همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلُّ خَطِيئَةٍ: «محبت دنیا سرچشمہ هر گناهی است». (۱) پ

در حالی که، هیچ عقلی اجازه نمی دهد انسان «سرای باقی» را به «متاع فانی» بفروشد، و این لذات مختصر و آمیخته با انواع درد و رنج را بر آن همه نعمت جاویدان و خالی از هرگونه ناملائمات مقدم بشمرد.

و سرانجام، در پایان سوره، می فرماید: «این دستوراتی که گفته شد، منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه در صحف و کتب پیشین نیز آمده است» (إِنَّ هَذَا لَفْعَ الصُّحْفِ الْأُولَى).

۱ - این حدیث با عبارات مختلف از «امام صادق»(علیه السلام) و «امام سجاد» علی بن الحسین(علیه السلام)، بلکه از همه انبیاء نقل شده است، و این دلیل بر اهمیت فوق العاده آن است (نور الثقلین، جلد ۵، صفحات ۵۵۶ و ۵۵۷).

«صحف و کتب ابراهیم، و موسی» (صحفِ ابراهیم و موسی).^(۱)

در این که مشارالیه «هذا» چیست؟ نظرات گوناگونی وجود دارد:

جمعی گفته اند: اشاره به دستورات اخیر در زمینه «تذکیه»، «نمایز» و «مقدم نشمردن حیات دنیا بر آخرت» است؛ چرا که اینها از اساسی ترین تعلیمات همه انبیاء بوده، و در تمام کتب آسمانی آمده است.

بعضی دیگر آن را اشاره به تمام «سوره» می دانند؛ چرا که از توحید شروع می شود، و با نبوت ادامه می یابد، و به برنامه های عملی ختم می شود.

به هر حال، این تعبیر نشان می دهد: محتوای پر اهمیت این سوره، یا خصوص آیات اخیر، از اصول اساسی عالم ادیان، و از تعلیمات بنیادی همه انبیاء و پیامبران است، و این خود نشانه ای است از عظمت سوره و از اهمیت این تعلیمات.

«صحف» جمع «صحیفه» در اینجا به معنی لوح، یا صفحه ای است که چیزی بر آن می نویسند. آیات فوق، نشان می دهد: حضرت ابراهیم(علیه السلام) و موسی(علیه السلام) نیز دارای کتاب های آسمانی بوده اند.

در روایتی از «ابوذر» می خوانیم که می گوید: به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) عرض کردم انبیاء چند نفر بودند؟

فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار نفر.

گفتم: رسولان آنها چند نفر بودند؟

فرمود: سیصد و سیزده نفر، و بقیه فقط «نبی» بودند.

۱ - ممکن است «صحفِ ابراهیم و موسی» توضیحی برای «الصحف الاولی» باشد، این احتمال نیز وجود دارد که بیان و مصدق روش آن باشد، در صورت اول، همه کتب انبیای پیشین را شامل می شود، و در صورت دوم، تنها صحف ابراهیم و موسی را.

عرض کردم: آدم، نبی بود؟

فرمود: بله، خداوند با او سخن گفت و او را با دست خود آفرید.

سپس پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) افزود، ای «ابوذر»! چهار نفر از انبیاء عرب بودند: هود و صالح و شعیب و پیامبر تو.

گفتم: ای رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟

فرمود: صد و چهار کتاب، ده کتاب بر «آدم»، پنجاه کتاب بر «شیث»، سی کتاب بر «اخنون» یعنی «ادریس»، و او نخستین کسی است که با قلم نوشت و بر «ابراهیم» ده کتاب و نیز تورات و انجیل و زبور و فرقان را (بر موسی و مسیح و داود و پیامبر اسلام نازل کرد).^(۱)

تعییر به «الصُّحْفِ الْأُولَى» در مورد کتاب های ابراهیم و موسی در برابر صحف اخیر است که بر حضرت مسیح و پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) نازل شده است.

* * *

نکته:

تحلیلی بر حدیث «حُبُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»

مسلمان برای افراد مؤمن، این محاسبه قرآنی که در آیات فوق آمده در مقایسه دنیا با آخرت که می گوید: «آخرت بهتر و پایدارتر است» کاملاً روشن است، اما با این حال، چگونه انسان مؤمن در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا می گذارد و آلوده گناهان و جرائمی می شود؟!

پاسخ این سؤال یک جمله است، و آن غلبه شهوت بر وجود انسان، و سرچشمه غلبه شهوت نیز حب دنیا است.

حب دنیا، اعم از حب مال، مقام، شهوت جنسی، تفوق طلبی، برتری جوئی،

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۶.

تن پروری، انتقام جوئی، و مانند اینها، گاه، چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را برابر باشد می دهد، و حتی گاه، حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه، حیات دنیا را بر آخرت مقدم می دارد.

این که در روایات اسلامی کراراً حب دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است، یک واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم. بنابراین، برای قطع ریشه های گناه، راهی جز این نیست که حب و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم.

باید به دنیا همچون وسیله ای، گذرگاهی، پلی، و یا همچون مزرعه ای بنگریم. ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی «وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا»، دومی را مقدم شمرند.

اگر پرونده های جنائی را بنگریم، واقعیت حدیث فوق را در آنها به خوبی مشاهده می کنیم. هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی ها، کشت و کشтарها (حتی میان برادران و دوستان) را مورد توجه قرار می دهیم، جای پای حب دنیا در همه آنها مشهود و نمایان است. اما، چگونه می توان حب دنیا را از دل بیرون کرد، با این که ما همه فرزند دنیائیم، و علاقه فرزند به مادر، یک امر طبیعی است؟!

این نیاز به آموزش فکری، فرهنگی و عقیدتی، و سپس تهذیب نفس دارد. و از جمله اموری که می تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند، ملاحظه عاقبت کار دنیاپرستان است.

فراعته با آن همه قدرت و امکانات مالی، سرانجام چه کردند؟
 قارون از این همه گنج هایی که کلید آنها را چندین انسان نیرومند به زحمت می کشیدند، چه اندازه با خود برد؟!

قدرت های عظیمی را که در عصر و زمان خود به چشم خود دیدیم، که با نسیمی دفتر زندگانیشان بر هم خورد، و با یک گرداش لیل و نهار از تخت قدرت فرو افتادند، و کاخ ها و ثروت هایشان را گذارند و گریختند، و یا زیر خاک پنهان شدند، خود بهترین واعظ و معلم ماست.

این سخن دامنه دار را با حدیثی از امام علی بن الحسین(علیهم السلام) که بسیار رسا و گویا است پایان می دهیم:

از حضرتش پرسیدند: افضل اعمال نزد خدا چیست؟

فرمود: ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضِ الدُّنْيَا: «هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنی با دنیا نیست»!

آنگاه افزود: زیرا برای حب دنیا شعب بسیاری است، و معاصی نیز شعب بسیاری دارد، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد، تکبر ابلیس بود، در آن زمان که ابا کرد، «تکبّر» ورزید و از کافران شد.

سپس «حرص» بود که سرچشم معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت، در آن زمان که خداوند متعال به آنها فرمود: «از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود» ولی آنها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند! و همین برای فرزندان آنها تا روز قیامت باقی ماند؛ چرا که غالب چیزهای را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد (نیازها غالباً منشأ گناه نیستند، آنچه منشأ گناه است، هوس ها و امور زائد بر

نیاز است)، سپس «حسد» بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند.

و از شعب آن، حب زنان، حب دنیا،^(۱) حب ریاست، حب راحتی، حب سخن، حب برتری، و حب ثروت است، اینها هفت خصلتند که همگی در حب دنیا جمع اند، و لذا، پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت، گفته اند: «حُبُ الدُّنْيَا رَأْسٌ كُلُّ خَطِيئَةٍ».^(۲)

خداؤند! حب دنیا که ریشه همه گناهان است را از دل ما بیرون ببر!
پروردگار! خودت در مسیر پر پیچ و خم تکامل، دست ما را بگیر، و به سرمنزل مقصود
هدایت فرما!

بار الها! تو از پنهان و آشکار آگاهی، گناهان مخفی و آشکار ما را به لطف و کرمت ببخشا!

آمینَ يا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره أعلى^(۳)

آغاز ماه مبارک رمضان ۱۴۰۷

۱ - به نظر می رسد: منظور از «حب دنیا» در اینجا «حب بقاء در دنیا» بوده باشد، که آن یکی از شعب هفت گانه محسوب می شود و معمولاً در شکل «طول امل و درازی آرزوها» ظاهر می گردد (دقیق کنید).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «حب الدنيا و الحرص عليها»، حدیث ۸ - در همین باب از «اصول کافی»، ۱۷ روایت در این زمینه نقل شده است که بسیار آموزنده است.

۳ - تصحیح: ۲۵ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره غاشیه

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۶ آیه است

تاریخ شروع

۱ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

محتوای سوره غاشیه

این سوره که از سوره های «مکّی» است، عمدتاً بر سه محور دور می زند: محور اول بحث «معد» است، مخصوصاً کیفرهای دردناک مجرمان و پاداش های شوق انگیز مؤمنان.

محور دوم بحث «توحید» است، که با اشاره به آفرینش آسمان و خلقت جبال و زمین و توجه انسان ها به این سه موضوع اسرارآمیز، بیان شده.

و محور سوم بحث از «نبوت» و گوشه ای از وظائف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) است، و در مجموع، اهداف سوره های «مکّی» را که تقویت مبانی ایمان و اعتقاد است تعقیب می کند.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا حَاسِبَةً اللَّهُ حِسَابًا يَسِيرًا: «هر کس آن را تلاوت کند خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند». (۱)

و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «کسی که مداومت بر قرائت این سوره در نمازهای فریضه یا نافله کند، خداوند او را تحت پوشش رحمت خود در دنیا و آخرت قرار

می دهد، و در قیامت او را از عذاب آتش امان می بخشد». (۲)

مسلمان این همه ثواب و فضیلت، در صورتی عائد می شود که تلاوت، انگیزه اندیشه و عمل گردد.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۷.

۱	هَلْ أُتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ
۲	وُجُوهٌ يَوْمَنِدٌ خَاسِعَةٌ
۳	عَامِلَةٌ نَاصِيَةٌ
۴	تَصْلَى نَارًا حَامِيَةٌ
۵	تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ
۶	لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعَ
۷	لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - آیا داستان غاشیه (روز قیامت) به تو رسیده است؟!

۲ - چهره هائی در آن روز ذلت بارند.

۳ - آنها که پیوسته عمل کرده و رنج (بی فایده) برده اند.

۴ - و در آتش سوزان وارد می گردند.

۵ - از چشمها ای بسیار داغ به آنان می نوشانند.

۶ - غذائی جز از ضریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند.

۷ - غذائی که نه آنها را فربه می کند و نه از گرسنگی می رهاند!

تفسیر:

خستگان بی نصیب!

در آغاز این سوره، به نام تازه‌ای درباره قیامت برخورد می‌کنیم که آن «غاشیه» است، می‌فرماید:

«آیا داستان غاشیه به تو رسیده است؟! (هَلْ أُتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ).

«غاشیه» از ماده «غشاوہ» به معنی پوشاندن است، انتخاب این نام برای قیامت، به خاطر آن است که: حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می‌دهد. بعضی، گفته اند: به خاطر آن است که خلق اولین و آخرین در آن روز برای حساب جمع می‌شوند.

و نیز گفته اند: منظور آتشی است که چهره‌های کفار و مجرمان را می‌پوشاند. ولی، تفسیر اول از همه مناسب‌تر است.

ظاهر این است: مخاطب در این آیه شخص پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) است، و ذکر این جمله به صورت استفهام از شخص پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآل‌ه) برای بیان عظمت و اهمیت آن روز بزرگ است.

بعضی، نیز احتمال داده اند: مخاطب در این آیه هر انسانی است، ولی این معنی بعید به نظر می‌رسد.

* * *

پس از آن، به بیان چگونگی حال مجرمان پرداخته، می‌گوید: «چهره‌هایی در آن روز خاشع و ذلت بار است» (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاسِعَةٌ).

ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آنها را فرا گرفته، و از آنجا که حالات روحی انسان بیش از همه جا در چهره او منعکس می‌شود، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی می‌کند که سراسر چهره آنها را می‌پوشاند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «وَجْهُوه» در اینجا بزرگان و سردمداران کفر است، که در ذلت عمیقی فرو می روند، ولی، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

آنگاه می افزاید: «اینها کسانی هستند که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند» (عامله ناصیه^۱).
تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج داده، ولی در حقیقت هیچ فایده ای جز خستگی نصیباشان نشده، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند، نه چیزی از آن همه ثروت هائی که اندوخته اند با خود برده اند، نه نام نیکی از خود به یادگار گذارده اند، و نه فرزند صالحی، آنها زحمتکشان خسته و بینوایند، و چه تعییر رسانی است جمله «عامله ناصیه^۱» در حق آنان.
بعضی در تفسیر این جمله گفته اند: منظور این است: در این دنیا عمل می کنند، اما خستگی و رنج در آخرت می برند!

و بعضی گفته اند: مجرمان را در دوزخ وادر به انجام اعمال شاقه و طاقت فرسا می کنند، تا عذاب بیشتری ببینند.

اما تفسیر اول از میان این سه تفسیر، صحیح تر به نظر می رسد.

سرانجام «این زحمتکشان خسته و بیهوده گر، وارد آتش داغ و سوزان می شوند و با آن می سوزند» (تصلی نارا حامیه^۲).

«تصلی» از ماده «صلی» (بر وزن نفی)، به معنی ورود در آتش و ماندن و سوختن با آن است.(۱)

۱ - «صلی بالنار» ای «لَرِمَهَا وَ احْتَرَقَ بِهَا».

ولی، مجازات آنها به همین جا ختم نمی‌گردد، بلکه هنگامی که بر اثر حرارت آتش تشنه می‌شوند «از چشمۀ ای فوق العاده سوزان به آنها می‌نوشانند» (تُسقی مِنْ عَيْنَ آئِيَةٍ). «آئِيَةٍ» مؤنث «آنی» از ماده «آنی» (بر وزن خلی)، به معنی تاخیر افکندن است، و برای بیان فرا رسیدن وقت چیزی گفته می‌شود، و در اینجا به معنی آب سوزانی است که حرارت‌ش به متها درجه رسیده است.

در آیه ۲۹ سوره «کهف» می‌خوانیم: وَ إِنْ يَسْتَغْيِثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَسْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقَاً:

«و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنها می‌آورند مانند فلز گداخته که صورت هایشان را بریان می‌کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد محل اجتماعی!؟!

* * *

و در آیه بعد، درباره خوراک آنها به هنگامی که گرسنه می‌شوند، می‌فرماید: «آنها طعامی جز ضریع ندارند» (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ).

در این که «ضریع» چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند: نوعی خار است که به زمین می‌چسبد، هنگامی که خشک نبود قریش آن را «شبِرق» می‌نامیدند، و هنگامی که خشک می‌شد، آن را «ضریع» می‌گفتند، گیاهی است سمی که هیچ حیوان و چهارپائی به آن نزدیک نمی‌شود.(۱)

«خلیل» از علمای لغت می‌گوید: «ضریع»: «گیاه سبز بدبوئی است که از دریا بیرون می‌افتد».

«ابن عباس» گفته است: «درختی است از آتش که اگر در دنیا باشد، زمین و

۱ - تفسیر «قرطبي»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۹.

هر چه را بر آن است می سوزاند»!

ولی، در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ)می خوانیم: «ضریع چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ تر از صبر، متعفن تر از مردار، و سوزنده تر از آتش، خداوند آن را ضریع نام نهاده است» (الضَّرِيعُ شَيْءٌ يَكُونُ فِي النَّارِ يَشْبِهُ الشَّوْكَ، أُشَدُّ مَرَارَةً مِنَ الصَّبْرِ، وَأَتَنَّ مِنَ الْجِيفَةِ، وَأُحَرَّ مِنَ النَّارِ، سَمَاءُ اللَّهُ ضَرِيعًا) (۱).

بعضی نیز گفته اند: «ضریع» طعامی است ذلت آفرین که دوزخیان برای رهائی از آن، به درگاه خدا تضرع می کنند(۲) (فراموش نکنیم ماده «ضرع» به معنی ضعف و ذلت و خضوع است)(۳) این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی این واژه جمع باشد.

* * *

سپس، می افزاید: «نه آنها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می نشاند» (لَا يَسْمِنُ وَ لَا يَعْنِي مِنْ جُوعِ).

مسلمان، چنین غذائی برای تقویت جسم و فرونشاندن گرسنگی نیست، غذائی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است، چنان که در آیه ۱۳ سوره «مزمل» می خوانیم: وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةَ وَ عَذَاباً أَلِيمَاً: «نzed ما غذاهای است گلوگیر و عذابی است دردنگ!» آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند، و آنها که اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آنجا غذائی داشته باشند که

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۱۶۹ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۶.

۲ - تفسیر «قرطبي»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۲۰.

۳ - بحث دیگری درباره غذای دوزخیان که گاه قرآن از آن به «ضریع»، گاه به «زقوم» و گاه به «غسلین» یاد کرده، و تفاوت میان این تعبیرات در جلد ۲۴ تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۷۱، ذیل آیه ۳۶ سوره «حاقه» داشتیم.

«عذاب الیم» آنها گردد.

البته، همان گونه که بارها گفته ایم: نه نعمت های بهشتی، و نه عذاب های دوزخی، برای ما محبوسان زندان دنیا را نمی توان توصیف کرد، اینها همه اشاراتی است، و تنها شیخ هائی است که از دور می بینیم.

* * *

۸ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ

۹ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ

۱۰ فِي جَنَّةٍ عَالِيَّةٍ

۱۱ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَا غِيَةٌ

۱۲ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَّةٌ

۱۳ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ

۱۴ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ

۱۵ وَنَمَارِقُ مَصْنُوفَةٌ

۱۶ وَزَرَابِيٌّ مَبْثُوثَةٌ

ترجمه:

- ۸ - چهره هائی در آن روز شادابند.
- ۹ - و از سعی و تلاش خود خشنودند.
- ۱۰ - در بهشتی عالی جای دارند.
- ۱۱ - که در آن سخن بیهوده ای نمی شوند.
- ۱۲ - در آن چشمها ای جاری است.
- ۱۳ - در آن تخت های زیبای بلندی است.
- ۱۴ - و قدح هائی (در کنار این چشمها) نهاده.
- ۱۵ - و بالش ها و پشتی های صفت داده شده.
- ۱۶ - و فرش های فاخر گسترده.

تفسیر:

دورنمائی از نعمت‌های روح پرور بهشتی

به دنبال توصیفی که در آیات گذشته، از حال مجرمان و بدکاران در جهان دیگر و عذاب‌های دوزخی آمد، در این آیات، به شرح حال مؤمنان نیکوکار، و توصیف نعمت‌های بی‌نظیر بهشتی می‌پردازد، تا «قهر» را با «مهر» بیامیزد، و «انذار» را با «بشارت» همراه سازد. می‌فرماید: «چهره‌هائی در آن روز شاداب، با طراوت و غرق در سرور است» (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٌ ناعِمَةٌ).

به عکس چهره بدکاران که در آیات قبل به آن اشاره شده بود، که غرق ذلت و اندوه است. «ناعِمَةٌ» از ماده «نعمَةٌ» در اینجا اشاره به چهره‌هائی است که غرق نعمت شده، تر و تازه و شاداب و مسرور و نورانی است، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره «مطففين» آمده است که: در توصیف بهشتیان می‌فرماید: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةً النَّعِيمِ: «در چهره‌های آنها طراوت و خرمی نعمت را مشاهده می‌کنی».

* * *

این چهره‌ها چنان می‌نماید که «از سعی و تلاش خود راضی و خشنودند» (لَسَعْيَهَا رَاضِيَةٌ). به عکس دوزخیان، که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره‌ای نبردند و «عامله ناصبه» بودند، بهشتیان نتائج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می‌بینند و کاملاً راضی و خشنودند.

تلاش‌هائی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف، گاه ده برابر، گاه هفت صد برابر، گاه بیشتر، رشد و نمو یافته، و گاهی با آن جزای بی حساب را

خریداری کرده اند: «إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أُجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».(۱)

* * *

آنگاه، به شرح این مطلب پرداخته، می گوید: «آنان در بهشتی عالی قرار دارند» (فی جنَّةِ عالِيَّةٍ). واژه «عالِيَّةٍ» ممکن است اشاره به «علوٰ مکانی» باشد، یعنی آنها در طبقات عالی بهشتند، و یا «علوٰ مقامی»، و هر دو احتمال را مفسران گفته اند، ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان دو معنی نیز ممکن است.

* * *

بعد از آن، به توصیف دیگری از این بهشت که جنبه روحانی و معنوی دارد، پرداخته می افراید: «در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده ای را نمی شنوی» (لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَّةً).(۲) نه سخنی که حاکی از نفاق باشد، یا عداوت و جنگ و جدال، و یا کینه توزی و حسد، نه سخنان دروغ، نه تهمت و افتراق، نه غیبت و ایذاء، و نه حتی لغو و بی فایده. و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد، و اگر درست بیندیشیم، قسمت عمده ناراحتی های زندگی دنیا از شنیدن این گونه سخنان است، که آرامش روح، جان و نظمات اجتماعی را برهم می زند و آتش فتنه ها را شعله هور می سازد.

* * *

پس از ذکر این نعمت روحانی و آرامش که بر روح و جان بهشتیان به خاطر

۱ - زمر، آیه ۱۰.

۲ - «لَاغِيَّةٌ» گرچه اسم فاعل است، ولی در این گونه موارد به معنی چیزی است که توأم با «لغو» باشد، لذا آن را به «ذات لغو» تفسیر کرده اند.

نبودن سخنان لغو و بیهوده حکم فرماست، به بیان قسمتی از نعمت‌های مادی بهشت پرداخته، می‌گوید: «در آن بهشت چشمه‌ها جاری است» (فیها عَيْنٌ جَارِيَّةٌ). گرچه «عَيْنٌ» در اینجا «نکره» است و معمولاً نکره برای بیان یک فرد می‌آید، ولی به قرینه سایر آیات قرآن معنی جنس دارد، و شامل چشمه‌های مختلف می‌شود، همان‌گونه که در آیه ۱۵ «ذاریات» می‌خوانیم: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عَيْنٌ: «پرهیزگاران در میان باغ‌های بهشت و چشمه‌ها قرار دارند».

بعضی نیز گفته‌اند: در هر قصری از قصرهای بهشتیان چشمه‌ای جاری است، و مفرد بودن «عَيْنٌ» در اینجا ناظر به آن است، چشمه‌ای که مطابق میل بهشتیان به هر طرف که بخواهدن جریان پیدا می‌کند، و نیازی به شکافتن نهر و ساختن بستر ندارد. البته، وجود چشمه‌های متعدد، علاوه بر افروden بر زیبائی و طراوت، این فایده را نیز دارد که هر کدام نوشابه مخصوصی دارد، و ذائقه بهشتیان را هر زمان با انواع شراب طهور، شیرین و معطر می‌کند.

و بعد از ذکر چشمه‌ها، به سراغ تخت‌های بهشتی می‌رود، و می‌فرماید: «در آن باغ‌های بهشتی تخت‌ها و سریرهایی بلند وجود دارد» (فیها سُرُرٌ مَرْفُوعٌ). «سُرُرٌ» جمع «سریر» از ماده «سرور» به معنی تخت‌هایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می‌نشینند.^(۱)

بلند بودن این تخت‌ها به خاطر آن است که: بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه‌های اطراف خود مسلط باشند، و از مشاهده آن لذت برند.

۱ - «مفردات راغب»، ماده «سُرٌ».

«ابن عباس» می‌گوید: این تخت‌های بلند چنان هستند که وقتی صاحبان آنها اراده جلوس بر آن کنند، تواضع می‌کند و فرو می‌نشینند، و بعد از جلوس به حال اول بازمی‌گردد! این احتمال نیز وجود دارد که: توصیف این تخت‌ها به «مَرْفُوعَةٌ» اشاره به گران‌بها بودن آنها باشد، و آن گونه که بعضی گفته‌اند: از قطعات طلا ساخته شده، و مزین به «زبرجد»، «در» و «یاقوت» است.

جمع میان هر دو تفسیر نیز ممکن است.

* * *

و از آنجا که استفاده از آن چشمه‌های گوارا و شراب‌های طهور بهشتی، نیاز به ظرف‌هائی دارد، در آیه بعد، می‌افزاید: «قدح‌های زیبا و جالبی در کنار این چشمه‌ها گذارده شده» (و «أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ»).

هر زمان اراده کنند، قدح‌ها از چشمه‌ها پر می‌شود، و در برابر آنان قرار می‌گیرد، تازه، به تازه می‌نوشند، و سیراب می‌شوند و لذت می‌برند، لذتی که توصیف‌ش برای ساکنان دنیا غیر ممکن است.

«أَكْوَابٌ» جمع «كُوب» (بر وزن خوب)، به معنی «قدح» یا ظرفی است که دسته دار باشد. توجه به این نکته لازم است که: در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف‌های شراب طهور بهشتیان آمده، در اینجا و بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَكْوَابٌ» شده، در حالی که در بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَبَارِيقٌ» جمع «ابريق»، به معنی ظرفی که دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات است، یا «كأس» به معنی جام پر از شراب آمده است، مانند: يَطْوُفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانُ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعْيَنٍ: «گردآگرد آنها نوجوانانی می‌گردند که همیشه طراوت

جوانی را دارا هستند * در حالی که قدح ها و کوزه ها و جام هائی پر از شراب طهور در دست دارند و به آنها عرضه می کنند»。(۱)

باز، به نکته های بیشتری از جزئیات نعمت های بهشتی پرداخته، اضافه می کند: «در آنجا بالش ها و پشتی هائی بر تخت ها وجود دارد که صفت داده شده است» (وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ). «نَمَارِق» جمع «نُمْرَقَه» (بر وزن عُلْغُله)، به معنی پشتی کوچک است که بر آن تکیه می کنند،(۲) و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آنها استفاده می شود، و تعبیر به «مَصْفُوفَة» اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آنها حاکم است.

این تعبیر نشان می دهد: آنها جلسات انس دسته جمعی تشکیل می دهند، و این اجتماع که خالی از هر گونه لغو و بیهوده گی است، و تنها از الطاف الهی و نعمت های بی پایان او، و نجات از درد و رنج های دنیا و عذاب آخرت، در آن سخن گفته می شود، چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند.

و در آخرین آیه مورد بحث، به فرش های فاخر بهشتی اشاره کرده، می فرماید: «در آنجا فرش هائی گران بها و بسیار زیبا گسترده شده» (وَزَرَابِيُّ مَبْنُوَةٌ). «زَرَابِي» جمع «زَرَيْبَه» به معنی فرش های عالی خواب دار است که هم نرم و راحت است، و هم گران بها و پر قیمت.

پیدا است به موازات این وسائل آسایش و لذت، چه وسائل دیگری در آنجا وجود دارد، که مشت نمونه خرووار است.

۱ - واقعه، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲ - «صحاح اللغة»، ماده «نمرق».

در این آیات، هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هر یک از دیگری جالب تر و زیباتر است. کوتاه سخن این که: بهشت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت و خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال، با انواع میوه های رنگارنگ، نغمه های دلپذیر، چشمه های آب جاری، شراب های طهور، خدمت گزارانی شایسته، همسرانی بی مانند، تخت هائی مرصع، فرش هائی فاخر، دوستانی با صفا و ظروف و قدح هائی جالب در کنار چشمه ها.

و خلاصه، نعمت هائی که نه با الفاظ محدود این جهان قابل شرح است، و نه در عالم خیال قابل درک، و همه اینها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود، اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند.

و فراتر از این لذات مادی، لذات معنوی، و برتر از همه «لقاء الله» و جلوه های محبوب، و الطاف آن معبد است که اگر یک لحظه آن به دست آید بر تمام نعمت های مادی بهشت برتری دارد، و به گفته شاعر:

گرم به دامن وصل تو دسترس باشدگر ز طالع خویشم چه ملتمنس باشد؟!
اگر به هر دو جهان یک نفس زنم با دوست *** مرا ز هر دو جهان حاصل آن نفس باشد

* * *

- ١٧ أَفَلَا يَنْتَرُونَ إِلَى الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ
 ١٨ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ
 ١٩ وَإِلَى الْجِنَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ
 ٢٠ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ
 ٢١ فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرْ
 ٢٢ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرْ
 ٢٣ إِلَّا مَنْ تَوَلَّ وَكَفَرَ
 ٢٤ فَيَعْدِبُهُ اللَّهُ الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ
 ٢٥ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَّاهُمْ
 ٢٦ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

ترجمه:

- ١٧ - آيا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟!
 ١٨ - و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟!
 ١٩ - و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟!
 ٢٠ - و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟!
 ٢١ - پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای!
 ٢٢ - تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبور شان کنی.
 ٢٣ - مگر کسی که پشت کند و کافر شود.

۲۴ - که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند!

۲۵ - به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست.

۲۶ - و مسلماً حسابشان (نیز) با ماست!

تفسیر:

به شتر نگاه کن که خود آیتی است!

در آیات گذشته، بحث های فراوانی پیرامون بهشت و نعمت هایش آمده بود، اما در آیات مورد بحث، سخن از کلید اصلی وصول آن همه نعمت ها که «معرفة اللہ» است به میان آمده، و با ذکر چهار نمونه از مظاہر قدرت خداوند، از خلقت بدیع خدا، و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به بهشت را نشان می دهد، در ضمن، اشاره ای است به قدرت بی پایان خدا که کلید حل مسأله «معداد» است.

نخست، می فرماید: «آیا آنها به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟!؟
 (أَفَلَا يُنْظِرُونَ إِلَى الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ).

در این که: چرا در اینجا قبل از هر چیز بر مسأله آفرینش «شتر» تکیه شده است، مفسران سخنان بسیار دارند، ولی پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب «مَكَّه» بود که «شتر» همه چیز زندگی آنها را تشکیل می داد، و شب و روز با آن سر و کار داشتند.

از این گذشته، این حیوان ویژگی های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می کند، و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله این که:

۱ - بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می شود، بعضی دیگر غالباً از شیرشان، بعضی، تنها به درد سواری می خورند، و بعضی برای باربری.

اما، شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است، هم گوشش قابل استفاده است، و هم شیرش، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می شود.

۲ - شتر، نیرومندترین و با مقاومت ترین حیوانات اهلی است، بار زیادی با خود می برد، و عجب این که به هنگامی که خوابیده است، بار سنگینی را بر او حمل می کنند، و او با یک حرکت برمی خیزد و روی پا می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت بر چنین کاری را ندارند.

۳ - شتر، می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند، و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد.

۴ - شتر، می تواند هر روز مسافتی طولانی راه را طی کند، و از زمین های صعب العبور، و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر بر عبور از آن نیست بگذرد، و به همین دلیل عرب ها آن را «کشتی بیابان ها»! می نامند.

۵ - شتر، از نظر تغذیه بسیار کم خرج است، و هر گونه خار و خاشاکی را می خورد.

۶ - شتر، در شرائط نامناسب جوی در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند، با وسائل خاصی که خداوند در پلک ها، گوش ها و بینی او آفریده مقاومت می کند، و به راه خود ادامه می دهد!

۷ - شتر، با تمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است به طوری که یک کودک خردسال می تواند مهار یک قطار شتر را در دست گرفته، و هر جا که خاطر خواه او است ببرد. خلاصه این که: ویژگی های این حیوان، چنان است که دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند، که آفریننده چنین موجودی است، آری،

قرآن می گوید: آیا این گمندگان وادی غفلت، به اسرار شگفت انگیز این موجود، اندیشه نمی کنند، تا راهی به حق یافته و از بیراهه بازگردد.
ناکفته پیدا است: منظور از «نظر» در جمله «أَفَلَا يُنْظِرُونَ» نگاه کردن عادی نیست ، بلکه نگاهی است توأم با تفکر، اندیشه و دقت.

پس از آن، به آسمان می پردازد، و می فرماید: «آیا به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه بر پا شده؟! (وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ).

آسمان با آن عظمتش، و با آن همه شگفتی هایش، ستاره ها و کهکشان ها و آن همه جمال، زیبائی و شکوه که آدمی را غرق در حیرت می کند، و خود را در مقابل آفریننده این جهان عظیم و مملو از نظم و حساب، کوچک و ناچیز، بلکه همچون «صفر» در مقابل «بی نهایت» می بیند.

چگونه این کرات عظیم، هر یک در مدار خود میخ کوب شده اند؟ و بدون ستون در جای خود قرار گرفته اند؟ میلیون ها سال بر کرات منظومه شمسی می گذرد، و محورهای اصلی حرکت این کرات تغییر نمی یابد؟

آفرینش آسمان گر چه همیشه عجیب بوده، ولی در پرتو اکتشافات علمی امروز شگفتی هایش به مراتب بیشتر و عظمتش جلوه گرتر شده است.

آیا نباید درباره خالق و مدبر این جهان بزرگ اندیشید، و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟!

آنگاه، از آسمان به زمین آمده، می افزاید: «آیا به کوه ها نگاه نمی کنند چگونه در جای خود نصب شده است؟! (وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِيبَتْ).

کوه هایی که ریشه های آن به یکدیگر متصل است، و همچون حلقه های زره

گردآگرد زمین را فرا گرفته، و لرزش های ناشی از مواد مذاب درونی، و جزر و مد ناشی از جاذبه های ماه و خورشید را به حداقل می رساند.

کوه هائی که پناهگاه مطمئن و سپر، در مقابل طوفان ها، که اگر نبودند کره زمین تبدیل به بیابانی غیر قابل زندگی می شد.

و بالاخره، کوه هائی که آب ها در خود حفظ می کند و تدریجیاً به سوی سرزمین های تشن، روان می سازد، و در دامنه های خود نشاط حیات، سرسیزی، خرمی و طراوت می آفریند، و شاید به خاطر همین جهات است که در آیات دیگر قرآن، کوه ها به عنوان میخ ها و اوتاد زمین معرفی شده.

اصولاً، کوه ها مظهر ابھت، عظمت و صلابت، و همه جا مایه خیر و برکت است، و شاید به همین دلیل، انسان در دل کوه ها اندیشه بیدارتری می یابد، و بی جهت نیست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) قبل از بعثتش مدت ها به عبادت در «جبل النور» و «غار حرا» مشغول بود.

«نصیت» از ماده «نصب» به معنی ثابت قرار دادن است، و ممکن است این تعبیر ضمیماً اشاره ای به کیفیت خلق کوه ها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز، پرده از آن برداشته، و پیدایش کوه ها را به عوامل متعددی نسبت می دهد، و انواع و اقسامی برای آن قائل است:

کوه هائی که بر اثر چین خوردگی زمین پیدا شده.

کوه هائی که از آتشفسان ها به وجود آمده.

کوه هائی که نتیجه آبرفت های ناشی از باران است.

و کوه هائی که در دل دریاها تکوین می یابد، و مجموعه ای است از رسوبات دریا و باقی مانده حیوانات آن (مانند کوه ها و جزائر مرجانی).

آری، هر کدام از این کوه ها، تکوین آنها، و آثار و برکات آنها درخور دقت و

اهمیت است، و برای انسان های بیدار نشانه های زنده ای است از قدرت پروردگار!

سپس، به زمین می پردازد، و می گوید: «آیا به زمین نگاه نمی کنند چگونه مسطح شده؟! (وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِّحَ).»

چگونه باران های مدام کوه ها را شسته، و ذرات خاک را به وجود آورده، سپس در گودال ها پهنه کرده و زمین های صافی که هم آماده کشاورزی است و هم قابل هر گونه ساختمان، در اختیار انسان قرار داده است؟

اگر به راستی کره زمین تماماً کوه و دره بود، زندگی کردن بر آن چقدر مشکل و طاقت فرسا بود؟ چه کسی آن را پیش از تولد ما مسطح و قابل استفاده ساخت؟ اینها همه، اموری است که قرآن ما را به اندیشه کردن در آن دعوت می کند.

در اینجا این سؤال مطرح است: چه ارتباط و پیوندی میان این امور چهارگانه وجود دارد: شتر، آسمان، کوه ها و زمین؟

«فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: «این به خاطر آن است که قرآن به لغت عرب نازل شده، و آنها غالباً اقدام به مسافت می کردند، چون بلادشان خالی از زراعت و فرآورده های کشاورزی بود، از طرفی بیشتر سفرهای آنها با شتر صورت می گرفت، و هنگامی که در این بیابان های هولناک و دور از اجتماع سفر می کردند اندیشه و فکر در آنان زنده می شد، کسی نبود که با آنها سخن گوید، و چیزی نبود که چشم و گوش آنها را به خود مشغول دارد، در این حال هنگامی که فکر می کردند قبل از هر چیز چشمشان به شتری می افتاد که بر آن سوار بودند، منظره عجیب آن را می دیدند و در فکر فرو می رفتند، و هنگامی که نگاه بالای سرشار می کردند، چیزی جز آسمان مشاهده نمی نمودند، و هنگامی

که به چپ و راست خود نظر می افکنند، جز کوه ها چیزی مشاهده نمی شد، و هنگامی که به زیر پای خود نظر می افکنند، چیزی جز زمین وجود نداشت، گوئی خداوند می خواهد به آنها دستور اندیشه کردن دهد، اندیشه ای به هنگام تنهایی که طبعاً بر محور این چهار چیز دور می زند».^(۱)

ولی، اگر بخواهیم نظر را از محیط زندگی محدود عرب برداریم و در جوی وسیع تر به اندیشه پردازیم، می توان گفت: امور چهارگانه ای که در آیات فوق آمده، زیر بنای زندگی انسان را تشکیل می دهد:

آسمان، کانون نور است و باران و هوا.

زمین مرکز پرورش انواع مواد غذائی.

کوه ها رمز آرامش و ذخیره آب و مواد معدنی.

و شتر نمونه روشنی از چهارپایان اهلی که در اختیار بشر قرار دارد.

به این ترتیب، هم مسائل کشاورزی، هم دامداری و هم صنعتی در این امور چهارگانه نهفته شده است، و اندیشه در این نعمت های گوناگون، خواه، ناخواه انسان را به شکر منعم وامی دارد، و شکر منعم او را به معرفت الله و شناخت خالق نعمت دعوت می کند.

* * *

و به دنبال این بحث توحیدی، روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: «اکنون که چنین است آنها را یادآوری کن، تو فقط یادآوری کننده ای» (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ).

* * *

«تو هرگز مسلط بر آنان نیستی که مجبورشان به ایمان سازی» (لَسْتَ عَلَيْهِمْ

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۵۸.

بِمُصَيْطِرٍ).

آری، آفرینش آسمان، زمین، کوه‌ها و حیوانات نشان می‌دهد: این عالم بی‌حساب نیست، و آفرینش انسان نیز هدفی داشته، اکنون که چنین است آنها را با تذکرات خویش به اهداف خلقت و آفرینش آشنا ساز، و راه قرب خدا را به آنها نشان ده، و در مسیر تکامل، رهبر و راهنمایشان باش.

البته، راه کمال در صورتی پیموده می‌شود که با میل، اراده و اختیار همراه باشد، و گرنه تکامل اجباری سخنی بی‌مفهوم است، تو هرگز نمی‌توانی آنها را مجبور سازی، و اگر هم می‌توانستی فایده‌ای نداشت.

بعضی، تصور کرده‌اند: این دستور قبل از نزول فرمان «جهاد» بوده، و با نزول حکم جهاد نسخ شده.

چه اشتباه بزرگی؟ مسأله تذکر و تبلیغ پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) از نخستین روز شروع شد، و تا آخرین دقیقه حیات آن حضرت ادامه داشت، و بعد از او نیز به وسیله جانشینان معصوم و علمای دین تداوم داشته و خواهد داشت، این مطلبی نسخ شدنی نیست، همچنین عدم اجبار مردم بر ایمان نیز یک اصل ثابت است، و هدف جهاد عمدتاً مبارزه با طغیانگران و برداشتن موانع از راه مردم حق طلب است.

این مطلب، شبیه چیزی است که در آیه ۸۰ سوره «نساء» آمده است که می‌گوید: وَ مَنْ تَوَلَّ
فَمَا أُرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا: «هر کس روی گردان شود ما تو را مسئول آنها قرار ندادیم» و آیه
۱۰۷ «انعام»، و ۸۴ «شوری» که همین معنی را بازگو می‌کند.

«مُصَيْطِر» از ماده «سَطْر» به معنی همان سطور کتاب است، و «مُسَيْطِر» کسی است که سطربندی می‌کند، و سطور کتاب را تنظیم می‌نماید، سپس به عنوان هر شخصی که بر چیزی مسلط باشد، و خطوط آن را تنظیم کند، یا او را به اجبار

وادر بر انجام کاری نماید اطلاق شده است.(۱)

* * *

در آیه بعد، به صورت یک استثناء می فرماید: «مگر کسی که پشت کند و کافر شود» (إِلَّا مَنْ تَوَلَّ وَ كَفَرَ).

* * *

«که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند» (فَيَعْذِبُهُ اللَّهُ الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ).

در این که این استثناء از کدام جمله است؟ تفسیرهای مختلفی وجود دارد:

نخست این که: استثناء از مفعول جمله «فَذَكْرُ» است، یعنی لزومی ندارد افراد معاندی را که از حق روی گردانند و اندرز ناپذیرند، تذکر دهی، و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۸۳ سوره «زخرف» آمده است: فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ: «آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود غوطهور باشند و بازی کنند، تا روزی را که وعده داده شده ملاقات نمایند»!

دوم این که: استثناء از جمله محدودی است، و در معنی چنین است: «تذکر ده که تذکر برای همه نافع است، مگر آنها که با حق دشمنی دارند» شبیه چیزی که در آیه ۹ سوره «اعلیٰ» آمده: «فَذَكَرْ إِنْ نَفَعَتِ الدُّكْرِي» بنا بر این که آیه معنی شرطی داشته باشد.

سوم این که: استثناء از ضمیر «عَلَيْهِمْ» در آیه قبل است، یعنی: «تو سلطه ای بر آنها نداری مگر کسانی که روی گردان شوند، و از در لجاج و عناد درآیند که

۱ - «آلوسی» در تفسیر خود می نویسد: جمهور «مصیطر» را با «صاد» قرائت کرده اند در حالی که اصل «سین» است، و «صاد» بدل از آن است؛ زیرا اصل کلمه «سطر» است (جلد ۳۰، صفحه ۱۱۷، ذیل آیه مورد بحث). به این مطلب در ذیل آیه ۳۸ سوره «طور» نیز اشاره کرده ایم.

موظفو با آنها به مقابله برخیزی). (۱)

اینها همه در صورتی است که استثناء به اصطلاح «متصل» باشد، ولی این احتمال نیز وجود دارد که استثنای «منقطع» باشد، که تقریباً مفهوم «بلکه» دارد، و معنی جمله چنین می‌شود: بلکه کسانی که روی گردان شوند و کافر گردند، خداوند بر آنها مسلط است، یا خداوند آنها را به عذاب اکبر مجازات می‌کند.

از میان این تفاسیر، دو تفسیر مناسب تر است: نخست این که: استثناء متصل باشد و به جمله «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيرِهِ» باز گردد، و اشاره به توسل به زور در مقابل زورگویان باشد، و یا منفصل و به معنی مشمول عذاب الهی نسبت به کافران لجوج باشد.

منظور از عذاب اکبر، «عذاب آخرت» در برابر «عذاب دنیا» است که عذاب کوچک و کم اهمیت نسبت به آن است، همان گونه که در آیه ۲۶ سوره «زمر» می‌خوانیم: فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْرِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: «خداؤند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید، و عذاب آخرت اکبر است اگر می‌دانستند».

این احتمال نیز وجود دارد که: مراد از «عذاب اکبر» قسمت شدیدتری از عذاب قیامت و دوزخ باشد؛ زیرا عذاب همه مجرمان در دوزخ یکسان نیست.

* * *

و در پایان این سوره، با لحنی تهدید آمیز می‌گوید: «مسلمًا بازگشت آنها به سوی ما است» (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَّاهُمْ).

* * *

- ۱ - از حدیثی که در «در المنشور» از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) نقل شده، استفاده می‌شود: پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) موظف بود با بت پرستان مبارزه کند و در غیر این صورت تنها وظیفه تذکر داشت.

و بعد می افراشد: «سپس مسلمًا حساب آنها بر ما است» (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ). و این، در حقیقت نوعی دلداری و تسلى خاطر به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) است که در مقابل لجاجت آنها ناراحت و دلسرد نشود، و به کار خود ادامه دهد، و در ضمن تهدیدی است نسبت به همه این کافران لجوج که بدانند حسابشان با کیست.

به این ترتیب، سوره «غاشیه» که از مسأله قیامت آغاز شد، به مسأله قیامت نیز پایان می یابد، و در اثناء آن به توحید و نبوت که پایه های معاد را تشکیل می دهد اشاره شده است، و در ضمن آیات آغاز این سوره، بخشی از مجازات های سنگین مجرمان، و سپس قسمت مهمی از پاداش های روح پرور مؤمنان آمده است، از طرفی، اختیار انتخاب طریق به مردم واگذار شده، در عین حال هشدار داده است که بازگشت همگی به سوی خدا و حسابشان با او است. علاوه بر آن، روشن می سازد: پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) مأمور ابلاغ رسالت است، و در برابر کفر و خطا و گناه مردم مسؤول نیست، و این گونه است وظیفه همه مبلغان راه حق.

* * *

خداوند! در آن روز که بازگشت همه خلائق به سوی تو است و حساب همگی بر تو، ما را
مشمول لطف و رحمت گردان!
پروردگار!! ما را با رحمت گُبرایت از عذاب اکبرت رهائی بخش!
بار الها! نعمت های بھشتیت که گوشه ای از آن را در این سوره بازگو کرده ای، بسیار پر بها و
شوق انگیز است، اگر به اعمالمان مستحق آنها نیستیم، با فضلت آنها را به ما مرحمت کن!

آمِینَ يا رَبُّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره غاشیه(۱)

۳ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

۱ - تصحیح: ۲۶ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره فجر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

تاریخ شروع

۱۴۰۷ / رمضان المبارک / ۳

محتوای سوره فجر

این سوره همانند بسیاری دیگر از سوره هائی که در «مکه» نازل شده، دارای آیاتی کوتاه، تکان دهنده، پر طنین، و توأم با انذارهای فراوان است.

در بخش اول این سوره، به سوگندهای متعددی برخورد می کنیم که در نوع خود بی سابقه است، و این قسم ها مقدمه ای است برای تهدید جباران به عذاب الهی.

در بخش دیگری از این سوره، اشاره ای به بعضی از اقوام طغیانگر پیشین مانند قوم «عاد»، «ثمود» و «فرعون» و انتقام شدید خداوند از آنان کرده است، تا قدرت های دیگر حساب خود را برسند.

در سومین بخش این سوره، به تناسب بخش های گذشته، اشاره مختصری به امتحان و آزمایش انسان دارد، و کوتاهی او را در اعمال خیر به باد انتقاد می گیرد.

در آخرین بخش این سوره، به سراغ مسئله «معداد» و سرنوشت مجرمان و کافران، و همچنین پاداش عظیم مؤمنانی که صاحب نفووس مطمئنه هستند می رود.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: مَنْ

قَرَأَهَا فِي لَيَالِ عَشْرِ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ قَرَأَهَا سَابِرًا الْأَيَّامِ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «کسی که آن را

در شب های دهگانه (ده شب اول ذی الحجه) بخواند،

خداوند گناهان او را می بخشد، و کسی که در سایر ایام بخواند، برای قیاتش نور و روشنائی خواهد بود».^(۱)

و در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی(علیهم السلام) است، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی(علیهم السلام) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود».^(۲)

معرفی این سوره به عنوان «سوره حسین بن علی»(علیهم السلام) ممکن است به خاطر این باشد که: مصدق روشن «نفس مطمئنه» که در آخرین آیات این سوره مخاطب واقع شده، حسین بن علی(علیهم السلام) است، همان گونه که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) ذیل همین آیات آمده است.

و یا به خاطر این که: لیالی عشر (شب های دهگانه) یکی از تفسیرهایش شب های دهگانه آغاز محرم است، که رابطه خاصی با حسین بن علی(علیهم السلام) دارد.
و به هر حال، این همه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهنند.

* * *

۱ و ۲ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۱.

- | | |
|--|---|
| وَ الْفَجْرِ | ١ |
| وَ لَيَالٍ عَشْرَ | ٢ |
| وَ الشَّقْعُ وَ الْوَتْرِ | ٣ |
| وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ | ٤ |
| هَلْ فِي ذِلِكَ قَسْمٌ لِنِزِيْ حِجْرٍ | ٥ |

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ١ - به سپیده دم سوگند.
- ٢ - و به شب های دهگانه.
- ٣ - و به زوج و فرد.
- ٤ - و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند!
- ٥ - آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحب خرد نیست؟!

تفسیر:

به سپیده صبح شما سوگند!

در آغاز این سوره، به پنج سوگند بیدار گر اشاره شده:
نخست، می فرماید: «قسم به فجر و شکافتن پرده سیاه شب» (وَ الْفَجْرِ).

* * *

«و قسم به شب های دهگانه» (وَلِيَال عَشْرُ).

«فَجْرٌ»، در اصل به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که نور صبح تاریکی شب را می‌شکافد، از آن تعبیر به «فجر» شده است، و می‌دانیم «فجر» بر دو گونه است: «کاذب» و «صادق».

«فجر کاذب» همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می‌شود، و آن را تشبيه به دم رویاه می‌کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است، و قاعده مخروط آن، در وسط آسمان.

«فجر صادق» از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می‌کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرا می‌گیرد، و بعد در تمام آسمان گسترده می‌شود.

«فجر صادق» اعلام پایان شب، و آغاز روز است، در این موقع روزه داران باید امساك کنند، وقت نماز صبح وارد می‌شود.

بعضی «فجر» را در این آیه، به معنی مطلق آن یعنی «سپیده صبح» تفسیر کرده اند، که مسلمًاً یکی از نشانه های عظمت خداوند است، نقطه عطفی است در زندگی انسان ها و تمام موجودات زمینی، و آغاز حاکمیت نور و پایان گرفتن ظلمت است، آغاز جنبش و حرکت موجودات زنده، و پایان یافتن خواب و سکوت است، و به خاطر این حیات، خداوند به آن سوگند یاد کرده.

بعضی آن را به معنی «فجر آغاز محروم» که آغاز سال جدید است تفسیر کرده اند. و بعضی، به «فجر روز عید قربان» که مراسم مهم حج در آن انجام می‌گیرد، و متصل به شب های دهگانه است.

و بالاخره، بعضی به صبحگاهان ماه مبارک رمضان و یا «فجر صبح جمعه».

ولی، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه اینها را شامل می شود، هر چند بعضی از مصادق های آن از بعضی دیگر روشن تر و پراهمیت تر است.

و بعضی، معنی آیه را از این هم گسترده تر دانسته، گفته اند: منظور از فجر، هر روشنائی است که در دل تاریکی می درخشد.

بنابراین، درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی(صلی الله علیه وآلہ) در تاریکی عصر جاهلیت یکی از مصاديق فجر است، و همچنین درخشیدن سپیده صبح قیام مهدی(علیه السلام) به هنگام فرو رفتن جهان در تاریکی و ظلمت ظلم و ستم، مصدق دیگری از آن محسوب می شود (همان گونه که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است).^(۱)

و قیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین «کربلا»، شکافتن پرده های تاریک ظلم «بنی امیه»، و نشان دادن چهره واقعی آن دیوصفتان مصدق دیگر بود.

و همچنین، تمام انقلاب های راستینی که بر ضد کفر، جهل، ظلم و ستم در تاریخ گذشته و امروز انجام می گیرد.

و حتی نخستین جرقه های بیداری که در دل های تاریک گنهکاران ظاهر می شود، و آنها را به توبه دعوت می کند، «فجر» است.

ولی، البته این یک توسعه در مفهوم آیه است، در حالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است.

و اما: لیال عَشْر: «شب های دهگانه»، مشهور همان شب های دهگانه «ذی الحجه» است که شاهد بزرگ ترین و تکان دهنده ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است.

۱ - این معنی در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است (تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۵۷، حدیث ۱).

این معنی، در حدیثی از «جابر بن عبدالله انصاری» از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) نقل شده است.^(۱)

بعضی نیز، آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شب های قدر در آن است، تفسیر کرده اند.

و بعضی آن را به شب های آغاز ماه محرم.

جمع میان این تفسیرهای سه گانه نیز کاملاً ممکن است.

در بعضی از روایاتی که اشاره به بطنون قرآن می کند، فجر به وجود حضرت مهدی(علیه السلام) و لیالی عشر به ده امام قبل از او، و «شفع» که در آیه بعد می آید به حضرت «علی»(علیه السلام) و «فاطمه زهراء»(علیها السلام) تفسیر شده است.

به هر حال، سوگند به این شب های دهگانه، به هر تفسیری که باشد، دلیل بر اهمیت فوق العاده آنها است؛ چرا که همیشه سوگند به امور مهمه یاد می کنند^(۲) جمع میان معانی نیز ممکن است.

* * *

پس از آن، سوگندها را ادامه داده می افراید: «قسم به زوج و فرد» (وَالشَّفْعُ وَالْوَتْرُ). در این که منظور از «شفع» و «وترا» (زوج و فرد) در این آیه چیست؟ مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده اند:

بعضی بالغ بر بیست قول^(۳) و بعضی از آن هم فراتر رفته و بالغ بر سی و شش قول نقل کرده اند!^(۴)

۱ - تفسیر «ابوفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۷۴.

۲ - گرچه «لیالی عشر» در اینجا به صورت «نکره» ذکر شده، ولی با توجه به این که نکره در اینجا برای بیان عظمت است، معنی عهدی پیدا می کند و اشاره به آن شب های مخصوص است که در بالا ذکر شد.

۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۶۴.

۴ - علامه «طباطبائی» در «المیزان» آن را از بعضی از مفسران نقل کرده است (جلد ۲۰، صفحه ۴۰۶) - در تفسیر «روح المعانی» این مطلب از کتاب «التحریر و التحیر» نقل شده (جلد ۳۰،

و مهم ترین آنها اقوال زیر است:

۱ - منظور، اعداد زوج و فرد است، مطابق این تفسیر، خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است سوگند یاد کرده، اعدادی که همه محاسبات و نظامها بر محور آن می چرخد، و سراسر عالم هستی را فرا می گیرد، گوئی فرموده است: قسم به نظم و حساب، و در حقیقت، مهم ترین مطلب در جهان هستی همین مسأله نظم، حساب و عدد است و در زندگی انسان ها نیز پایه اصلی را تشکیل می دهد.

۲ - منظور، از «شفع»، مخلوقات است؛ چرا که همه آنها دارای زوج و قرینی هستند، و منظور از «وتر»، خدا است که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، به علاوه ممکنات، همگی مرکب از «ماهیت» و «وجود» هستند که در فلسفه از آن تعبیر به «زوج ترکیبی» می شود، تنها هستی بی انتها و بدون ماهیت ذات پاک خدا است (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین به آن اشاره شده است).^(۱)

۳ - منظور از زوج و فرد، کل مخلوقات جهان است که از یک نظر بعضی زوج اند و بعضی فرد.

۴ - منظور، نمازها است که بعضی از نظر تعداد رکعات زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین(علیهم السلام) نقل شده است).^(۲)

یا این که منظور همان نماز «شفع و وتر» است که در آخر نافله شب خوانده می شود.

۵ - منظور از «شفع»، روز «ترویه» (هشتم ماه ذی الحجه که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند).

۱ و ۲ - «ابو سعید خدری» آن را از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نقل کرده است (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۵).

و منظور از «وتر»، روز «عرفه» است که زائران خانه خدا در عرفاتند.
یا این که منظور از «شفع» روز «عید قربان» (دهم ذی الحجه).

و منظور از «وتر» روز «عرفه» است (این تفسیر نیز در روایات معصومین آمده است).^(۱)
عمده، آن است: اگر «الف و لام» در این دو کلمه برای عموم باشد، همه این معانی در آن جمع
می‌گردد؛ چرا که هر کدام از این تفسیرها و غیر اینها بیان مصدقی است از مصدق‌های
«شفع» و «وتر»، و ذکر هر یک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست، بلکه از قبیل
تطبیق بر یک مصدق روش است.

ولی، اگر «الف و لام» در آنها برای عهد باشد، اشاره به زوج و فرد خاصی است، و در اینجا به
تناسب سوگنهای گذشته دو معنی از همه مناسب‌تر است:

نخست این که: منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شب‌های دهگانه آغاز ذی الحجه
مناسبت کامل دارد، و مهم ترین قسمت‌های مناسک حج در آنها انجام می‌شود.
و یا این که: نمازها است به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به
درگاه پروردگار است، به خصوص این که هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده
نیز وارد است.

* * *

و بالاخره، در آخرین سوگند، می‌فرماید: «و قسم به شب هنگامی که به سوی صبحگاهان و
روشنائی روز پیش می‌رود» (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ).^(۲)

۱ - همان مدرک.

۲ - «یَسْرِ» در اصل «یسری» بوده که فعل مضارع از ماده «سری» است، سپس «یاء» آن برای
تحفیف و هماهنگی با آیات قبل حذف شده است.

چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است؟ آن هم راه رفتن در شب (زیرا «یَسْرٌ» از ماده «سُرٰی» (بر وزن شما) به گفته «ragib» در «مفردات» به معنی راه رفتن در شب است).

گوئی، شب، موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام بر می دارد، و به سوی صبحی روشن حرکت می کند.

آری، قسم به آن تاریکی یاد شده که رو به سوی روشنایی است، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت در آید، اما اگر در آن حرکتی به سوی نور باشد، پر ارزش است.

بعضی نیز گفته اند: ظلمت شب بر صفحه کره زمین در حال حرکت است، و اصولاً، آنچه از شب مهم و مفید و حیات بخش است، همین شبی است که در حال حرکت می باشد، یعنی دائماً و به طور متناوب جای خود را با روز عوض می کند، که اگر شب در نیمی از کره میخکوب شود، هم آن نیم می میرد، و هم نیم دیگر که در برابر تابش دائم آفتاب قرار گرفته است!

در این که منظور از شب در اینجا چیست؟ آیا همه شب هاست یا شب خاصی؟ باز در میان مفسران گفتگو است، اگر «الف و لام» آن به معنی عموم باشد تمام شب ها را شامل می شود، که خود آیتی است از آیات خدا، و پدیده ای است از پدیده های مهم آفرینش.

و اگر «الف و لام» آن عهد باشد، اشاره به شب معینی است، و به تناسب سوگنهای گذشته منظور «شب عید قربان» است که حاجیان از «عرفات» به «مزدلفه» (مشعر الحرام) و بعد از گذراندن شب در آن وادی مقدس به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین «منی» روان می شوند (این تفسیر در روایاتی که از

معصومین نقل شده نیز آمده است).^(۱)

کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در «عرفات» و «مشعر» دیده اند، می دانند چگونه از هر گوشه و کنار، هزاران، هزار نفر در حال حرکتند، گوئی احساس می کند شب با تمام وجودش در آنجا حرکت می کند، درست است که حجاج در حرکتند، اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گوئی تمام زمین و زمان در حرکت است، و این تنها وقتی احساس می شود که انسان شب عید در آن سرزمین باشد و معنی «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ» را با چشم خود ببیند.

به هر حال، شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص)، از آیات عظمت الهی است، و از موضوعات پر اهمیت عالم هستی، شب، حرارت هوا را تعديل می کند، به همه موجودات آرامش می بخشد، و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد، و اما شب عید قربان که آن را «لیله جمع» می نامند، آن نیز از عجیب ترین شب های سال در آن وادی مقدس «مشعر الحرام» است.

به هر حال، پیوند این قسم های پنجگانه (سوگند به فجر، و شب های دهگانه، و زوج و فرد، و شب به هنگامی که حرکت می کند)، در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحجه و مراسم بزرگ حج بدانیم، روشن است.

در غیر این صورت، اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریع شده، که نشانه هائی هستند از عظمت خداوند و پدیده هائی هستند شکفت انگیز در عالم هستی.

* * *

بعد از ذکر این قسم های پر معنی و بیدارگر می افراید: «آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان عقل و خرد وجود ندارد؟! (هَلْ فِي ذِلِكَ قَسْمٌ لِذِي

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۱.

حِجْر).

«حِجْر» در اینجا به معنی عقل است و در اصل، به معنی «منع» می باشد، مثلاً گفته می شود: قاضی فلانکس را «حِجْر» (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت. و یا این که به اطاق «حجره» گفته می شود، چون محلی است محفوظ و ممنوع از این که دیگران وارد آن شوند.

و به دامان نیز «حِجْر» (بر وزن فکر) گفته می شود، به خاطر حفظ و منع دیگران. و از آنجا که «عقل» نیز انسان را از کارهای نادرست منع می کند از آن تعبیر به «حِجْر» شده، همان گونه که خود واژه عقل نیز به معنی «منع» است، لذا به طبایی که بر زانوی شتر می بندند تا مانع حرکت او شود، «عقل» می گویند.

در این که «مقسم به» (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یاد شده است) چیست؟ دو احتمال وجود دارد:

نخست این که: جمله «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (پروردگار تو در کمینگاه است) جواب این قسم ها باشد.

دیگر این که: جواب قسم محفوظ است، و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می گوید گواه بر آن است، و در معنی چنین است: «قسم به آنچه گفته شد، که ما کفار و طغیانگران را عذاب می کنیم». (۱)

و به این ترتیب، قسم و مقسم به روشن می گردد.

* *

۱ - در تقدیر چنین است: «لَنُعَذِّبَنَ الْكُفَّارَ وَ الطَّاغِيْنَ».

۶	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ
۷	إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ
۸	الَّتِي لَمْ يُخْلِقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ
۹	وَثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ
۱۰	وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأُوتَادِ
۱۱	الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ
۱۲	فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادِ
۱۳	فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ
۱۴	إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

ترجمه:

- ۶ - آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟!
- ۷ - با آن شهر «إرم» با عظمت.
- ۸ - همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود!
- ۹ - و قوم «ثمود» که صخره های عظیم را از (کنار) دره می بریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند)!
- ۱۰ - و فرعونی که قدرتمند و شکنجه گر بود.
- ۱۱ - همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند.
- ۱۲ - و فساد فراوان در آنها به بار آوردند.
- ۱۳ - به همین سبب خداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت!
- ۱۴ - به یقین پروردگار تو در کمینگاه است.

تفسیر:

پروردگارت در کمین ظالمان است

به دنبال آیات گذشته که متضمن سوگندهای پر معنائی درباره مجازات طغیانگران بود، در این آیات، به چند قوم نیرومند از اقوام پیشین که هر کدام برای خود قدرتی عظیم داشتند، اما، بر مرکب غرور، سوار شدند و راه طغیان و کفر را پیش گرفتند، اشاره می کند، و سرنوشت دردنک آنها را روشن می سازد، تا مشرکان «مکه» و اقوام دیگر که شاید از آنها بسیار ضعیف تر بودند حساب خود را برستند، و از خواب غفلت بیدار شوند.
نخست، می فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟! (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
بعد).

منظور از «رؤیت» (دیدن) در اینجا «علم و آگاهی» است، متنها از آنجا که داستان این اقوام به قدری مشهور و معروف بوده که گوئی مردم زمانهای بعد نیز آن را با چشم خود می دیدند،
تعییر به «رؤیت» شده است.

البته، مخاطب در این آیه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) است، ولی هشداری است برای همگان.
«عاد» همان قوم پیامبر بزرگ خدا «هود» است، بعضی از مورخان معتقدند «عاد» بر دو قبیله اطلاق می شود: قبیله ای که در گذشته بسیار دور زندگی داشتند، و قرآن از آنها تعییر به «عاد»
الاولی کرده است.(۱)

آنها احتمالاً قبل از تاریخ زندگی می کرده اند.

قبیله دوم که در دوران تاریخ بشر، و احتمالاً حدود هفت صد سال قبل از میلاد مسیح(علیه السلام) وجود داشتند، و به نام «عاد» مشهورند، در سرزمین «احقاف» یا «یمن» زندگی
می کردند.

قامت هائی بلند و اندامی نیرومند داشتند، و به همین دلیل جنگجویانی زبده محسوب می شدند.

به علاوه، از نظر تمدن ظاهری نیز پیشرفته بودند، شهرهائی آباد، زمین های خرم و سرسبز، کاخ های عظیم و باغ های پر طراوت داشتند.

بعضی می گویند: «عاد» نام جد این قبیله است، و قبیله را معمولاً به نام جد آن می خوانندند.

* * *

آنگاه، می افزاید: «همان شهر ارم پرشکوه و عظیم» (إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ). در این که «إِرَم» نام «شخص» است یا «قبیله»، یا محل و شهری است؟ در میان مفسران گفتگو است:

«زمخشری» در «کشاف» از بعضی نقل می کند: «عاد» فرزند «عوص» و او فرزند «ارم» و او فرزند «سام» فرزند «نوح» است، و از آنجا که نام جد قبیله بر آن قبیله اطلاق می شده، به قبیله «عاد» نیز «ارم» می گفتد.

بعضی نیز معتقدند: «ارم» همان «عاد اولی» است، و «عاد» قبیله دوم است. در حالی که بعضی دیگر معتقدند: «ارم» نام شهر و سرزمین آنها است.^(۱) ولی، مناسب با آیه بعد این است: «ارم» نام شهر بی نظیر آنها باشد. «عِمَاد» به معنی ستون و جمع آن «عُمَد» (بر وزن شتر) است.

بنا بر تفسیر اول، اشاره به اندام نیرومند و پیکرهای ستون مانند قوم «عاد» است، و بنا بر تفسیر دوم، اشاره به ساختمان های با عظمت و کاخ های رفیع و ستون های عظیمی است که در این کاخ ها به کار رفته بود، و در هر دو صورت

۱ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۴۷، ذیل آیه مورد بحث - همین مضمون را «قرطبي» نیز در تفسیرش آورده، همچنین در تفاسیر دیگر.

اشاره ای است به قدرت و قوت قوم «عاد».^(۱)
ولی، تفسیر دوم (یعنی ستون های عظیم کاخ های آنها) مناسب تر است.

لذا، در آیه بعد می افزاید: «همان شهر و دیاری که مانند آن در بلاد آفریده نشده بود» (آلی
لَمْ يُخْلِقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ).

این تعبیر، نشان می دهد: منظور از «ارم» همان شهر است، نه قبیله و طایفه.
و شاید به همین دلیل است که: بعضی از مفسران بزرگ همین تفسیر را پذیرفته اند، و ما نیز آن
را ترجیح دادیم.^(۲)

بعضی از مفسران، داستان مفصلی از کشف شهر زیبا و پرشکوه «ارم» در بیابان های «جزیره
العرب»، و صحاری «عدن»، نقل کرده اند که از ساختمان با عظمت و زینت آلات فوق العاده
عجب و بی نظیر آن سخن می گوید، ولی داستان مزبور به افسانه یا خواب شیبه تر است تا به
یک واقعیت!

اما به هر حال، جای تردید نیست که قوم «عاد» و شهرهای آنان، از نیرومندترین قبائل، و
پیشرفتی ترین بلاد بود، و همان گونه که قرآن اشاره می کند، همانند آن در بلاد پیدا نمی شد.
داستان های زیادی نیز از «بهشت شداد» که فرزند «عاد» بوده در افواه، و تواریخ وجود دارد، تا
آنجا که «بهشت شداد» و «باغ های ارم» به صورت ضرب المثل درآمده، ولی این داستان ها به
«اساطیر» شبیه تر است، اساطیری که ریشه ای از واقعیت دارد، اما پیرامون آن شاخ و برگ های
زیادی درست کرده اند.

۱ - بنا بر تفسیر اول، مؤنث بودن «ذات» به خاطر طایفه و قبیله است که مؤنث لفظی است.

۲ - «إِرَم» ما لا ينصرف است، و لذا در حالت جرّ، منصوب شده است.

پس از آن، به سراغ دومین گروه طغیانگر از اقوام پیشین می‌رود، می‌فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با قوم ثمود چه کرد؟ همان قومی که صخره‌های عظیم را در وادی می‌بریدند و از آن خانه‌ها و کاخ‌ها می‌ساختند» (وَثَمُودُ الْذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ).

قوم « Thomود » از قدیمی ترین اقوام اند، پیامبر شان صالح(علیه السلام) بود، و در سرزمینی به نام « وادی القری » میان « مدینه » و « شام » زندگی داشتند، تمدنی پیشرفته و زندگانی مرفه، و صاحب ساختمان‌های عظیم و پیشرفته بودند.

بعضی گفته اند: « Thomود » نام پدر قبیله بود که به آن نامیده شده اند.(۱)

« جابُوا » در اصل از « جوبه » (بر وزن توبه)، به معنی زمین پست گرفته شده، سپس به معنی قطع و بریدن هر قطعه زمینی آمده است، و پاسخ کلام را از این رو « جواب » نامیده اند که: گوئی هوا را قطع می‌کند و از دهان گوینده به گوش شنونده می‌رسد (یا به این جهت که سؤال را قطع کرده و به آن پایان می‌دهد).

به هر حال، منظور در اینجا بریدن قطعات کوه‌ها، و ایجاد خانه‌های مطمئن است، همان گونه که در آیه ۸۲ سوره « حجر » درباره همین قوم « Thomod » می‌خوانیم: وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجَبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ: « آنها در دل کوه‌ها خانه‌های امن می‌تراسیدند »، نظری همین معنی در آیه ۱۴۹ سوره « شعراء » نیز آمده، و در آنجا تعبیر به « بُيُوتًا فَارِهِينَ » شده که دلیل بر آن است آنها در این خانه‌ها به عیش و نوش و هوسرانی می‌پرداختند.

بعضی گفته اند: قوم « Thomod » نخستین قومی بودند که به بریدن سنگ‌ها از کوه، و ایجاد خانه‌های محکم در دل کوه‌ها اقدام کردند.

۱ - « Thomod » از نظر ریشه لغت از ماده « ثمد » (بر وزن نمد)، به معنی آب کمی است که ماده نداشته باشد، و « مثمود » به کسی می‌گویند که از او زیاد مطالبه اموال کنند، به اندازه ای که اموالش نقصان پذیرد، بعضی نیز این کلمه را عجمی می‌دانند (مفردات راغب).

«واد» در اصل «وادی» بوده، و به معنی بستر رودخانه، یا محل عبور سیلاب‌ها، و گاه به معنی «دره» نیز آمده؛ چرا که سیلاب‌ها از دره‌هایی که در کنار کوه‌ها است می‌گذرد. و در اینجا مناسب معنی دوم، یعنی دره‌ها و کوهپایه‌ها است؛ زیرا با توجه به آیات دیگر قرآن که درباره این قوم سخن می‌گوید، و در بالا اشاره شد، قوم «ثمود» خانه‌های خود را در دامنه کوه‌ها می‌ساختند، به این ترتیب که سنگ‌ها را می‌بریدند و در درون آنها خانه‌های امنی ایجاد می‌کردند.^(۱)

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در غزوه «تبوک» در مسیر خود به شمال «عربستان» به وادی «ثمود» رسید، در حالی که سوار بر اسب بود، فرمود: سرعت کنید که شما در سرزمین ملعون و نفرین شده‌ای هستید.^(۲)

بدون شک، قوم «ثمود» نیز در عصر خود تمدنی پیشرفته و شهرهایی آباد داشتند، ولی باز در اینجا به اعداد و ارقامی برخورد می‌کنیم که مبالغه‌آمیز یا افسانه به نظر می‌رسد، مثل این که جمعی از مفسران نوشتند: آنها یک هزار و هفت صد شهر ساخته بودند که همه آنها از سنگ بود!

* * *

سپس، به سومین قوم پرداخته، می‌گوید: «و همچنین فرعون صاحب قدرت»! (وَ فِرْعَوْنَ ذِي الأُوتَادِ).

شاره به این که: آیا ندیدی خداوند با قوم «فرعون» قدرتمند و ظالم و بیدادگر چه کرد؟!
«أُوتَادِ» جمع «وتد» (بر وزن صمد) به معنی میخ است.

۱ - «باء» در «جَائِيَا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» ظاهراً معنی ظرفیت دارد.

۲ - «روح البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۵.

در این که: چرا فرعون را «ذی الأوتادِ» گفته اند؟ تفسیرهای مختلفی است: نخست این که: او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آنها در خیمه ها زندگی می کردند، و چادرهای نظامی را که برای آنها بر پا می شد با میخ ها محکم می کردند.

دیگر این که: بیشترین شکنجه «فرعون» نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می گرفتند این بود: آنها را به چهار میخ می کشید، دست ها و پاهای او را با میخ به زمین می بست، یا با میخ به زمین می کویید، و یا او را بر روی قطعه چوبی می خواباندند و دست و پای او را با میخ به آن می کوییدند، یا می بستند و به همان حال رها می کردند تا بمیرد!

این تفسیر در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده،^(۱) چنان که در تواریخ آمده، هنگامی که همسرش «آسیه» به «موسى»(علیه السلام) ایمان آورد، او را به همین صورت شکنجه کرد و کشت.

دیگر این که: «ذی الأوتادِ» اصولاً کنایه از قدرت و استقرار حکومت است. البته، این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی آیه جمع باشد.

و در یک جمع بندي به اعمال اين اقوام سه گانه اشاره كرده، می افزاید: «همانها که در شهرها طغيان كردنده» (الَّذِينَ طَغَوُا فِي الْأَرْضِ).

«وَفِسَادٌ فِي الْأَرْضِ» (فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ).

فساد که شامل هر گونه ظلم و ستم و تجاوز و هوسرانی و عیاشی می شود،

۱ - «علل الشرائع» مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۱، حدیث ۶.

در واقع یکی از آثار طغیان آنها بود، و هر قوم طغیانگری سرانجام در فساد همه جانبه فرمی رود.

سپس، در یک جمله کوتاه و پر معنی به مجازات دردناک همه این اقوام طغیانگر اشاره کرده، می فرماید: «لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت» (فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رِبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ). «سوط» به معنی «تازیانه» و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی است، سپس به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است، و بعضی آن را کنایه از عذاب می دانند، عذابی که با گوشت و خون انسان آمیخته می شود، و او را سخت ناراحت می کند.

در کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد امتحان می خوانیم: وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِتُبَلِّئُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرِّبَلَنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطِنَ سَوْطَ الْقِدْرِ: «سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی، مورد آزمایش قرار می گیرید، و غربال می شوید، و مانند محتویات دیگ به هنگام جوشش مخلوط و زیر و رو خواهد شد». (۱)

تعییر به «صب» که در اصل به معنی فرو ریختن آب است، در اینجا اشاره به شدت و استمرار این عذاب است، و ممکن است اشاره به تطهیر صفحه زمین از وجود این طاغیان باشد. به هر حال، از همه معانی «سوط»، مناسب تر همان معنی اول یعنی «تازیانه» است، تعییری که در گفتگوهای روزمره نیز رائج است که می گوئیم: فلاں کس تازیانه عذاب را بر پشت دشمن کویید.

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶

این تعبیر کوتاه، اشاره به مجازات های شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد «اما عاد
به گفته قرآن مجید، به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند»: (وَ أَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ
صَرْ صَرْ عَاتِيَةً).^(۱)

«و اما قوم ثمود به وسیله عذابی سرکش نابود شدند»: (فَأَمَّا ثَمُودٌ فَأَهْلِكُوا بِالظَّاغِيَّةِ).^(۲)
«و اما قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند»: (فَأَغْرَقْنَاهُمْ أُجْمَعِينَ).^(۳)

و در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان هشداری به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر
گام بر می دارند، می فرماید: «مسلمًا پروردگار تو در کمینگاه است» (إِنَّ رَبَّكَ لِبِلَامِرْ صَادِ).
«مرصاد» از ماده «رصد» به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است، و معادل آن در فارسی
«کمینگاه» است، این واژه معمولاً در جائی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی
بگذرند، و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنها است، و در مجموع، اشاره به این
است: گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند
و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید.

بدیهی است خداوند مکان ندارد، و در گذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت
پروردگار به همه جباران، طغیانگران و مجرمان است، لذا، در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده
است: معنای این آیه این است: إِنَّ رَبَّكَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ

۱ - حaque، آیه ۶.

۲ - حaque، آیه ۵.

۳ - زخرف، آیه .۵۵

یَجْرِي أَهْلَ الْمَعَاصِي جَزَائُهُمْ: «پروردگارت توانائی دارد که کیفر گنهکاران را به آنها بدهد». (۱) در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: الْمِرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصَّرَاطِ، لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلِمَةٍ عَبْدٍ: «مرصاد پلی است بر طریقی که از روی جهنم می گذرد، کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آنجا نخواهد گذشت». (۲)

و این، در حقیقت از قبیل بیان یک مصدق روش است؛ چرا که کمینگاه الهی منحصر به قیامت و پل معروف صراط نیست، خداوند در همین دنیا نیز در کمین ظالم است، و عذاب اقوام سه گانه پیشین مصدق بارز آن است.

تعییر به: رَبِّكَ «پروردگار تو» اشاره به این است که: سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم و ستمگر در امت تو نیز جاری می شود، هم تسلی خاطری است برای پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و مؤمنان که بدانند این دشمنان لجوچ کینه توز، از چنگال قدرت خدا هرگز فرار نخواهند کرد. و هم اعلام خطری است به آنها که هر گونه ظلم و ستمی را به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) و مؤمنان روا می داشتند، آنها باید بدانند کسانی که از آنان قدرتمندتر و نیرومندتر بودند در مقابل یک تنبداد، یک طوفان، و یا یک جرقه و صیحه آسمانی، تاب مقاومت نیاوردند، اینها چگونه فکر می کنند، می توانند با این اعمال خلافشان از عذاب الهی نجات یابند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم فرمود: «روح الامین به من خبر داد در آن هنگام که خداوند یکتا خلائق را از اولین و آخرین در صحنه قیامت متوقف می سازد، جهنم را می آورد، و صراط را که باریک تر از مو و تیزتر از شمشیر است بر آن می نهد.

۱ و ۲ - «معجم البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۶۴.

و بر صراط سه پل قرار دارد، روی پل اول امانت و درستکاری، رحمت و محبت است!

و بر پل دوم نماز!

و بر پل سوم عدل پروردگار جهان!

و به مردم دستور داده می شود: از آن بگذرند، آنها که در امانت و رحم کوتاهی کرده اند در پل اول می مانند، و اگر از آن بگذرند، چنان چه در نماز کوتاهی کرده باشند در پل دوم می مانند، و اگر از آن بگذرند، در پایان مسیر در برابر عدل الهی قرار می گیرند، و این است معنی آیه «إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ».^(۱)

در سخنان علی (علیه السلام) می خوانیم: وَ أَتَيْنَاهُ الظَّالِمَ فَلَمْ يَفْتَأِرْ أَنْحُذُهُ وَ هُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَ بِمَوْضِعِ الشَّجَاجِ مِنْ مَسَاغِ رِيقَهِ: «اگر خداوند، ظالم را مهلت دهد، هرگز مجازات او از بین نمی رود، او بر سر راه در کمین ستمگران است، و چنان گلوی آنها را در دست دارد که هر زمان بخواهد آن را چنان می فشارد، که حتی آب دهان از گلویشان فرو نرود».^(۲)

* * *

۱ - «روضه کافی» طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۳ (با اقتباس).

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۹۷.

١٥ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأُكْرَمَهُ وَنَعَمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ
 ١٦ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَ
 ١٧ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتَيمَ
 ١٨ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ
 ١٩ وَتَأْكُلُونَ الْثُرَاثَ أَكْلًا لَمَّا
 ٢٠ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمَّا

ترجمه:

- ١٥ - اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است»!
- ١٦ - و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می گیرد می گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است»!
- ١٧ - چنان نیست؛ بلکه شما یتیمان را گرامی نمی دارید.
- ١٨ - و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید.
- ١٩ - و میراث را (از راه مشروع و ناممشروع) جمع کرده می خورید.
- ٢٠ - و مال و ثروت را بسیار دوست دارید (و به خاطر آن گناهان زیادی مرتکب می شوید).

تفسیر:

نه از نعمتش مغروم باش، و نه از سلب نعمت مأیوس!

در تعقیب آیات گذشته، که به طغیانگران هشدار می‌داد و آنها را به مجازات الهی تهدید می‌کرد، در آیات مورد بحث، به مسأله «امتحان» که معیار ثواب و عقاب الهی و مهم‌ترین مسأله زندگی انسان محسوب می‌شود، می‌پردازد.

نخست می‌فرماید: «اما انسان، هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام کند و نعمت بخشد، مغور می‌شود، و می‌گوید: خداوند مرا گرامی داشته است!» (فَإِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا مَا أُبْتَلَهُ رَبُّهُ فَأُكْرِمَهُ وَ نَعَمَةٌ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ).

او نمی‌داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است، و گاه با انواع بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد، و نه بلاحاً مایه یأس و نومیدی، ولی این انسان کم ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را فراموش می‌کند، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می‌پندارد که مقرب درگاه خدا شده، و این نعمت دلیل بر آن قرب است.

قابل توجه این که: در آغاز آیه می‌گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می‌دهد، ولی در ذیل آیه از این که انسان خود را مورد اکرام خدا می‌بیند ملامت می‌شود، این به خاطر آن است که: اکرام اول به همان معنی انعام است، و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست.

* * *

«اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می‌شود و می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده!» (وَ إِنَّمَا إِذَا مَا أُبْتَلَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ). یأس سر تا پای او را فرا می‌گیرد، و از پروردگارش می‌رنجد و ناخشنود می‌شود، غافل از این که اینها همه وسائل آزمایش و امتحان او است، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب، و در صورت

مخالفت مایه استحقاق عذاب است.

این دو آیه، هشدار می دهد که: نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خدا است، و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق، اینها مواد مختلف امتحانی است که خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند، این انسان های کم ظرفیت اند که گاه مغدور، و گاه مأیوس می شوند.

در آیه ۵۱ «فصلت» نیز آمده است: وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْأَنْسَانِ أُغْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ: «هنگامی که نعمتی به انسان می دهیم، روی می گرداند و با تکبر از حق دور می شود، اما هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد، پیوسته دعا می کند و بی تابی می نماید».

و در آیه ۹ سوره «هود» آمده است: وَ لَئِنْ أُذْفَنَا الْأَنْسَانَ مِنَ رَحْمَةً ثُمَّ نَزَّعْنَا هَا مِنْهُ إِنَّهُ كَيْوُسٌ كَفُورٌ: «هر گاه ما به انسان رحمتی بچشانیم سپس از او بگیریم، نومید و ناسپاس می شود». این دو آیه، علاوه بر این که مسئله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند، این نتیجه را نیز می بخشد که: هرگز نباید برخوردار شدن از نعمت ها، و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند، و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم، بلکه معیار، همیشه و همه جا ایمان و تقوا است.

چه بسیار پیامبرانی که به انواع مصائب در این دنیا گرفتار شدند، و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمت ها برخوردار بودند، و این است طبیعت زندگی دنیا.

در ضمن، این آیه اشاره سربسته ای به فلسفه بلاها و حوادث دردناک نیز می کند.

* * *

آنگاه، به شرح اعمالی که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می‌شود پرداخته، می‌فرماید: «چنان نیست که شما خیال می‌کنید (که اموالتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خدا است) شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید» (كَلَّا بْلَ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ).

«و يكديگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید» (وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ). قابل توجه این که: در مورد یتیمان از «اطعام» سخن نمی‌گوید، بلکه از «اکرام» سخن می‌گوید؛ چرا که در مورد یتیم تنها مسأله گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهم‌تر جبران کمبودهای عاطفی او است، یتیم نباید احساس کند چون پدرش را از دست داده، خوار و ذلیل و بی مقدار شده، باید آن چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند، لذا، در روایات اسلامی به مسأله محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است:

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می‌خوانیم: ما مِنْ عَبْدٍ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ رَحْمَةً لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَغْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «هیچ بنده ای دست مرحمت بر سر یتیمی نمی‌کشد، مگر این که خداوند به تعداد موهائی که از زیر دست او می‌گذرد نوری در قیامت به او می‌بخشد». (۱)

در آیه ۹ سوره «ضحی» نیز آمده است: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهِرْ: «اما یتیم را مورد قهر و تحقیر قرار مده».

و این درست در مقابل چیزی است که در جوامع دور از ایمان و اخلاق، همچون جامعه عصر جاهلیت دیروز و امروز، رواج داشته و دارد، که نه تنها به

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۰ (چاپ قدیم - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۳۷۵ (چاپ آل البيت).

انواع حیله ها برای تملک اموال یتیمان متولّ می شوند، بلکه خود او را در جامعه چنان تنها می گذارند که درد یتیمی و فقدان پدر را به تلخ ترین صورتی احساس می کند.

از آنچه گفتیم روش می شود: اکرام یتیمان منحصر به حفظ اموال آنها نیست، آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم آن، و هم امور دیگر را شامل می شود.

جمله «تَحَاضُّونَ» از ماده «حَضْنٌ» به معنی تحریص و ترغیب است، اشاره به این که: تنها اطعام مسکین کافی نیست، بلکه مردم باید یکدیگر را بر این کار خیر تشویق کنند، تا این سنت در فضای جامعه گسترش یابد.(۱)

عجب این که: در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره «حاقه» این موضوع را هم ردیف عدم ایمان به خداوند بزرگ ذکر کرده، می فرماید: إِنَّهُ كَانَ لَا يَؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَ لَا يَحْضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: «او به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد * و دیگران را به اطعام مستمندان تشویق نمی کند». (۲)

* * *

سپس، به سومین کار زشت آنها اشاره کرده و آنها را مورد نکوهش قرار می دهد، و می فرماید: «شما میراث را (از طریق حلال و حرام) جمع کرده و می خورید» (وَ تَأْكُلُونَ التِّراثَ أَكْلًا لَمَّاً). (۳)-(۴)

بدون شک، خوردن اموالی که از طریق میراث مشروع به انسان رسیده کار مذمومی نیست، بنابراین نکوهش این کار در آیه فوق ممکن است اشاره به یکی از امور زیر باشد:

۱ - «تَحَاضُّونَ» در اصل «تَتَحَاضُّونَ» بوده که یک تاء از آن برای تخفیف حذف شده است.

۲ - «طعام» در این آیه و آیه مورد بحث معنی مصدری دارد و به معنی «اطعام» است.

۳ - «لَمَّا» به معنی جمع آوری کردن است، و گاه به معنی جمع آوری توأم با اصلاح نیز آمده.

۴ - «تِراث» در اصل «وراث» (بر همان وزن) بوده، سپس «واو» تبدیل به «تاء» شده است.

نخست این که: منظور جمع میان حق خود و دیگران است، زیرا کلمه «لَمْ» در اصل به معنی «جمع» است، و بعضی از مفسران مانند «زمخشri» در «کشاف» مخصوصاً آن را به جمع میان «حلال» و «حرام» تفسیر کرده است، به خصوص این که عادت عرب جاهلی این بود: زنان و کودکان را از ارث محروم می کردند، حق آنها را برای خود برمی داشتند، و معتقد بودند ارث را باید کسانی ببرند که جنگجو هستند؛ (زیرا بسیاری از اموالشان از طریق غارت به دست می آمد، تنها کسانی را سهیم می دانستند که قدرت بر غارتگری داشته باشند!).

دیگر این که: وقتی ارشی به شما می رسد، به بستگان فقیر و محروم‌مان جامعه هیچ اتفاق نمی کنید، جائی که با اموال ارث که بدون زحمت به دست می آید چنین می کنید، مسلمان در مورد درآمد دست رنج خود بخیل تر و سخت گیرتر خواهید بود، و این عیب بزرگی است.

سوم این که: منظور خوردن ارث یتیمان و حقوق صغیران است؛ زیرا بسیار دیده شده است افراد بی ایمان، یا بی بند و بار هنگامی که دستشان به اموال ارث می رسد، به هیچ وجه ملاحظه یتیم و صغیر را نمی کنند، و از این که آنها قدرت بر دفاع از حقوق خویش ندارند، حداکثر سوء استفاده را می کنند، و این از زشت ترین و شرم آورترین گناهان است.

جمع میان هر سه تفسیر نیز امکان پذیر است.

* * *

بعد از آن، به چهارمین عمل نکوهیده آنها پرداخته می افزاید: «و شما بسیار ثروت و اموال را دوست می دارید» (وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّاً جَمِّاً).^(۱)

۱ - «جَمِّ» چنان که در «مصطفیح اللغة» و «مقایيس» آمده است: به معنی کثیر و فراوان است، و «جُمَّة» (بر وزن جُبَّه) به معنی موهای جمع شده پیش سر است.

شما افرادی دنیاپرست، ثروت اندوز، عاشق و دلباخته مال و متع دنیا هستید، و مسلماً کسی که چنین علاقه فوق العاده ای به مال و ثروت دارد، به هنگام جمع آوری آن، ملاحظه مشروع و ناممشروع و حلال و حرام را نمی کند، و نیز چنین شخصی حقوق الهی آن را اصلاً نمی پردازد، و یا کم می گذارد، و نیز چنین کسی که حب مال تمام قلبش را فرا گرفته، جائی برای یاد خدا در دل او نیست.

و به این ترتیب، بعد از ذکر آزمایش انسان ها به وسیله نعمت و بلا، آنها را متوجه به چهار آزمایش مهم که این گروه مجرم در همه آنها ناکام و مردود شده بودند می کند:

آزمایش در مورد یتیمان.

آزمایش در مورد اطعام مستمندان.

آزمایش جمع آوری سهام ارث از طریق مشروع و ناممشروع.

و بالاخره، آزمایش جمع اموال بدون هیچ قید و شرط.

و عجب این که: تمام این آزمون ها جنبه مالی دارد، و در واقع اگر کسی از عهده آزمایش های مالی برآید، آزمایش های دیگر برای او آسان تر است.

این مال و ثروت دنیا است که به قول معروف «ایمان فلک داده به باد»؛ چرا که بزرگ ترین لغزش های فرزندان آدم در همین قسمت است!

کسانی هستند در حدی از «مال» امین اند، اما هنگامی که پیمانه آنها پر شود و از آن حد بگذرد، وسوسه های شیطان آنها را به خیانت می کشاند، مؤمنان راستین کسانی هستند که امانت، درستکاری و رعایت حقوق واجب و مستحب، دیگران را در هر حدی از مال و بدون هیچ قید و شرط رعایت کنند، چنین کسانی می توانند دم از ایمان و تقوا زنند.

کوتاه سخن این که: کسانی از عهده امتحانات مالی در هر اندازه و کمیت و در هر شرایط برآیند، افرادی قابل اعتماد، متقدی، پرهیزکار و با شخصیت اند، و بهترین دوستان و یاران محسوب می شوند، آنها در زمینه های دیگر نیز (غالباً) افراد پاک و درستی هستند، تکیه آیات فوق بر آزمون های مالی نیز از همین جهت است.

- ٢١ كَلَّا إِذَا ذَكَرَتِ الْأَرْضُ دَكَّا دَكَّا
 ٢٢ وَ جَاءَ رُبُكَ وَ الْمَلَكُ صَفَّا صَفَّا
 ٢٣ وَ جَيْءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْأَنْسَانُ وَ أُنْيَ لَهُ الذَّكْرُى
 ٢٤ يَقُولُ يَا لَيْلَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاةِ
 ٢٥ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ
 ٢٦ وَ لَا يُؤْتَقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

ترجمه:

- ٢١ - چنان نیست، در آن هنگام که زمین سخت در هم کوبیده شود.
 ٢٢ - و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند.
 ٢٣ - و در آن روز جهنم را حاضر کنند؛ (آری) در آن روز انسان متذکر می شود؛ اما این تذکر چه سودی برای او دارد؟!
 ٢٤ - می گوید: «ای کاش برای زندگیم چیزی از پیش فرستاده بودم!»
 ٢٥ - در آن روز هیچ کس مانند او عذاب نمی کند.
 ٢٦ - و هیچ کس همچون او کسی را به بند نمی کشد!

تفسیر:

روزی بیدار می شوند که کار از کار گذشته!
 به دنبال نکوهش هائی که در آیات قبل از طغیانگران دنبایپرست و متجاوز به حقوق دیگران شده بود، در این آیات، به آنها اخطار می کند که سرانجام قیامتی

در کار، و حساب و کتاب و مجازات شدیدی در پیش است، باید خود را برای آن آماده کنند. نخست، می فرماید: «چنان نیست که آنها خیال می کنند» که حساب و کتابی در کار نیست، و اگر خدا مال و ثروتی به آنها داده به خاطر احترام آنها بوده نه برای آزمایش و امتحان (کَلَّا). «در آن هنگام که زمین سخت در هم کوییده شود» (إِذَا ذَكَّتِ الْأَرْضُ دَكَّاً دَكَّاً).

«دَكَّ» در اصل، به معنی زمین نرم و صاف است، و سپس به در هم کوییدن ارتفاعات و ساختمان ها و صاف کردن آن اطلاق شده، «ذَكَّان» به محلی گفته می شود که صاف و بدون پستی و بلندی است، و «دَكَّه» به سکونی می گویند که آن را صاف و آماده نشستن کرده اند. تکرار «دَكَّ» در آیه فوق برای تأکید است.

روی هم رفته، این تعبیر اشاره به زلزله ها و حوادث تکان دهنده پایان دنیا و آغاز رستاخیز است، چنان تزلزلی در ارکان موجودات رخ می دهد که کوه ها همه از هم متلاشی شده، و زمین ها صاف و مستوی می شوند، چنان که در آیات ۱۰۵ - ۱۰۷ سوره «طه» آمده است: و يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَسْلِفُهَا رَبِّيْ نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَاجًا وَ لَا أُمَّنًا: از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد * سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه می سازد * به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی!»

* * *

بعد از پایان یافتن مرحله نخستین رستاخیز، یعنی ویرانی جهان، مرحله دوم آغاز می شود، انسان ها همگی به زندگی باز می گردند، و در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند و «در آن هنگام فرمان پروردگارت فرا رسد، و فرشتگان صف

در صف حاضر شوند» (وَجَاءَ رَبِّكَ وَالْمَلَكُ صَفَّاً صَفَّاً).

گردآگرد حاضران در محشر را می گیرند و آماده اجرای فرمان حقند.

این، ترسیمی است از عظمت آن روز بزرگ و عدم توانائی انسان بر فرار از چنگال عدالت.

تعییر به: جاءَ رَبِّكَ «پروردگار تو می آید» کنایه از فرا رسیدن فرمان خدا برای رسیدگی به حساب خلائق است.

یا این که: منظور ظهور آیات عظمت و نشانه های خداوند است.

و یا منظور از ظهور پروردگار: ظهور معرفت او در آن روز است به گونه ای که جای انکار برای هیچ کس باقی نمی ماند، گوئی همه با چشم، ذات بی مثالش را مشاهده می کنند.

به هر حال، مسلم است آمدن خداوند به معنی حقیقی کلمه که لازمه آن جسم بودن و انتقال در مکان است، نیست؛ چرا که او از جسم و خواص جسم مبرا است.(۱)

همین معنی با صراحة در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(عليهما السلام) نقل شده است.(۲)

شاهد این تفسیر، آیه ۳۳ سوره «نحل» است که می فرماید: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أُنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أُوْ يَأْتِيَ أُمُرُّ رَبِّكَ؟ «آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان به سراغشان بیایند و یا امر پروردگارت فرا رسد»؟!

تعییر به «صفاً صفاً» اشاره به این است که: ملائکه در صفوف مختلفی وارد

۱ - «فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: آیه محدوفی دارد و این محدوف ممکن است کمله «امر» یا «قهر» یا «جلائل آیات» یا «ظهور و معرفت» بوده باشد، مفسران دیگر هم بعضی از این چهار واژه را مخصوصاً واژه اول را به عنوان تقدیر آیه ذکر کرده اند.

۲ - تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۱۶.

محشر می شوند، و احتمالاً فرشتگان هر آسمان در یک صفت حضور می یابند و گردآگرد اهل محشر را می گیرند.

پس از آن، می افزاید: «و در آن روز جهنم را حاضر کنند و در آن روز انسان متذکر می شود، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد» (وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْأَنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرُ).^{۱۰}

از این تعبیر استفاده می شود: جهنم قابل حرکت دادن است، و آن را به مجرمان نزدیک می کنند!، همان گونه که در مورد بهشت نیز در آیه ۹۰ سوره «شعراء» می خوانیم: وَ أَزْلَفْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَقِّيِّينَ: «بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می سازند»!

گر چه، بعضی میل دارند اینها را بر معنی مجازی حمل کنند و کنایه از ظهور بهشت و جهنم در برابر دیدگان نیکوکاران و بدکاران بگیرند، ولی دلیلی بر این خلاف ظاهر در دست نیست، بلکه بهتر است آن را به ظاهر خود رها سازیم؛ چرا که حقایق عالم قیامت دقیقاً بر ما روشن نیست و شرایط حاکم بر آنجا با اینجا تفاوت بسیار دارد، و هیچ مانعی ندارد که در آن روز بهشت و دوزخ تغییر مکان دهند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: وقتی آیه فوق (وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) نازل شد، رنگ چهره مبارکش دگرگون گشت، این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی(علیه السلام) رفتند و ماجرا را بیان کردند، علی(علیه السلام)آمد میان دو شانه پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) را بوسیده عرض کرد: «ای رسول خدا! پدرم و مادرم به فدایت باد، چه حادثه ای روی داده؟

فرمود: جبرئیل این آیه را بر من تلاوت کرد.
علی(علیه السلام) می گوید: عرض کردم: چگونه جهنم را می آورند؟

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می کشند و می آورند! و آن در حال سرکشی است که اگر آن را رها کنند، همه را آتش می زند، سپس من در برابر جهنم قرار می گیرم و او می گوید: ای محمد! مرا با تو کاری نیست، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده، در آن روز هر کسی در فکر خویش است، ولی محمد می گوید: ربِ اُمّتی! اُمّتی! «پروردگار! امتم امتم»!(۱)

آری، هنگامی که انسان مجرم این صحنه‌ها را می بیند، تکان می خورد و بیدار می شود، هاله‌ای از غم و اندوه وجودش را می پوشاند، نگاهی به گذشته خویش می کند، و از اعمال خود سخت پشیمان می شود اما این پشیمانی هیچ سودی ندارد. انسان آرزو می کند بازگردد و گذشته تاریک را جبران کند، اما درهای بازگشت به کلی بسته است.

می خواهد توبه کند، اما زمان توبه سپری شده است. می خواهد اعمال صالحی به جا آورد تا اعمال سوئش را تلافی کند، اما پرونده اعمال در هم پیچیده شده.

اینجا است که فریادش بلند می شود می گوید: «ای کاش اعمال صالحی برای زندگی فرستاده بودم»! (يَقُولُ يَا لَيْلَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاةِي). جالب توجه این که: نمی گوید: برای «زندگی آخرت»، بلکه می گوید برای «زندگیم» گوئی واژه «حیات» شایسته غیر زندگی آخرت نیست، و زندگی زودگذر آمیخته با انواع مصائب در دنیا زندگی محسوب نمی شود.

همان گونه که در آیه ۶۴ «عنکبوت» می خوانیم: وَ مَا هذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۳ - نزدیک به همین معنی نیز در تفسیر «در المنشور» آمده است (مطابق نقل المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۴۱۵).

لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهُيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: (این حیات دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست، و حیات حقیقی حیات آخرت است اگر می دانستند).

آری، آنها که اموال یتیمان را به غارت بردن، لقمه ای در دهان گرسنگان نگذاشتند، اموال ارث را از این و آن به یغما گرفتند و محبت اموال دنیا تمام قلویشان را تسخیر کرده بود، در آن روز، آرزو می کنند: ای کاش چیزی برای حیات آخرت که حیات حقیقی و جاویدان است از پیش فرستاده بودند، ولی این آرزوئی است بی نتیجه که هرگز به جائی نمی رسد.

* * *

سپس، در دو جمله کوتاه، شدت عذاب الهی را در آن روز تشریح می کند، می فرماید: «در آن روز خداوند او را چنان مجازات می نماید، که هیچ کس (دیگری را) عذابی همانند عذاب او نمی کند» (فَيَوْمَئِذٍ لَا يَعْذِبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ).

آری، این طغیانگرانی که به هنگام قدرت بدترین جرائم و گناهان را مرتكب شدند، در آن روز چنان مجازات می شوند که سابقه نداشته، همان گونه که نیکوکاران چنان پاداش هائی می بینند که حتی از خیال کسی نگذشته است؛ چرا که او در جای خود «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است و در جای دیگر «أَشَدُ الْمُعَاقِبِينَ».

* * *

«و نیز در آن روز هیچ کس همچون خداوند کسی را به بند نمی کشد» (وَ لَا يُؤْثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ). نه بند و زنجیر او مانندی دارد، و نه مجازات و عذابش؛ چرا چنین نباشد در حالی که آنها نیز در این دنیا بندگان مظلوم خدا را تا آنجا که قدرت داشتند در بند کشیدند، و سخت ترین شکنجه ها را به آنها دادند.

٢٧ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ

٢٨ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً

٢٩ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

٣٠ وَادْخُلِي جَنَّتِي

ترجمه:

٢٧ - تو ای روح آرام یافته!

٢٨ - به سوی پروردگارت بازگرد در حالی هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

٢٩ - پس در سلک بندگانم در آی.

٣٠ - و در بهشتمن وارد شو!

تفسیر:

ای صاحب نفس مطمئنه!

بعد از ذکر عذاب وحشتناکی که دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در قیامت می گیرد، در آیات مورد بحث، به نقطه مقابل آن یعنی «نفس مطمئنه» و مؤمنانی که در میان این طوفان عظیم از آرامش کامل برخوردارند پرداخته، آنها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته می گوید: «ای نفس مطمئنه»! (یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ).

* * *

«به سوی پروردگاری بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است!»
 (از جِعیٰ إِلَى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً).

«و در سلک بندگانم در آی» (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي).

«و در بهشتم وارد شو» (وَ ادْخُلِي جَتَّتِي).

چه تعبیرات جالب، دل انگیز و روح پروری؟ که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن
 می بارد!

دعوت مستقیم پروردگار، از نفوosi که در پرتو ایمان به حالت اطمینان و آرامش رسیده اند.

دعوت از آنها برای بازگشت به سوی پروردگارشان، به سوی مالک و مربی و مصلحشان.

دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است، رضایت عاشق دلداده از معشوق، و رضایت
 محبوب و معبد حقیقی از محب.

و به دنبال آن، تاج افتخار عبودیت را بر سر او نهادن، و به لباس بندگی مفتحرش کردن، و در
 سلک خاصان درگاه او را جای دادن!

و سپس، دعوت از او برای ورود در بهشت، آن هم با تعبیر «وارد بهشتم شو» که نشان می دهد
 میزبان این میهمانی، تنها و تنها ذات مقدس او است، عجب دعوتی! عجب میزبانی! و عجب
 میهمانی!

منظور از «نفس» در اینجا همان روح آدمی است.

و تعبیر به «مُطْمَئِنَةً» اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده، چنان که قرآن
 می گوید: أَلَا يَذْكُرِ اللَّهُ تَطْمِئْنُ الْقُلُوبُ؟ «بدانید تنها با ذکر

خدا دل ها آرام می گیرد».(۱)

چنین نفسی، هم اطمینان به وعده های الهی دارد، هم به راه و روشی که برگزیده، مطمئن است، هم در اقبال دنیا و هم در ادباد دنیا، هم در طوفان ها، و هم در حوادث و بلایا، و از همه بالاتر، در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز، آرام است.

منظور از بازگشت به سوی پروردگار به عقیده جمعی از مفسران، بازگشت به ثواب و رحمت او است، ولی بهتر آن است که گفته شود: بازگشت به سوی خود او است، یعنی در جوار قرب او جای گرفتن، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی.
آیا این دعوت برای بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است، و یا از لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟

سیاق آیات البته مربوط به قیامت است، هر چند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است. تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که: تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می توان کرد، قرین واقعیت می بیند، و آن چنان فضل و رحمت خدا شامل حال او می گردد که یک پارچه رضا و خشنودی می شود، و اما تعبیر به «مرتضیه» به خاطر آن است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است.

چنین بندۀ ای، با چنان اوصاف، و با رسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل، حقیقت عبودیت را که گذشتن از همه چیز در طریق معبد است دریافته، و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده، و مسلمانًا جائی جز بهشت برای او نیست.

در بعضی از تفاسیر آمده است: این آیات در مورد «حمزه سید الشهداء»

۱ - رعد، آیه ۲۸

نازول شده، ولی با توجه به این که این سوره «مکّی» است، این در حقیقت نوعی تطبیق است نه شأن نزول، همان گونه که درباره «امام حسین»(علیه السلام) نیز در آغاز سوره خواندیم. جالب این که: در روایتی که «کافی» از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده می خوانیم: «یکی از یارانش پرسید: آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟!»

فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید، اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش! سوگند به آن کس که محمد(صلی الله علیه وآلہ) را مبعوث کرده، من بر تو از پدر مهربان ترم، درست چشم هایت را بگشا و ببین، او نگاه می کند، رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ)، امیر مؤمنان(علیه السلام)، فاطمه(علیها السلام) و حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) و امامان از ذریه او(علیهم السلام) را می بیند، فرشته به او می گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان(علیهم السلام) دوستان تواند.

او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند، ناگهان گوینده ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می دهد: یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ: «ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی!» به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو، به ولایت آنها راضی هستی، و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیت(علیهم السلام) شو، در بهشتم وارد شو، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی بپیوندد!»^۱(۲)

* * *

۱ - «کافی»، جلد ۳، باب «ان المؤمن لا يكره على قبض روحه»، حدیث ۲.

خداوند! ما را به چنان آرامشی مفتخر فرما که شایسته این خطاب بزرگ شویم!
 پروردگار! رسیدن به این مقام، جز به لطف و عنایت ممکن نیست، ما را مشمول الطافت فرما!
 خداوند! مسلماً چیزی از کرمت کم نمی شود، اگر ما را از صاحبان نفوس مطمئنه قرار دهی،
 بیا و بر ما منت گذار و کرم کن!
 بار الها! می دانیم: این آرامش جز در سایه ذکر تو ممکن نیست، توفیق ذکر را خودت عنایت
 فرما!

آمِینَ يا رَبُّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد ۲۶ تفسیر نمونه

پایان سوره فجر(۱)

۱۴۰۷ / ۷ / رمضان المبارک

۱ - پایان تصحیح: ۲۸ / ۳ / ۱۳۸۳. (و الحمد لله)